





بِسْمِ



رسالہ  
غناء و موسیقی

برہنہ فقہی حرمت غنائی و موسیقی

حضرت آید اللہ علج سید محمد محسن حسین علیہ الرحمہ

دوره علوم و معانی اسلام و تشیع (۴)  
رساله غذاء و موسیقی  
آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی



• نوبت چاپ اول ۱۳۳۷ ه. ق. ۱۴۰۴ ش.

• ناشر: مکتب وحی / طهران

شماره تماس: ۰۲۱-۸۸۶۱۵۴

[www.maktabehahy.org](http://www.maktabehahy.org)

آدرسگاه اینترنتی: [www.sarayeajavid.com](http://www.sarayeajavid.com)

آدرس شبکه های اجتماعی: [@maktabehahyorg](https://www.instagram.com/maktabehahyorg)

© حق چاپ محفوظ است



قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَعَلَّنَى هُدَى وَرَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَأَمَرَنِي أَنْ أَمْحُو التَّرَامِيمَ وَالتَّعَارِيفَ  
وَالْأَوْتَانِزَ وَالْأَوْتَانِ وَأَمْوَرَ الْجَاهِلِيَّةِ.»

«خدایوند مرا فرستاد تا هدایت و رحمت عالمیان باشم، و مرا فرمود تا نی‌ها و آلات موسیقی  
و تارها و بتان و کارهای جاهلیت را محو و نابود کنم.»

مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹



# فہرست مطالب



## فهرست مطالب و موضوعات

### رسالة غناء و موسیقی

صفحه	عنوان
۱۵	مقدمه ناشر
۲۱	بخش اول: غناء
۲۳	درس اول: معنای لغوی غناء
۲۳	بررسی معنای اصلی و اولیة غنی و غناء
۲۴	معنای غنی درباره خداوند متعال
۲۵	معنای غنی در حدیث «لِیسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یَتَّعَنَ بِالْقُرْآنِ»
۲۶	معنای استغناء و عدم الإحتیاج در مشتقات غنی
۲۸	بحث استطرادی فلسفی پیرامون رابطه استغناء پروردگار با علم او به اشیاء خارجی (ت) .....
۳۰	بازگشت عدم الإحتیاج به عدم نقص در معنای غنی
۳۱	تطبیق معنای اصلی غناء بر صوت حَسَن
۳۱	عدم لزوم اخذ طَرَب در معنای غناء
۳۳	عدم اختصاص معنای غناء به انسان
۳۵	درس دوم: معنای لغوی و اصطلاحی غناء
۳۵	عدم معادل فارسی دقیق برای کلمه غناء
۳۶	عدم دلالت غناء بر صوت حسن بدون ترجیع
۳۷	بررسی روایات تَغْنَى بِالْقُرْآن

۳۷	.....	معنای تعنی بالقرآن
۳۹	.....	غناء ممدوح در قرائت قرآن با صوت حزین
۴۱	.....	مطلوبیت فطری قرائت قرآن با ترجیع محزون و تحسین صوت
۴۲	.....	غناء مذموم در قرآن
۴۴	.....	معیار تنزل از حالت انسانیّت در غناء مُلهی
۴۶	.....	روایات مبنی بر ممدوح بودن ترجیع صوت
۴۹	.....	حمل روایات دالّ بر جواز غناء در قرآن بنا بر معنای تحسین صوت
۴۹	.....	حمل روایات دالّ بر مبعوضیت غناء در قرآن بنا بر معنای لهو و لعب
۵۰	.....	وجه سماع در طریقه مولویه و عدم تجویز کلی آن
۵۴	.....	نقل معنای لغوی غناء به معنای اصطلاحی
۵۵	.....	تشخیص لطافت نفسانی ملکوتی از ظلمانی در استماع صوت با ترجیع
۵۶	.....	برخی آیات و روایات در مذمت و حرمت غناء
۵۹		<b>درس سوم: روایات دالّ بر حرمت غناء</b>
۵۹	.....	روایات دالّ بر حرمت غناء و انصراف آن بر غنای محرّم
۶۱	.....	روایات دالّ بر حرمت غناء و دوری از اهل غناء
۶۳	.....	عدم خصوصیت زن بودن مغنیّه در حرمت مستفاد از روایات غناء
۶۴	.....	روایات دالّ بر حرمت غناء و آثار سوء آن و کدورت مجلس غناء
۶۶	.....	جمع بین روایات جواز و روایات حرمت غناء
۶۸	.....	کیفیت رجوع به عرف در تشخیص غناء مطرب محرّم
۷۰	.....	کدورت و ظلمت حاصل از غناء
۷۳	.....	بی‌غیرتی در مرتبطین با غناء و موسیقی
۷۴	.....	ارتباط حالت ملکوتی انسان با نزول ملائکه و حالت حیوانیّت با نزول شیاطین
۷۹		<b>درس چهارم: آیات دالّ بر حرمت غناء</b>
۷۹	.....	دلالت آیه ﴿وَمِنَ اللَّائِسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ بر حرمت غناء
۸۱	.....	دلالت آیه ﴿وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ بر حرمت غناء
۸۲	.....	دلالت آیه ﴿أَفَعِنُّ هَذَا الْحَدِيثَ تَعْجَبُونَ... وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ﴾ بر حرمت غناء
۸۴	.....	مبنای حرمت غناء بر اساس مفاد ﴿لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾
۸۸	.....	شمول مفاد ﴿لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ و ﴿قَوْلَ الزُّورِ﴾ بر همه اسباب باطل و انحراف

۸۹	..... رابطه معنای لغوی و شرعی غناء
۹۲	..... تمایز غناء از موسیقی
۹۲	..... رابطه حالت معنوی عمل و حکم شرعی آن
۹۵	<b>درس پنجم: روایات دال بر جواز غناء</b>
۹۵	..... تأثیر صوت در لطافت یا کدورت روح و روان انسان
۹۷	..... تأثیر جوانب مختلف صوت حسن در مقرئیت یا مبعدیت آن
۹۹	..... روایاتی در جواز تغنی بالقرآن
۱۰۰	..... روایت علی بن ابی حمزه بطائنی در جواز ترجیع در قرآن
۱۰۰	..... بحثی استطرادی در علت انحراف علی بن ابی حمزه بطائنی بعد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
۱۰۱	..... علت انحراف برخی از بزرگان اصحاب ائمه و شاگردان اولیای الهی، بعد از ایشان
۱۰۴	..... مبنای مختار در قبول یا عدم قبول روایات راویان فاسدالمذهب
۱۰۵	..... دلالت روایت علی بن ابی حمزه بر جواز تغنی در قرآن
۱۰۶	..... اشکال مخالفین مبنی بر تعارض روایت علی بن ابی حمزه با روایات نهی از تغنی بالقرآن
۱۰۷	..... جواب اشکال تعارض روایت جواز با روایت نهی از تغنی بالقرآن
۱۰۹	..... ملاک تمایز غناء حلال از حرام
۱۱۱	..... منایح حرمت یا حرمت قرائت قرآن و اشعار بر طبق دستگاه‌های موسیقی
۱۱۲	..... عرف به عنوان ملاک تشخیص غنای محرم
۱۱۳	<b>درس ششم: جمع‌بندی دلالت روایات غناء (۱)</b>
۱۱۳	..... روایات دال بر جواز ترجیع در قرائت قرآن
۱۱۳	..... نحوه بررسی روایات ضعیف‌السند
۱۱۵	..... روایت دال بر حرمت ترجیع غناء در قرآن
۱۱۵	..... حرمت ترجیع غناء در قرآن از باب اهانت
۱۱۶	..... روایات دال بر حرمت ترجیع و غناء
۱۱۸	..... روایات جواز غناء در مجلس عروسی مؤیدی بر عدم حرمت نفس غناء
۱۲۰	..... جمع بین روایات حرمت غنای مغنیه و جواز آن در مجلس عروسی
۱۲۳	..... جمع بین روایات حرمت و جواز غناء براساس استعمال در معنای لغوی یا اصطلاحی
۱۲۴	..... دلیل نقل معنایی غناء به معنای مصطلح
۱۲۶	..... دلیل جواز غنای مصطلح در مجالس عروسی

- ۱۲۶ ..... حکم غناء در قرآن و در مجالس اهل بیت علیهم السّلام
- ۱۲۹ ..... درس هفتم و هشتم: جمع‌بندی دلالت روایات غناء (۲)
- ۱۲۹ ..... روایاتی در جواز ترجیع در قرآن
- ۱۲۹ ..... روایت شیخ صدوق در جواز غناء مغنیه در صورت تداعی بهشت
- ۱۳۰ ..... تحلیلی دقیق درباره غنای مغنیه در أعراس و برای شوهر
- ۱۳۱ ..... روایات متعارض با روایات جواز غنای جاریه مغنیه برای مالک یا همسر
- ۱۳۲ ..... قیاس اولویّت در حلّیت غناء برای همسر
- ۱۳۲ ..... حرمت غناء برای همسر در صورت استفاده از آلات موسیقی یا شنیدن نامحرم
- ۱۳۷ ..... حرمت غناء در غیر مجلس عروسی و برای غیر از همسر
- ۱۳۸ ..... ضرورت تناسب صوت با مقتضای مجلس
- ۱۳۹ ..... مراد از غناء در روایات جواز غناء در قرآن
- ۱۴۱ ..... روایات متعارض با روایات جواز غناء در قرآن
- ۱۴۳ ..... معیار حرمت و حلّیت غناء
- ۱۴۵ ..... جمع‌بندی کلی پیرامون مسئله غناء
- ۱۴۸ ..... اشاره‌ای به نحوه جریان شبهه مفهومیه و موضوعیه در بحث غناء
- ۱۵۱ ..... بخش دوم: موسیقی
- ۱۵۳ ..... درس نهم: روایات دالّ بر حرمت موسیقی (۱)
- ۱۵۳ ..... حرمت موسیقی به‌طور مطلق یا مقید به لهویّت
- ۱۵۴ ..... حرمت برخی امور حلال به علت ایجاد زمینه استفاده حرام شخص دیگر
- ۱۵۵ ..... حرمت اعانه ظالم در امور غیر ظالمانه به علت تأیید و تثبیت عملی ظلم
- ۱۵۸ ..... بررسی حکم موسیقی از حیث حرمت ذاتی یا حرمت به‌واسطه ملازمه با امور لهوی و حرام
- ۱۵۹ ..... فرق بین غناء و موسیقی از نظر عنوان لهو و لعب
- ۱۶۰ ..... قول برخی به حلّیت نفس استعمال آلات موسیقی در غیر لهویات
- ۱۶۲ ..... برخی روایات دالّ بر اتّحاد شیطان با نفس انسان به‌واسطه استعمال آلات موسیقی
- ۱۶۳ ..... تأثیر عمل انسان در اتّحاد او با ملائکه یا شیاطین
- ۱۶۵ ..... برخی روایات دالّ بر حرمت استعمال آلات موسیقی
- ۱۶۹ ..... درس دهم: روایات دالّ بر حرمت موسیقی (۲)
- ۱۶۹ ..... روایات حرمت استعمال آلات موسیقی به‌نحو مطلق

۱۷۵	روایات استثناء دف در برخی موارد از حرمت استعمال آلات موسیقی
۱۷۹	روایات دیگری در حرمت استعمال آلات موسیقی
۱۸۱	قاعدهٔ صحت معاملهٔ امور دارای منفعت محرم غالب با قصد منفعت محلل
۱۸۴	عدم انطباق قاعدهٔ مزبور با مبحث استعمال آلات موسیقی
۱۸۴	تبیین اجمالی سبب استثناء دف زدن در مجالس عروسی
۱۸۵	کیفیت اخذ اطلاق حرمت از روایات موسیقی
۱۸۹	<b>درس یازدهم: دلالت روایات بر حرمت موسیقی مطلقاً</b>
۱۸۹	اطلاق روایات ناهیه از استعمال آلات موسیقی
۱۹۰	عدم تقیید به کیفیت استعمال یا شرایط خاص در روایات ناهیه
	عدم وجود حتی یک روایت مقید در میان جمیع روایات ناهیه از موسیقی در طول عصر صدور
۱۹۲	روایات
۱۹۴	حکم اولیهٔ حرمت استعمال آلات موسیقی مطلقاً
۱۹۶	لزوم اقتصار بر نص در استثناء دف در عروسی از حرمت موسیقی
۱۹۶	عدم منافات لهو دانستن استعمال موسیقی در روایت با حرمت موسیقی در موارد غیر لهوی
۲۰۰	حکم استماع و سماع موسیقی
۲۰۱	روایات دال بر حرمت استعمال آلات موسیقی به نحو مطلق
۲۰۷	ملاک استثناء نمودن دف در عروسی از میان آلات موسیقی
۲۰۸	رابطهٔ موسیقی و غناء
۲۱۱	<b>درس دوازدهم: اقوال فقها در موسیقی</b>
۲۱۱	اجماع فقها تا زمان حاضر بر حرمت استعمال آلات موسیقی مطلقاً
۲۱۳	نقد قول بعضی فقها در امکان استفادهٔ محلل از آلات موسیقی در غیر لهو یا شطرنج در غیر قمار
۲۱۴	فتوای جمیع فقها بر حرمت شطرنج ولو در غیر قمار، با وجود مصادیق غیر قمار
۲۱۴	روایات مقیدهٔ حرمت غناء در قبال روایات مطلقهٔ حرمت موسیقی
	جواز استفاده از مادهٔ آلات لهو با وجود ندرت ابتلا و حرمت استعمال غیر لهوی با وجود کثرت
۲۱۸	ابتلا
۲۲۰	عدم اعتنای فقها به وجه حلّیت موسیقی با وجود توجه آنها به دو وجه حرمت و حلّیت
۲۲۳	حرمت نگه‌داری آلات موسیقی (ت)
۲۲۳	جمع‌بندی حرمت اطلاق استعمال آلات موسیقی بنا بر اتفاق فقها

- ۲۲۵ ..... عدم جواز مطلق موسیقی ولو مؤثر در تجرد و تلطیف نفس
- ۲۲۹ ..... حکم شرع به حرمت مطلقهٔ برخی محرّمات ولو در فرض امکان استفادهٔ محلّی
- ۲۳۰ ..... حرمت مطلقهٔ موسیقی به سبب عدم اشراف بر مورد محلّی و ملاکات آن
- ۲۳۱ ..... حکم ثانوی جواز برخی مصادیق خاصّ محرّم برای معدود علمای مشرف بر ملاکات احکام

۲۳۷

فهارس عامه

# مقدمه ناشر



أعوذُ بالله من الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس مختص ذات لم یزلی است که در انسان استعداد رسیدن به اسماء حسنی و صفات علیای خویش را به ودیعت نهاد و انسان را خلیفه خویش قرار داد و راه رسیدن به این ذروه اعلا را در تبعیت از دستورات شرعی و تعالیم انبیاء و اولیای الهی منحصر نمود؛ و درود و سلام بر خاتم انبیاء محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله أجمعین که با دستورات و مبانی رصین و متینش حیات انسانی را به عالی ترین مراتب کمالات و فضائل إلى الأبد رهنمون گردید و شریعت تام و أتمش نسخ شرایع گذشته نمود؛ و بر اولاد و اهل بیت بزرگوارش که قافله سالار قرون و اعصار سلسله بشریت به سوی مبدأ حیات و سرچشمه نور و بهاء بوده اند.

در مکتب اسلام احکام شریعت بر اساس إشراف بر نفوس انسانها برای وصول به سعادت و فلاح ابدی و دوری از خسران و بوار اخروی جعل شده است. یکی از مهم ترین و مورد ابتلا ترین مباحث فقهی معاصر، مسئله آواز خوانی و موسیقی است؛ چراکه اصلی ترین عامل هدایت کننده افکار عمومی در دنیای امروز، رسانه های گروهی - اعم از تلویزیون، سینما، شبکه های ماهواره ای، سایت های اینترنتی و ... - است و اتکاء بسیاری از این رسانه ها به موسیقی و آواز به گونه ای است که با حذف این دو، اگر تعطیل نشوند، قطعاً واهمه این را دارند که اثربخشی و

کارایی خود را تا حد بسیار زیادی از دست بدهند.

تأثیر باطنی و ملکوتی صدای خوش و ترنم آلات و ادوات موسیقی بر روح انسان غیر قابل انکار است و حالتی از ضعف، حزن و... را به نفس انسان منتقل می‌کند. از آنجایی که استعمال ادوات موسیقی و صوت لهوی، نفس را در یک مرتبه دانی متوقف نموده و امکان رشد را از او سلب می‌کند، لذا شرع انور استفاده از آن را حرام نموده است.

این رساله فقهی دروس خارج فقه عالم ربانی و عارف صمدانی مرحوم آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس سره - در سال‌های ۱۴۲۰ و ۱۴۲۱ ه.ق در حوزه علمیه قم است که موضوع غناء و موسیقی را از نگاه احکام شرع به طور مبسوط مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند.

نکته‌ای که می‌توان با اشاره به آن به اعتبار و استحکام مباحث مطروحه در این اثر ماندگار افزود، این است که ایشان علاوه بر سالیان طولانی اشتغال به تدریس و تحقیق در حوزه‌های علمیه، توأماً به مجاهده و تهذیب نفس در محضر اساتید بی‌بدیلی همچون عارف کامل مرحوم حاج سید هاشم حداد و والد معظمشان سید الطائفتین مرحوم علامه آیه‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سرارهما - مستفید و مستنیر بودند و علاوه بر کسب مدارج بالای علمی، عالی‌ترین مراتب کمالات عملی را نیز حیازت نموده و به دیدگاهی کاملاً متمایز از اقران خود دست یافتند؛ ﴿لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمِلُونَ﴾.

امتیاز این رساله بر سایر نوشتجات در این است که مؤلف محترم - قدس سره - جنبه إسقاط تکلیف از دوش مکلف را در استنباط احکام - که امروزه بسیار رایج است - محور توجه خود قرار نداده‌اند؛ بلکه ایصال به واقعیت حکم شرعی در جنبه ارتباط عمل با نفس مکلف و اتصال انسان به عالم ملکوت و تأثیر غناء و موسیقی در رشد یا افول انسان را ملاک استنباط در نظر گرفته‌اند، به علاوه اینکه در تجزیه و تحلیل مسئله، فقط به قواعد متعارف اصولی و رجالی اکتفا ننموده و شواهد و قرائن مختلف

تاریخی، فرهنگی و... در زمان صدور آیات و روایات را نیز در نظر گرفته‌اند.<sup>۱</sup> ایشان با بررسی شواهد مختلف به سؤالی که در ذهن بسیاری از افراد مطرح است که آیا در عصر صدور روایات حرمت موسیقی، فقط موسیقی لهوی محل ابتلا بوده، پس ادله حرمت ناظر به این نحوه از موسیقی است، یا اینکه ادله حرمت شامل همه اقسام موسیقی است، به بهترین نحو پاسخ داده‌اند.

از دیگر امتیازات این رساله این است که تفصیل حکم موسیقی بر اساس مشترک بودن یا مختص بودن آلات آن به موسیقی لهوی را - که در فتاوی معاصرین مطرح است - به نحو فنی مورد بررسی قرار داده و رد کرده است. هم‌چنین مسائل جانبی مرتبط با موسیقی، مثل حکم استفاده رسانه‌های گروهی از موسیقی یا مجالس غناء و موسیقی (کنسرت) و خرید و فروش آلات آن و... نیز بیان گردیده است.

امتیاز دیگر این رساله تحلیل دقیق مستثنیات حرمت غناء و موسیقی و بررسی مواردی که از این دو عنوان در لسان شارع از حکم حرمت مورد استثناء قرار گرفته است، با نگاه فوق‌الذکر می‌باشد.

از خداوند متعال مسألت داریم که روح بلند و ملکوتی این استاد و معلم و مربی الهی، مرحوم آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی را در اعلیٰ علیین با اجداد طاهرینشان محشور بفرماید و همه رهروان طریق هدایت را در این مسیر ثابت قدم قرار بدهد و از نفحات و انفاس قدسیه اولیای الهی بهره‌مند بگرداند؛ **إنه سمیع الدعاء.**

---

۱. جهت اطلاع تفصیلی از روش اجتهادی مورد نظر مرحوم مؤلف رجوع شود به **فقاہت در تشیع**.



مبحث اول:

عناء

معنای لغوی و اصطلاحی

بررسی آیات و روایات



درس اوّل:  
معنای لغوی غناء

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
و الصلاة على خيرة الله المنتجبين محمد وآله الطاهرين  
و اللعنة على أعدائهم أجمعين

یکی از بحث‌های فقهی، مسئله غناء در مظاهر مختلف از نقطه نظر حرمت و  
إباحه و یا رجحان است، و بالتّیجه مسائل دیگری در این زمینه مطرح می‌شود، از  
قبیل استعمال آلات موسیقی با غناء و همین‌طور بعضی از اموری که می‌تواند از لوازم  
غناء و از آثار و تبعات بحث لهو و لعب مطرح باشد. پس تقریباً می‌شود گفت که  
ممکن است در اینجا بحث جامعی از نقطه نظر غناء و لوازم آن و لهو و لعب - با مظاهر  
مختلفه‌ای که دارد مانند رقص و امثال ذلک - مطرح شود.

در وهله اول باید ببینیم که مفهوم غناء از نظر لغوی و عرفی چیست و محدوده  
تعریف غناء و رسم آن چیست، نه اینکه حدّ آن (یعنی تعریف به ماهیت طبیعت) چیست.  
«غنی» به معنای بی‌نیازی و استغناء و عدم احتیاج است. غنی به این معنا در  
لغت آمده است.<sup>۱</sup>

---

۱. کتاب العین، ج ۴، ص ۴۵۰؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۱۵.

در اسماء الله تعالی می خوانیم: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۱</sup> خداوند غنی است، و غنی یعنی غیر محتاج و مُسْتَعْنٍ عن الغیر، و این استغناء فی الوجود و فی آثار الوجود است. غنای پروردگار به معنای عَدَمُ احتیاجِهِ إِلَى الغیر و احتیاجُ الغیرِ إِلَیْهِ است. این معنای استغناء خداوند متعال است.

آیه دیگر ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۲</sup> می باشد. هر ماهیت امکانی در وجود و در ذات و همین طور در آثار وجود، محتاج به غیر است؛ بنابراین لازمه جمیع ماهیات امکانی، فقر ذاتی نسبت به اصل ذات و اصل وجود و نسبت به شوائب و آثار وجود است. در مقابل آن، ذات پروردگار و حضرت حق - جَلَّ و علا - قرار دارد که ذاتاً مُسْتَعْنٍ عن الغیر است و جنبه استغناء ذاتی دارد. این معنا، معنای غنی است. خلیل بن احمد فراهیدی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام دارد: *إِسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ الْكُلِّ وَاحْتِیَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكُلِّ*<sup>۳</sup>.

که این مرتبه، مرتبه غنی است.

غنی از غَنَى یَعْنَى است که با *إِسْتَعْنَى* و *إِغْتَنَى* و *تَعَانَى* و *تَغْنَى* همگی به همان معنای بی نیازی و عدم الاحتیاج است.<sup>۴</sup> در [لسان العرب] می فرماید:

در حدیث است: «مَنْ اسْتَعْنَى بِلَهْوٍ أَوْ تِجَارَةٍ اسْتَعْنَى اللَّهُ عَنْهُ وَاللَّهُ غَنَى حَمِيدٌ»<sup>۵</sup>

۱. سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۶.

۲. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۵.

۳. *أعيان الشيعة*، ج ۶، ص ۳۴۵؛ *الحقائق*، فیض کاشانی، ص ۴۱۵؛ *حقّ الیقین*، شبّر، ص ۲۲۶؛ *تنقیح المقال*، ج ۲۶، ص ۱۲، با قدری اختلاف در سه مصدر اخیر. ترجمه: «نیاز همه به سوی او (امیرالمؤمنین علیه السلام) و بی نیازی او از همه، دلیلی است بر اینکه او امام همه است.» (محقق)

۴. *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

۵. *المصنّف*، صنعانی، ج ۳، ص ۱۷۳؛ *المعجم الأوسط*، طبرانی، ج ۷، ص ۳۵۴؛ *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۱۳۶. ترجمه:

حدیثی هم اهل تسنن نقل می‌کنند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ»<sup>۱</sup> این حدیث را به دو صورت معنا کرده‌اند: بعضی این‌طور معنا می‌کنند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَسْتَعِنِ بِالْقُرْآنِ عَنْ غَيْرِهِ؛<sup>۲</sup> «از ما نیست کسی که به واسطه قرآن از غیر قرآن، استغناء و طلب بی‌نیازی و عدم‌الاحتیاج نکند.»  
یعنی اظهار نیاز نکند، به معنای همین عدم‌الاحتیاج. یعنی الْقُرْآنُ كَافٍ لِكُلِّ شَيْءٍ؛ الْقُرْآنُ كَافٍ لِلنَّاسِ، الْقُرْآنُ كَافٍ لِأَعْمَالِ الْعِبَادِ وَ كَافٍ لِلْإِسْلَامِ، که به معنای کفایت است.

معنای دیگری که برای این روایت کرده‌اند معنای آواز خوش خواندن و قرآن را به صدا و صوت مُطْرَبِ خواندن است.<sup>۳</sup> [البته روایات زیاد و صریحی پیرامون تغنی بالقرآن وجود دارد].<sup>۴</sup>

اما فرق بین دو حالت مقصور و ممدود آن، این است که غنی مقصوراً به معنای عدم‌الاحتیاج و استغناء است، ولی غناء ممدوداً به معنای جمال و به معنای صدایی است که در آن ترجیع و تطریب باشد.<sup>۵</sup>

«کسی که با پرداختن به لهو یا تجارت، خود را (از نماز جمعه) مستغنی کند خداوند هم از او استغناء می‌جوید (و به او توجه نمی‌کند)، و خداوند بی‌نیاز و غنی و مورد حمد و ستایش است.»  
۱. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۹۲۰؛ معانی الأخبار، ص ۲۷۹.

۲. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

۳. همان.

۴. جهت اطلاع بیشتر پیرامون وجوه مختلف معنایی این روایت، رجوع شود به *أمالی المرتضی*، ج ۱، ص ۳۱-۳۶.

۵. رجوع شود به *جامع الأخبار*، شعیری، ص ۴۸ و ۴۹؛ *بحار الأنوار*، ج ۸۹، ص ۱۹۰-۱۹۵؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۴، ص ۲۷۰-۲۷۵.

۶. رجوع شود به *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

روایتی در اینجا از ازهری داریم که می‌فرماید:

«ما أذن الله لِسَيِّءٍ كَادِنِهِ لِنَبِيِّ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ»<sup>۱</sup> و از شافعی نقل شده است: معنای این حدیث «تحسینُ القرائة و ترفیقُها» می‌باشد.

«تحسین» یعنی انسان قرآن را با صدای خوب و قشنگ بخواند و «ترفیع» یعنی رقت به کلام بدهد و صدا را خیلی بیچاند و ترجیع و ترفیع و تلطیف کند. ایشان می‌گویند:

معنای حدیث دیگر که می‌فرماید: «زَيَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ»<sup>۲</sup> هم همین است.<sup>۳</sup> «تزیین با صوت» به معنای صرفُ القرائة و الجهرُ بالقرائة نیست، بلکه به معنای تحسین الصوت است. صرفُ القرائة که تزیین به حساب نمی‌آید! خلاصه اینکه غنی به معنای صدای خوب و به معنای بی‌نیازی و عدم‌الاحتیاج آمده است.

باز ایشان موارد متعددی را برای این قضیه ذکر می‌کنند و می‌فرمایند:

معنای غنی همان معنای عدم‌الاحتیاج است.<sup>۴</sup>

حالا می‌رسیم به اینکه چرا به صوت جمیل و تطریب در صوت، غناء گفته می‌شود؟ و این ریشه چه جهتی دارد؟ منظور در اینجا این است که اصل و ریشه غناء به معنای صوت جمیل، همان غنی به معنای عدم‌الاحتیاج است و هر دو یک ریشه و اصل دارد.

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۲. ترجمه:

«خداوند در هیچ چیز همانند آن اجازه‌ای که به پیامبر داده است که قرآن را با آواز خوش و با صدای بلند بخواند، اجازه نداده است.» (محقق)

۲. جامع الأخبار، شعیری، ص ۴۹؛ مستند أحمد، ج ۴، ص ۳۰۴.

۳. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

۴. همان، ص ۱۳۶ - ۱۳۸.

و الغانیة مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي غَنِيَتْ بِالزَّوْجِ... وَ غَنِيَتْ الْمَرْأَةُ بِزَوْجِهَا غُنْيَانًا، أَى اسْتَعْنَتْ... وَ الغانیةُ مِنَ النِّسَاءِ الشَّابَّةِ الْمُتَزَوِّجَةِ، وَ جَمَعُهَا غَوَانٍ.<sup>۱</sup>

یک معنا برای «غانیه» عبارت است از زنی که به واسطهٔ زوج، غنی می‌شود. چون وقتی که زن تزویج کند غیر محتاج و مستغنیهٔ عَنِ الغیر است. گویا در زن قبل از ازدواج و قبل از اینکه شوهر کند، نقاط ضعف و نقصان وجود دارد و بعد از ازدواج و وقتی که شوهر می‌کند جمیع نقاط ضعف و مراتب نقصان او مرتفع می‌شود، لذا دیگر احتیاجی به غیر ندارد. زن همین‌طور است! زن نیاز دارد که یکی او را تکفل و حضانت کند، و شوهر و زوج با حضانتش این نقاط ضعف را از بین می‌برد.

معنای دیگری که برای «غانیه» است:

الَّتِي غَنِيَتْ بِحُسْنِهَا وَ جَاهِهَا عَنِ الْحَلِيِّ (یا عَنِ الْحَلِيِّ یا عَنِ الْحَلِيِّ).<sup>۲</sup>

یعنی این زن به واسطهٔ جمالش مستغنی از حلی است و از زیور و زینت استغناء دارد. شاعر می‌گوید:

وَ أَعَشِقُ كَحَلَاءِ الْمَدَامِغِ خِلْقَةً لِيَلَّا أَرَى<sup>۳</sup> فِي عَيْنِهَا مِنَّةَ الْكُحْلِ<sup>۴</sup>

بالآخره بعضی باید با بزک‌کردن و امثال‌ذلک خود را قالب کنند، ولی بعضی نیاز و احتیاجی به کحل به امثال‌ذلک ندارند.<sup>۵</sup> لذا به زنی که «غَنِيَتْ بِحُسْنِهَا وَ جَاهِهَا

۱. همان، ص ۱۳۸.

۲. همان، ص ۱۳۸.

۳. خ.ل: یری، تری.

۴. رجوع شود به یتیمهٔ الدهر، ج ۴، ص ۵۱۵؛ ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۲۷۷.

۵. شخصی می‌گفت: «اگر مسائل مربوط به تزویج و اختیار زوجه که در روایات طرح شده است که مثلاً چشم و جمال و اخلاق زن این‌طور باشد، صحیح باشد\* در این صورت بقیهٔ زن‌ها چه باید بکنند؟ آیا بقیه باید معطل بمانند؟!»

گفتم: «خدا برای کسی هم که این‌طور نیست زوجی می‌رساند!»\*\*

\*\* وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۶ - ۶۰.

\*\* الکافی، ج ۵، ص ۳۳۶.

عن الحلیّ یا عن الحلیّ «غانیه می گویند، چون مستغنی است و در او جنبه استغناء وجود دارد و بی نیاز و غیر محتاج است. بعد می رسد به اینجا که می گوید:

و قال ابنُ السّکّیت عن عُمارة: «العَوانی الشّوابُّ اللّوائی یُعجِبَنَ الرّجالُ و یُعجِبُهُنَّ الشُّبانُ.» و قال غیره: «الغانیه الجاریه الحسنا، ذات زوج کانت أو غیر ذات زوج. سُمّیت غانیةً لِأَمتها غَنیت بِحُسْنِها عن الزّینة.»<sup>۱</sup>

زن وقتی جمال داشته باشد به واسطه جمالش بی نیاز و غیر محتاج از زینت و حلیّ و امثال ذلک است.

فعلیّ هذا اصل و ریشه برای غنی در اینجا به دست می آید: غنی و غناء عبارت است از عدم الاحتیاج و الاستغناء و عدم التّقص. درباره پروردگار متعال و خداوند علیّ اعلیّ می گوئیم: إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ فِيهِ نَقْصٌ لَا فِي وُجُودِهِ وَلَا فِي آثَارِ وُجُودِهِ وَلَا فِي أَيِّ مَرْتَبَةٍ مِنْ مَرَاتِبِ ظُهُورِهِ، که این غنی به معنای استغناء است.<sup>۲</sup>

﴿ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ... فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْكَ حَتَّى يَخْلُقَ لَكَ مَا يَحْتَمِلُكَ مِنْ شَكْلِكَ..." ﴾ ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "همانا خداوند تبارک و تعالی تو را نیافریده مگر آنکه کسی را که می تواند شکل تو را تحمل کند خلق نموده است."» (محقق) ۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۸.

۲. فلهدذا در اینجا بحث علم حضوری و بحث انکشاف علمی در عالم خارج به صورت اعیان پیش می آید که بحث خیلی مهمی در اختلاف بین حکما و عرفا است. حکما می گویند: بین مقام اجمال در صور علمیه در ذات پروردگار و بین انکشاف علمی به علم حضوری در صور اعیان خارجی، منافاتی نیست.\*

در اینجا این اشکال به وجود می آید که اگر قرار باشد که علم به عین خارجی، کمالی برای پروردگار باشد لازمه آن، قول به نقصان در علم ربوبی و در مراتب کمالی پروردگار خواهد بود و هو خِلافٌ بدیهیُّ البطلان! یعنی علم حضوری خداوند علیّ اعلیّ به اعیان خارجی، متأخر خواهد بود از آن علم اجمالی که در صقع ذات ربوبی نسبت به ذوات اعیان وجود دارد، و این قول بدیهیُّ البطلان است! به جهت اینکه سؤال می کنیم: آیا صرف اختلاف مراتب علمی، به علم اجمالی یا به عین

⇐ تفصیلی، موجب رجحان و نقطه قوت است یا نه؟ اگر موجب رجحان و قوت نیست پس این اختلاف در اینجا چه اثری دارد و بین علم اجمالی و علم تفصیلی چه فرقی وجود دارد؟! در حالی که ما بالبدهة من الوجدان علم به اختلاف در مرتبه علم اجمالی و علم تفصیلی داریم، همان طوری که در خود ما هم همین طور است؛ یعنی وقتی ما نسبت به یک شیء علم اجمالی داریم احاطه علمی ما نسبت به این عین خارجی، محدود است، اما وقتی علم تفصیلی نسبت به یک عین خارجی داریم این احاطه ما أوسع است و آن ظهور ماهیة الشيء عند الذهن به نحو علم تفصیلی نسبت به ظهور آن ماهیت به نحو اجمال، در مرتبه اعلایی قرار دارد.

ظهور ماهیت به نحو اجمال چه فایده‌ای دارد؟! فرض کنید که شما به نحو اجمال من مکان بعید و از دور مشاهده می‌کنید که حیوان متحرکی وجود دارد. لو فرض عالم باشید که این حیوان، انسان است، و لو فرض عالم باشید که این انسان، زید است؛ اما بالأخره این علم، به نحو اجمال است. مثلاً وقتی که زید از پیش شما رفته است تا از مکان بعیدی آب بیاورد، شما از دور یک حیوانی به صورت انسان می‌بینید و چون یقین دارید که در این بیابان و صحرا غیر از زید کسی نیست، یقین دارید که او زید است؛ یعنی من بعید و از دو کیلومتری همین طور نگاه می‌کنید و می‌بینید که مثلاً حیوانی دارد می‌آید و علم دارید به اینکه این انسان است و زید است و آب آورده است، اما در عین حال این علم شما اجمالی است و هنوز صورت و شمایل زید برای شما منکشف نشده است، در عین اینکه از دور علم دارید که این حیوان است و علم دارید که انسان است و علم دارید که زید است و علم دارید که بیده ماء. آیا این علم فرقی نمی‌کند با اینکه بیاید و در دو متری شما بایستد؟! خیلی تفاوت می‌کند! آیا انکشاف تفصیلی این صورت برای شما با آن علم اجمالی شما یکسان است؟! شکی نیست که این تفصیل بر آن اجمال رجحان دارد.

لذا شما هر چند که قائل باشید به اینکه صور اشیاء و صور ذهنیه در صقع ربوبی به نحو اجمال موجود است، بالأخره عند انکشاف العینیة الخارجیة و بعد از میلیون‌ها سال و ملایین سنة، به صورت عینی خارجی در خواهد آمد. آیا این اجمال با این تفصیل، اختلافی ندارد؟! پس شما باید قائل باشید به اینکه این انکشاف، موجب استکمال در ذات ربوبی است و استکمال در ذات ربوبی با تقدّم و سبق عدم علم، موجب نقصان است و نقصان بدیهی البطلان است! بنابراین طبق همان مبنایی که بیان کرده‌ایم باید در اینجا قائل باشیم که انکشاف عینی خارجی با خود علم اجمالی در صقع ربوبی هیچ‌گونه اختلاف زمانی و رتبی ندارد! بله، بین خود اشیاء اختلاف زمانی وجود دارد؛ ولی تمام این صور بعینیتهما الخارجیة در ذات ربوبی موجود است؛ گرچه از نقطه نظر زمان، متقدّم و متأخر هستند.

⇐

بنابراین غنائی که در کلمه غانیه است و اینکه به جاریه حسناء، غانیه می گویند گرچه در لغت به «مُسْتَغْنِيَّةٌ عَنِ الْحُلِيِّ يَا عَنِ الْحَلِيِّ؛ زنی که مستغنی از زینت است» معنا کرده اند، ولی مسئله دیگری که به نظر می رسد در مفهوم لغوی معنای غنی غفلت شده این است: زنی که جمال دارد چون نقطه ضعیفی در او وجود ندارد به او غانیه می گویند، نه اینکه چون مستغنی از زینت است. اصلاً کاری به زینت نداریم! یعنی چون در ذات خودش نقطه ضعف و نقصی در قیاس با سایر نساء وجود ندارد به او غانیه می گویند، نه از جهت اینکه او احتیاج به زینت یا حلی دارد یا ندارد، که این مسئله دیگری است.

من باب مثال در ﴿أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ﴾<sup>۱</sup> چرا خدا غنی است و اسم او را غنی می گذارند؟ چون نقطه ضعیفی در ذات پروردگار وجود ندارد، نه اینکه خدا به زینت و امثال ذلک نیاز دارد یا ندارد!

بله، از لوازم این مسئله این است که «المرأة الغانية» احتیاجی به زینت هم ندارد؛ یعنی از این نقطه نظر به او «غانیه» می گویند که نقطه ضعیفی ندارد، لذا در عالم خارج هم احتیاجی به زینت ندارد؛ یعنی آن زن در وجود خودش در مقیاس به دیگران

↳ بنابراین علم اجمالی و علم تفصیلی در صقع ربوبی نداریم؛ چون بحث علم اجمالی در آنجا به اسماء و صفات کلی برمی گردد، چون آنجا عالم بساطت است و در نفس البسیط این نکات متعینه قرار دارد. بنابراین از نقطه نظر جنبه تعلق به ذات بسیط، آنجا «مقام اجمال» می شود؛ و از نقطه نظر بروز و ظهور مسائل، آنجا «مقام تفصیل» می شود. این تفاوت فقط از نقطه نظر رتبی است و الا از نقطه نظر عینیّت خارجی هیچ فرقی نمی کند و تقدّم، تقدّم علی است، نه تقدّم زمانی.

بعضی ها می گویند که علم اجمالی به معنای ابهام است؛ اما براساس آنچه بیان شد، به معنای ابهام نیست، بلکه به معنای جنبه و مقام علیّت و عدم تعین است. بنابراین در این دو اصطلاح، بین ما و دیگران فرق است. این معنا، معنای غنائی است که در ذات پروردگار است. این بحث در اینجا استطراداً پیش آمد.

\* رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۲۲۴ - ۲۲۷.

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۷.

هیچ نقطهٔ ضعفی ندارد و وقتی آن مرأه را در ارتباط با مرأهٔ دیگر مقایسه کنیم می‌بینیم که واقعاً کامل است، نه‌اینکه چشم و ابرو و دهانش نسبت به دیگری نقطهٔ ضعف داشته باشد. لازمهٔ یک‌چنین مرأه‌ای این است که جمیل باشد. پس جمیل بودن و عدم‌الاحتیاجِ إِلَى الزَّيْنَةِ از لوازم عدم‌التقص و عدم‌الضعف است. البتّه جمال مراتب دارد و جمیل و أجمل داریم!

در اینجا می‌بینیم که معنای غناء را برای صوت حَسَن هم گفته‌اند؛ ولی نمی‌توانیم بگوییم که لِعَدَمِ احتیاجِهِ إِلَى شَيْءٍ آخَرَ، به آن صوت حَسَن گفته‌اند! اصلاً معنا ندارد که این را بگوییم، چون غلط است! بله، نسبت به مرأهٔ غانیه می‌توانیم بگوییم که لِعَدَمِ احتیاجِهَا إِلَى الزَّيْنَةِ؛ اما آیا نسبت به صوت حَسَن هم می‌توانیم بگوییم که لِعَدَمِ احتیاجِهِ إِلَى شَيْءٍ؟

بنابراین از اینجا متوجه می‌شویم که آن معنا و اصلی که دربارهٔ غنی در مورد پروردگار متعال و در مورد الْمَرْأَةِ الْجَمِيلَةِ و امثال‌ذَلِک گفتیم، در مورد الصَّوْتِ الْحَسَنِ هم حاضر می‌شود؛ یعنی صوت حَسَن آن صوتی است که هیچ نقطهٔ ضعف و نقصی ندارد. پس اگر در صوتی نقاط ضعف هست طبعاً حَسَن نخواهد بود و غیر حَسَن است. لذا از اینجا به این نکته می‌رسیم که بیخود «غناء» را برای صدای حَسَن انتخاب نکرده‌اند. البتّه معنای غنائی که [لسان‌العرب] بیان می‌کند در واقع لوازم صوت حَسَن را بیان کرده است، نه‌اینکه تعریف غناء «صوتٌ فِيهِ تطَرُّبٌ و صوتٌ فِيهِ تَرْقِيقٌ» باشد، بلکه اگر صدایی بخواهد حَسَن باشد باید در آن ترجیع و ترقیق و صعود و نزول و ارتفاع و انخفاض باشد و باید در آن تطریب باشد و انسان را به طرب آورد.

البتّه در غناء - که تتمه‌اش در درس بعد می‌آید - ممکن است که صوتی تطریب نداشته باشد، بلکه صدای قشنگی باشد که مُبکی است؛ یعنی لازم نیست که اثر غناء حتماً حالت انبساط و انفتاح و ضحک و امثال‌ذَلِک باشد و حالت ترقُّص برای انسان پیدا شود، بلکه معنای غناء «إِخْرَاجُ الْإِنْسَانِ عَنْ حَالِهِ الْمُسْتَوِي إِلَى حَالِهِ أُخْرَى» است، یعنی انسان از حالت عادی خارج شود.

فرض کنید الآن که داریم این بحث را بیان می‌کنیم شما خروج عن حالِ إلى حالِ نمی‌شوید، بلکه عادی هستید و به همان کیفیتی هستید که بودید، چون صدای ما آنکر الأصوات است؛ اما اگر کسی صدای خیلی قشنگی داشته باشد به محض اینکه شعری می‌خواند یا آیه‌ای از آیات قرآن می‌خواند یک مرتبه می‌بینید دارد در شما تبدل و تغیر حال پیدا می‌شود! این اثر غناء است. این تبدل و تغیر حال، وجه افتراق بین صوت عادی و صوت غیر عادی است.

من باب‌مثال وقتی من این آیات را می‌خوانم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup> یا ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ﴾<sup>۲</sup> یا ﴿خُلِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾<sup>۳</sup> شما معنا و مفهوم این آیات را متوجه می‌شود؛ ولی آیا تبدل حال برای شما پیدا می‌شود؟ خیر، پیدا نمی‌شود، بلکه حالتان عادی است و تبدل حالی در کار نیست. البته اگر از مفهوم آیه تبدل حال پیدا شود این ربطی به غناء ندارد. شخصی نقل می‌کرد:

در روز عاشورا در جایی روضه می‌خواندم، ولی چون بعد از ظهر بود و همه گریه کرده بودند و گریه آنها تمام شده بود دیگر مجلس اقتضای بکاء و ابکاء نداشت و همه منتظر بودند که چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد. یک پنجره و شبکی بود که به آن مجلس عزا باز می‌شد. شخصی که اهل حال بود آن شبک را باز کرد و سرش را داخل آن مجلس کرد و گفت: «آقایان، می‌دانید امروز چه روزی است؟ اَلْيَوْمُ يَوْمُ عَاشُورَاءَ؛ امروز، روز عاشورا است!» همین یک کلمه! یک‌دفعه چنان ضجه و بکاء و صیحه‌ای در میان این جمعیت افتاد که این قضیه اصلاً از هزار مَبْکِی و ذاکر و امثال‌ذلک بیشتر تأثیر داشت!

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۷۷.

۲. سوره بروج (۸۵) آیه ۱۱.

۳. سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۶.

این تأثیر نفس و تأثیر خود حال است و به صدا ربطی ندارد.

اما معنای غناء در اینجا این است که خود صدا و نفس صوت، موجب تبدل و تغییر شود، سواء اینکه در آن غناء، طرب باشد یا نباشد. فلهذا ایشان می فرماید:

و الغناء من الصوت ما طرب به... غنى فلان يعنى أغنية و تغنى بأغنية حسنة،  
و جمعها الأغاني... غنى بالمرأة: تغزل بها و غناه بها.<sup>۱</sup>

یعنی صوتی که انسان با آن به طرب و نشاط و وجد و انبساط درمی آید. معنای غناء همین است. ایشان در اینجا دیگر مطلبی راجع به غناء ذکر نکرده اند. مطلب به اینجا رسید که «كُلٌّ مِنَ الصَّوْتِ» یعنی به هر صدایی که در آن ترقیق و تطریب باشد غناء گفته می شود.

البته این مسئله را هم فراموش نکنیم که منظور از غناء فقط صوت انسان نیست، بلکه غناء هر صوتی است که در آن تطریب و ترقیق باشد. لذا در همه صداها مثل تغنی برای ابل با میزمار و امثال ذلک - که صدایی برای شتر درمی آورند که مثلاً شتر حرکت کند - یا حتی در صدای حیواناتی مانند بلبل، معنای غناء وجود دارد. غناء یعنی کُلُّ صَوْتٍ مُطَرَّبٍ. غناء به معنای هر صدایی است که در آن ترقیق و تطریب و انخفاض و ارتفاع باشد. در درس بعد می آید که حتی صدای آلات موسیقی هم مصداق غناء و اخص از آن است. اینها مسائلی بود که از باب مقدمه ذکر شد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



درس دوم:

## معنای لغوی و اصطلاحی غناء

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در معنای غنی<sup>۱</sup> و حقیقت لغوی آن بود. مطالبی از صحاح و لسان العرب و امثال ذلک بیان شد که غناء به صوتی می‌گویند که ترجیع داشته و مطرب باشد و انسان را به طرب و وجد آورد. عُرف هم بر این مسئله دلالت می‌کند.

البته غناء یک مصطلح عربی است و فکر می‌کنم معادلی در فارسی نداشته باشد، مگر به معنای نوعی احساس خوشی که حال انسان را از تعادل خارج کند. این را در فارسی هم غناء می‌گویند.<sup>۱</sup> البته به صورت ترجمه به مفاهیم، نه بیان معنای دقیق آن، چون که این معنا بیان اثر آن است.

و اما «ترانه» معادل غناء و مساوی آن نیست، بلکه اخص از غناء است و غناء اعم از ترانه و تصنیف می‌باشد. ترانه در اصطلاح فارسی عبارت از تصنیف است، یعنی به اشعار و کیفیت خاصی از شعر گفته می‌شود که از حالات عشق و محبت و وجد یا حال حزن و امثال ذلک حکایت می‌کند و به سبک خاصی است و وزن شعری و عروضی آن هم فرق می‌کند.<sup>۲</sup> [امروزه] به آن اغنیه می‌گویند،<sup>۳</sup> مثل همین اغنیه‌هایی

---

۱. لغت‌نامه دهخدا: «غناء و غنا: سرود، آواز خوش طرب‌انگیز، نغمه، دستگاه، آواز خوانی، موسیقی.»

۲. رجوع شود به تاریخ تطوّر شعر فارسی، ص ۱۴.

۳. فرهنگ معاصر عربی-فارسی، آذرتاش آذرنوش، ص ۴۸۹: «اغنية: آواز، نغمه، ترانه، تصنیف، آهنگ.»

که الآن مغنیه‌ها می‌خوانند.

خلاصه اینکه از نظر لغوی ترجیع، تخفیض و ترفیع صوت و تغییر أَلحان در حنجره را غناء می‌گویند. به عبارت دیگر ادارهٔ لحن در حنجره و کم‌وزیاد کردن و گرداندن صدا در گلو، و به حساب ما چه‌چهره زدن، می‌تواند از موارد غناء باشد. روی این حساب می‌توانیم صوت قاریان قرآن مثل عبدالباسط و امثال ذلک را که آیات قرآن را تخفیض و ترفیع می‌کنند و صدا را در گلو می‌پیچانند، جزء اقسام غناء به حساب آوریم، چون «ترجیع» بر آن صدق می‌کند. البتّه روایاتی هم در این مورد وجود دارد که بیان خواهیم کرد.

لذا صرف حُسن کلام و صدایی را که قشنگ و جمیل باشد غناء نمی‌گویند. بعضی از افراد اصلاً خود صدای آنها جمیل است و گیرایی دارد ولو اینکه صدای او غناء نداشته باشد، حتی وقتی صحبت می‌کند یا درس می‌دهد صدای او گیرا است. آخر کسی در درس که صدای خود را در گلو نمی‌پیچاند! فقط می‌خواهد مطلب را بگوید. هم در مرد این‌طور است که ممکن است صدای او گیرایی داشته باشد و هم در زن. بعضی زن‌ها صدایشان معمولی است، ولی بعضی زن‌ها حتی وقتی عادی صحبت می‌کنند لطافت خاصی در صدای آنها وجود دارد. لذا سخن‌گویان رادیو و تلویزیون را از افرادی انتخاب می‌کنند که خوش‌صدا باشند تا صدای آنها افراد را جذب کند، درحالی‌که آنها به دنبال ترجیع و تخفیض صوت نیستند، بلکه اصل صدا جاذب است؛ گرچه ممکن است در حال سخن‌گویی هم این کار را انجام دهند، ولی اصلاً خود تُن صدا و کیفیت آن جاذب است. لذا به این حُسن صوت، غناء نمی‌گویند بلکه به «تحسین صوت و ترجیع آن» غناء می‌گویند؛ یعنی اگر زن یا مرد به همین صدای خود نُت بدهد و تخفیض و ترفیع بدهد و صدای خود را بالا و پایین بیاورد و در گلوی خود بگرداند و لعب بالصوت داشته و با صدا بازی کند و صدا را در یک جا آهسته و در یک جا بلند کند، به این غناء می‌گویند. این معنا، معنای غنائی است که ما از لسان العرب، صحاح جوهری، تاج العروس و امثال ذلک بیان کردیم.

بر همین اساس و به واسطه اینکه حقیقت غناء از نظر لغوی به این معنا است، در بعضی از روایات می‌بینیم که مدح غناء در قرائت قرآن<sup>۱</sup> و یا غناء و ترجیع در نوح بر سیدالشهداء علیه السلام آمده است.<sup>۲</sup>

از جمله روایاتی که در آن غناء و ترجیع در قرآن آمده است روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که روایت خیلی معروف و پرسر و صدایی است و راجع به آن خیلی بحث و نقد شده است و مخالف و موافق نسبت به این روایت خیلی نظر داده‌اند. این روایت، خبر ابو عبید، قاسم بن سلام است که از پیغمبر نقل می‌کند که فرمودند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ!<sup>۳</sup>

این روایت، روایتی است که مخالفین جواز غنای در قرآن آن را خیلی مورد طعن و ردّ و توجیه قرار داده‌اند.<sup>۴</sup> البته اکثر این افراد از نظر سندی در این روایت خدشه کرده‌اند، ولی معلوم نیست این خدشه وارد باشد، چون اهل سنت هم این روایت را نقل می‌کنند.<sup>۵</sup>

مطلب دیگری که در اینجا خدشه شده این است که تغنی را به معنای استغناء

۱. رجوع شود به *الكافی*، ج ۲، ص ۶۱۴-۶۱۶؛ *معانی الأخبار*، ص ۲۷۹؛ *جامع الأخبار*، شعیری، ص ۴۸ و ۴۹.

۲. رجوع شود به *کامل الزیارات*، ص ۱۰۴ و ۱۰۵؛ *رجال الکشی*، ص ۲۸۹.

۳. *معانی الأخبار*، ص ۲۷۷-۲۷۹. ترجمه:

«از ما نیست کسی که قرآن را با صدا و آوای خوش نخواند!» (محقق)

۴. *الفوائد الطوسية*، ص ۹۵؛ *الحدائق*، ج ۱۸، ص ۱۱۲-۱۱۴؛ *جواهر الکلام*، ج ۴۱، ص ۴۹؛ *رسالة فی الغناء*، تویسرکانی، ص ۴۱ و ۴۲؛ *غنا - موسیقی*، ج ۱، *رسالة فی الغناء*، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۵۰-۱۵۵؛ *رسالة فی تحریم الغناء*، سبزواری، ص ۳۳ و ۳۴ و ۳۹ و ۴۰؛ *رسالة فی تحریم الغناء*، کاشانی، ص ۷۶۳ و ۷۶۴؛ *رسالة تنبیه الغافلین و تذکیر العاقلین*، ص ۸۴-۹۳.

۵. رجوع شود به *مسند أحمد*، ج ۱، ص ۱۷۲؛ *صحیح البخاری*، ج ۸، ص ۲۰۹؛ *المعجم الكبير*، طبرانی، ج ۵، ص ۹۹.

گرفته‌اند (البته در لغت به معنای استغناء هم داریم: «تَغْنَى عَنِ الشَّيْءِ أَيْ اسْتَعْنَى عَنِ الشَّيْءِ»<sup>۱</sup>) و منظور از روایت «لَيْسَ مِمَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ» را گفته‌اند: «لیس مِمَّا مَنْ لَمْ يَسْتَعْنِ بِالْقُرْآنِ عَنْ غَيْرِهِ» که مثلاً این معنا را لحاظ کرده‌اند که القرآنُ کتابٌ کافٍ لِکُلِّ شَيْءٍ و کتابٌ یَکْفِی کُلَّ شَيْءٍ، فهو تامٌّ و تمامٌ؛ یعنی شخص با مراجعه به قرآن لا یحتاجُ إلى کتابٍ غیره.<sup>۲</sup> البته همان‌طور که بیان شد،<sup>۳</sup> غناء مأخوذ از استغناء است و خود استغناء هم از غنی گرفته می‌شود. غنی به معنای عدم‌الاحتیاج إلى الشیء است و کسی که «تحسین در صوت» می‌کند کأنه صوتش لا یحتاجُ إلى الشیء است، یعنی صوتٌ تامٌّ و صوتٌ تمامٌ و صوتٌ کاملٌ فی الحُسْنِ. از این نظر این صوت را غناء می‌گویند، یعنی صدای کسی که «تحسین در صوت» داشته باشد کامل است.

به همین دلیل، مرأةٌ غانیةٌ أی مرأةٌ مستغنیةٌ عن التَّجْمیلِ، یعنی اگر زنی خودش قشنگ باشد مستغنی از تجمیل است. گفته‌اند: «حُسنُ خداداده را حاجت مشاطه نیست!» برخی زنها که خود را زینت می‌کنند به خاطر این است که خود را قالب کنند! و إلاً اگر قرار بر این باشد که خودشان جمیل باشند دیگر نیازی به تجمیل ندارند! لذا به زنی که مستغنی از تجمیل است و احتیاجی به تجمیل ندارد، غانیة می‌گویند. از این نظر هم صوتی که کمال حسن در آن رعایت شود غناء می‌گویند. پس از این نظر است که تغنی را به معنای استغناء گرفته‌اند، [نه آن تفسیری که برخی در روایت گفته‌اند].

بله، اگر پیغمبر در روایت مذکور فقط همین یک عبارت را می‌فرمودند، جای

۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۶؛ النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲. رجوع شود به الفوائد الطوسية، ص ۹۶؛ الدرر النجفية، ج ۲، ص ۲۱؛ غنا - موسیقی، ج ۱، رسالة فی حلّ حدیث ورد فی الصوت الحسن، ص ۶۵۳ و ۶۵۴؛ أحكام المتاجر المحرمة، ص ۱۲۹؛ رسالة فی الغناء، همدانی، ص ۲۴؛ جامع المدارک، ج ۶، ص ۱۱۲.

۳. رجوع شود به ص ۲۶.

این توجیه (تَغْنَى به معنای استغناء که لا یحتاجُ إلی کتابٍ غیره) بود؛ ولی اگر ما به خبری که سید مرتضی نقل کرده و تمام خبر را ذکر کرده است نگاه کنیم، می بینیم که معنای این عبارت در سیاق سایر عبارات، معنای استغناء نیست، بلکه معنای دیگری است. مرحوم سید مرتضی نقل می کند:

عبدالرحمن بن السائب قال: أتيتُ سعدًا - وقد كُفَّ بَصْرُهُ - فسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَالَ: مَرَجِبًا يَا ابْنَ أَخِي، بَلَّغَنِي أَنَّكَ حَسَنُ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ، وَ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ نَزَلَ بِحُزْنٍ، فَإِذَا قَرَأْتُمُوهُ فَابْكُوا، فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكُوا؛ فَمَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا.»<sup>۱</sup>

با وجود این روایت دیگر معنای استغناء در اینجا توجیهی ندارد؛ چون:

اولاً سعد خودش در زمان رسول خدا بوده است و کسی که در زمان رسول خدا بوده است می تواند آن متفاهم عرفی را از کلام رسول خدا استنباط کند. این مطلب خیلی مهم است! اگر این تَغْنَى به معنای استغناء باشد معنا ندارد که سعد در اینجا شاهد مثال بیاورد؛ پس معلوم می شود که در زمان رسول خدا تَغْنَى بِالْقُرْآنِ به معنای استغناء نبوده است. بنابراین این افراد و فقهای که بعداً آمده اند وقتی خواسته اند که این روایت را تأویل و توجیه کنند کأنّ خودشان را از عرف زمان نزول این تعابیر و کلمات، منقطع کرده اند!

ثانیاً «لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ» به معنای استغناء، در کنار سایر عبارات این روایت که می فرماید: «قرآن به حزن نازل شده است و وقتی قرآن می خوانید با حزن بخوانید تا

۱. *أُمَالِي المَرْتَضَى*، ج ۱، ص ۳۲. ترجمه:

«عبدالرحمن بن سائب گفت: نزد سعد رفتم درحالی که نابینا شده بود. بر او سلام کردم. گفت: کیستی؟ خودم را معرفی کردم. پس گفت: مرحبا ای پسر برادر! به من رسیده است که تو در قرائت قرآن خوش صدا هستی! همانا من شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که می فرمود: "به تحقیق که این قرآن با حزن نازل شده است، پس چون قرآن می خوانید گریه کنید، و اگر گریه نمی کنید خود را به گریه بیندازید؛ چراکه هر کسی که قرآن را با صدای خوش نخواند از ما نیست."» (محقق)

حالت رقت و بکاء - که طبعاً این طور است - در شما پیدا شود. «اصلاً معنا ندارد! در حال حزن حالت رقت وجود دارد و در حال رقت، رحمت می آید. البته بعضی از اوقات، مسئله غیر از این است؛ اما در اغلب اوقات در مراتب وجودی انسان، رحمت همراه با رقت است، یعنی حتی اگر حالت شعف هم برای انسان حاصل شود باز رحمت موجب رقت می شود، مثلاً از چشم شخص اشک می آید باینکه حالت او حالت شعف است، ولی آن شعف موجب رقت می شود و رقت موجب دمع می شود. از این جهت فرقی نمی کند که حالت حزن برای انسان پیدا شود یا حالت شعف؛ هر دو یکی است.

«القرآن نزل بالْحُزْن» یعنی قرآن، منبع و مولد رحمت است و رحمت همیشه در جایی است که رقت در آنجا است. لذا قلوب قاسیه و قلوبی که قساوت دارند و سخت و صعب و متحجر هستند استجلاب رحمت نمی کنند؛ لذا قرآن در قلوب قاسیه اثر نمی کند، بلکه همیشه در قلوبی که دارای رقت است اثر دارد. لذا انسان بهتر است که قرآن را با صداهای حزن آور بخواند.

آن زمانی که مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - به ایران تشریف آورده بودند شخص معممی بود که وقتی قرآن می خواند صدای او محزون بود. مرحوم آقای حداد خیلی خوششان می آمد و همیشه قرآن را به این شخص می دادند که بخواند و می فرمودند: «صدای او صدای حزن و صدای قرآن است.»

حالا متوجه می شویم روایاتی که دلالت دارد بر اینکه ترجیع در نوح بر سیدالشهداء علیه السلام اشکال ندارد،<sup>۱</sup> به واسطه همین مسئله توجیه می شود که «تغنی عبارت است از ترجیع در صوت». ترجیع در صوت یعنی گرداندن صدا، تخفیف و ترفیع و بالا و پایین بردن صدا به قسمی که برای انسان جاذب و جالب باشد. ترجیع از «رجوع» می آید؛ یعنی انسان مسئله ای را تقدیم کند، بعد دوباره آن قضیه را ترجیع کند. پس ترجیع در صوت یعنی صدا را بالا ببرد و بعد دوباره برگرداند و به تخفیف رجوع کند و دوباره

۱. رجوع شود به کفایة الأحكام، ج ۲، ص ۷۵۰.

از تخفیف به ترفیع برگرداند، و صدا را در حلق خود بگرداند و عودت دهد؛ همه اینها را ترجیح می‌گویند. به عبارت دیگر، انسان به کلام و صحبت و صدای خود وزن بدهد. بعضی خوش صدا هستند ولی به یک تیره<sup>۱</sup> می‌خوانند. این خیلی جالب نیست! اما بعضی از این خواننده‌ها خیلی خوش صدا نیستند ولی می‌دانند که چطور با صدای خود بازی کنند؛ آن‌قدر صدا را بالا و پایین می‌کنند که مخاطب را جذب می‌نماید و جلب توجه می‌کنند. حالا اگر این دو توأم شود که دیگر نور علی نور است؛ اینکه کسی هم خوش صدا باشد و هم در آن ریتم کلاسیک صدا با مهارت باشد، دیگر خیلی جالب می‌شود!

علی‌ای حال غناء در این روایت به معنای تحسین صوت است و هیچ اشکالی ندارد؛ یعنی اگر ما روایات «حلیت غناء در قرآن» را هم نداشتیم، آدم مگر دیوانه باشد که از صدای خوب، کراحت داشته باشد! این مطلب یک امر فطری است که انسان از صدای حسن و صدایی که در آن ترجیح باشد خوشش می‌آید.<sup>۲</sup>

در روایات هم داریم که علی بن الحسین أحسن الناس قرائةً بالقرآن بود و اصلاً بعضی افراد وقتی صدای آن حضرت را می‌شنیدند به حالت غش می‌افتادند!<sup>۳</sup>

۱. لغت‌نامه دهخدا: «شیوه، سبک، اسلوب.»

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمِثَمِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا حَسَنَ الصَّوْتِ."» ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: "خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه خوش صدا بود."» (محقق)

إحياء علوم الدين، ج ۶، ص ۱۴۱: «في الحديث في معرض المدح لداود عليه السلام: "أنه كان حسن الصوت في النباحة على نفسه و في تلاوة الزبور حتى كان يجتمع الإنس و الجن و الوحوش و الطير لسماع صوته."» ترجمه: «در حدیث در مقام مدح از حضرت داوود علیه السلام آمده است که آن حضرت در نوحه کردن بر خود و در تلاوت زبور خوش صدا بود، به طوری که آدمیان و جنیان و وحوش و پرنده‌گان برای شنیدن صدای آن حضرت جمع می‌شدند.» (محقق)

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵.

در اینجا روایتی است که می فرماید:

سهل بن زياد عن الحجاج عن علي بن عتبة عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كان علي بن الحسين صلوات الله عليه أحسن الناس صوتاً بالقرآن، و كان السقاءون يَمْرُونَ فيقفون ببابه يسمعون قراءته، و كان أبو جعفر عليه السلام أحسن الناس صوتاً.»<sup>۱</sup>

در روایت دیگر می فرماید:

علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن القرآن نزل بالحنن، فاقروه بالحنن.»<sup>۲</sup>

هم چنین روایت دیگری داریم:

علي بن محمد عن إبراهيم الأحمري عن عبد الله بن حماد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "اقرأوا القرآن بالحنن العذب و أصواتها، و إياكم و لحون أهل الفسق و أهل الكباير! فإنه سيجيء من بعدى أقوام يُرجعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الرهبانية، لا يجوز تراقيهم؛ فلو بهم مقلوبة و قلوب من يعجبهم شأنهم!"»<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۶۱۶. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: "امام زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیه در میان مردم زیباترین صوت را داشت به گونه ای که آب فروش ها که از خانه حضرت عبور می کردند، دم در می ایستادند و به تلاوت حضرت گوش فرامی دادند. امام باقر علیه السلام نیز در میان مردم زیباترین صدا را داشت."» (محقق)

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: "همانا قرآن با حزن و اندوه نازل شده است، پس آن را با حزن بخوانید."» (محقق)

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "قرآن را با لحن و آهنگ عرب بخوانید و بر حذر باشید از لحن های اهل فسق و گناهان کبیره! همانا پس از من اقوامی

حضرت در اینجا می‌فرماید که قرآن را با ألحان و اصوات عرب بخوانید، نه با لحن اهل فسق! «لحن اهل فسق» همین لحن‌هایی است که با آن اشعاری مثل تصنیف [و ترانه] می‌خوانند. معلوم می‌شود که منظور از غنای مطرح در این روایت و نحوه ریتیم و بالا و پایین بردن صدا، آن غنای اصطلاحی - که بیان خواهیم کرد - نیست. شما اگر صدا و نوار صوت قاریانی مثل عبدالباسط را که قرآن را به این کیفیت می‌خوانند، در کنار صدای اشعاری که الآن مغنیه‌های لبنان می‌خوانند، بگذارید می‌بینید که لحن این مغنیه همین لحن عربی است؛ انگلیسی و فارسی که نمی‌خواند! با اینکه در روایت «ألحان العرب» آمده است؛ ولی می‌بینید که چطور به صدایش تخفیف و ترفیع می‌دهد که موجب می‌شود انسان از حال انسانیت به حیوانیت و به حالت شهوانی و امثال ذلک تمایل پیدا کند!

اما همین مغنیه که این اغنیه‌ها را می‌خواند اگر بخواهد با صوت دیگری مثل صوت عبدالباسط [برای نسوان] قرآن بخواند دیگر غناء نیست؛ با اینکه عبدالباسط هم ترفیع و تخفیف به صدای خود می‌دهد و صدای او ترجیع و عودت دارد، ولی خودمان می‌فهمیم که الآن به کیفیت و نحوی دارد صدای خود را مطرح می‌کند که عرف تشخیص می‌دهد که غناء نیست، چون بالأخره ریتیم و کیفیت نظم صدا تفاوت می‌کند. لذا اصلاً و به‌طور کلی مرحوم شهید ثانی مسئله را در شرح لمعه و مسالک به عُرْف واگذار کرده و گفته است: این یک مسئله عرفی است و ما حدی برای آن تعیین نمی‌کنیم،<sup>۱</sup> و در جایی از شرح لمعه گفته است: مطلق ترجیع حرام نیست.<sup>۲</sup> بالأخره هر تحسین صوتی ترجیع دارد؛ و إلا صوتی که انسان به یک‌روال و به یک‌قسم بخواند

---

خواهند آمد که قرآن را همانند لحن و آهنگ آوازخوانی و نوحه‌سرایی و رهبانیت می‌خوانند و این قرآن از ترقوة آنها هم عبور نخواهد کرد. همانا دل‌های آنها و نیز دل‌های آن‌کسانی که امر ایشان را پسندیده دارند، وارونه است.» (محقق)

۱. رجوع شود به الروضة البهیة، ج ۳، ص ۲۱۲؛ مسالک الأفهام، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲. رجوع شود به الروضة البهیة، ج ۳، ص ۲۱۲؛ کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۳۱۰.

اصلاً جالب و جذاب نیست و باید در آن ترجیع وجود داشته باشد!  
خلاصه اینکه اگر شما این اُغنیه را در کنار قرائت عبدالباسط قرار دهید کاملاً مشخص است که چطور آن مغنیه با بالا و پایین بردن صدا موجب لهو و لعب خواهد شد، ولی قاریانی مثل عبدالباسط یا منشاوی و امثال ذلک که قرآن می خوانند انسان را از حال طبیعی به حال شهوانی بر نمی گردانند؛ یعنی اگر عبدالباسط همین اُغنیه این زن یا مرد را بخواند می بینیم که این دو باهم تفاوت دارند و این صوتی که از دهان عبدالباسط بیرون می آید مُلهی نیست، بلکه به صورت حزن است.

بله، اگر ترجیع این قاریان، مُلهی باشد غناء می شود؛ ولی اینها چنین کاری نمی کنند و این صوتی که از دهانشان خارج می شود این حال را ندارد. دیگر مهم نیست که اینها به خاطر چه چیزی آن ترجیع مُلهی را ترک کرده اند؛ به خاطر رعایت مسئله تجوید، به خاطر رعایت کمی وقت، یا اصلاً به خاطر اینکه این نوع ترجیع را دوست ندارند، نه به خاطر حرمت آن! بالأخره قرائت آنها مُلهی نیست.<sup>۱</sup>

بعضی گفته اند: «تغییر و تبدل حال در مسئله غنای مُلهی به حسب نفوس، مختلف است.»<sup>۲</sup> بنابراین باید بگوییم قضیه غناء مثل قضیه شرابِ عمر می ماند که شراب می خورد و می گفت: «چون شراب برای من مُسکر نیست پس حلال است!»<sup>۳</sup>

۱. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۰۸:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾ قَالَ: «هُوَ أَنْ تَتَمَكَّثَ فِيهِ وَتُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ.» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام درباره آیه ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾ فرمود: «ترتیل این است که با درنگ و تأمل بخوانی، و صوت خود را نیکو و زیبا سازی!» (محقق)

۲. رجوع شود به *احیاء علوم الدین*، ج ۶، ص ۱۶۲ - ۱۶۴.

۳. *ربیع الأبرار*، زمخشری، ج ۵، ص ۱۸:

«شَرِبَ رَجُلٌ مِنْ إِدَاوَةِ عُمَرَ فَسَكِرَ، فَجَلَدَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ مِنْ نَبِيدِكَ!» فَقَالَ: «إِنَّمَا جَلَدْتُ لِسُكْرِكَ!» ترجمه: «مردی از ظرف عمر نوشید و مست شد. عمر او را تازیانه زد. او گفت: «آنچه خوردم از نبید (و ←

در حالی که این حلال نیست! لذا غنائی که بر حسب عرف و عادت موجب تغییر و تبدل است حرام است ولو اینکه این غناء در یک مورد هم موجب تغییر نشود! بله، در بعضی اوقات، هم گونه خواندن و هم آن معنایی که استعمال می‌کند من حیث المجموع این تأثیر را می‌گذارد، لذا اگر فقط معنا باشد بدون خواندن، اثر نمی‌گذارد و اگر خواندن باشد بدون معنا باز هم اثر ندارد، بلکه آن تلفیقی که موجب می‌شود انسان از حالت عادی خارج شود تأثیر می‌گذارد.

در بعضی اوقات هم ممکن است فقط صدای تنها بدون وجود هیچ معنایی انسان را از حالت عادی خارج کند؛ مثلاً فردی به این کیفیت می‌خواند: «آای ای» و صدا را بالا و پایین می‌برد، باینکه هیچ کلامی نگفته است و هیچ معنایی در کار نیست، ولی به خود همین نحوه صدا و در دهان پیچاندن و بالا و پایین کردن صدا غناء می‌گویند.

اتفاقاً این مسئله را در سایر موضوعات هم می‌گوییم: هر چیزی که انسان را از حالت طبیعی به حالت شهوانی و حیوانی خارج کند، یعنی انسان را از مقام انسانیت تنزل دهد، حکم حرمت بر آن می‌آوریم.

من باب مثال اگر ماده‌ای بخورید که شما را از حالت طبیعی به حیوانی خارج کند حرام است؛ مثلاً کسی که هروئین مصرف می‌کند از حال طبیعی خارج می‌شود و به حال حیوانی تنزل پیدا می‌کند، لذا حرام است؛ و الا در زمان پیغمبر و ائمه علیهم السلام که هروئین نبوده است [تا حکمش را بگویند]، پس دلیل بر حرمتش چیست؟! البته این ملاک، غیر از مسئله اعتیاد است. اگر انسان صرفاً معتاد بشود ایرادی ندارد؛ مثل اینکه شخصی معتاد به سبزی یا پرتقال یا چایی است و اگر چای نخورد سردرد می‌گیرد، همان‌طور که خیلی افراد وقتی بعد از ظهر چای نمی‌خورند سردرد می‌گیرند،

---

↳ شراب) تو بود!« عمر گفت: «تو را به خاطر مست شدن تازبانه زد (نه به خاطر شراب خوردنت!)» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به *الخراج*، ص ۱۶۵: *المصنّف*، ابن‌ابی‌شبیبه، ج ۶، ص ۵۰۲: *العقد الفرید*، ج ۸، ص ۸۰.

ولی آیا این چای حرام است؟! پس باید در اینجا مسئله اعتیاد را کنار بگذاریم. یا من باب مثال دکلمه‌هایی که شخص به هیچ وجه با صدای خود کاری نمی‌کند، ولی مطالب آن و کیفیت القاء مطلب - ولو اینکه با صدای عالی هم نباشد - انسان را برمی‌گرداند و به حیوانیت می‌برد، حرام است.

بنابراین می‌بینیم که ترجیع صوت اشکال ندارد و حتی مستحسن است. در

کافی روایتی نقل می‌کند:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْتُ الصَّوْتِ عِنْدَهُ فَقَالَ: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يَقْرَأُ قُرْبًا مَرَّةً بِهَذَا فَصَعِقَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ، وَإِنَّ الْإِمَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حُسْنِهِ.» قُلْتُ: وَ لَمْ يَكُنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟! فَقَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُحْمَلُ النَّاسُ مِنْ خَلْفِهِ مَا يُطِيقُونَ.»<sup>۱</sup>

یعنی پیغمبر به اندازه تحمل مردم عمل می‌کرد. ایشان هم می‌توانست صدای خود را خیلی قشنگ کند، ولی در واقع نمی‌خواستند و نمی‌کردند.<sup>۲</sup> البته امام در اینجا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵. ترجمه:

«نوفلی نقل می‌کند: در محضر حضرت ابی‌الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام سخن از صوت (و زیبایی آن) به میان آوردم، حضرت فرمودند: «امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیه السلام وقتی که مشغول خواندن قرآن می‌شدند از زیبایی و حسن صدای او چه بسا عابری که از آنجا می‌گذشت مدهوش می‌شد! و اگر امام مقدار کمی از آن حسن و نیکویی را ظاهر نماید مردم از شدت زیبایی، طاقت شنیدن نخواهند داشت!»

گفتم: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مردم نماز نمی‌گذاشت و صدای خود را به خواندن قرآن بلند نمی‌نمود؟! حضرت فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قدر طاقت و کشش مردمی که پشت حضرت بودند بر آنها تحمل می‌کرد.» (محقق)

⇐

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۴۱:

می خواهد بفرماید که هر امامی می تواند این کار را بکند،<sup>۱</sup> ولی بحث این است که حضرت علی بن الحسین اصلاً از اوّل در میان ائمه خوش صدا بود! راجع به امام حسن علیه السلام هم داریم که این طور بودند.<sup>۲</sup>

«جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ فَإِذَا قَامَ [مِنْ] اللَّيْلِ يُصَلِّي، جَاءَ أَبُو جَهْلٍ وَ الْمُشْرِكُونَ يَسْتَمِعُونَ قِرَاءَتَهُ فَإِذَا قَالَ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ وَضَمُّوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ هَرَبُوا! فَإِذَا فَرَّغَ مِنْ ذَلِكَ جَاءُوا فَاسْتَمَعُوا.»» ترجمه: «امام صادق علیه السلام: «همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خوش صداترین مردم در قرائت قرآن بود. هنگامی که شبانه نماز می خواند، ابوجهل و دیگر مشرکین می آمدند و قرائت آن حضرت را گوش می دادند. و هنگامی که ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ می خواند انگشت در گوش می کردند و فرار می نمودند! وقتی قرائت بسمله تمام می شد دوباره می آمدند و گوش می دادند.»» (محقق)

۱. *كشف الغمّة*، ج ۲، ص ۱۴۵: «مِنْهَا أَنَّ جَمَاعَةً اسْتَأْذَنُوا عَلِيَّ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالُوا: فَلَمَّا صَرْنَا فِي الدَّهْلِيْزِ سَمِعْنَا إِذَا قِرَاءَةً سُرْيَانِيَّةً بِصَوْتِ حَسَنِ يَقْرَأُ وَيَبْكِي حَتَّى أَبْكِي بَعْضُنَا، وَ مَا نَفْهَمُ مِمَّا يَقُولُ شَيْئًا، فَظَنْنَا أَنَّ عِنْدَهُ بَعْضَ أَهْلِ الْكِتَابِ اسْتَقْرَأَهُ، فَلَمَّا انْقَطَعَ الصَّوْتُ دَخَلْنَا عَلَيْهِ فَلَمْ نَرِ عِنْدَهُ أَحَدًا، فَقُلْنَا لَهُ قَدْ سَمِعْنَا قِرَاءَةً سُرْيَانِيَّةً بِصَوْتِ حَزِينٍ! قَالَ: «ذَكَرْتُ مُنَاجَاةَ إِلِيَا النَّبِيِّ فَأَبْكَنِي.»» ترجمه: «گروهی از امام باقر علیه السلام اجازه ورود گرفتند. گویند: وقتی وارد دهلیز شدید ناگهان صدای زیبایی به زبان سُرّیانی شنیدیم که می خواند و می گریست به طوری که برخی از ما را به گریه واداشت، ولی از آنچه قرائت کرد چیزی نفهمیدیم. گمان کردیم که برخی از اهل کتاب نزد ایشان هستند و حضرت از آنها خواسته است که بخوانند. وقتی که صوت قطع شد بر حضرت داخل شدیم، ولی هیچ کس را نزد حضرت ندیدیم. به حضرت عرض کردیم: ما قرائتی سُرّیانی با صوتی حزین شنیدیم، مسئله چیست؟ حضرت فرمود: «مناجات ایلیای نبی را یاد کرده و می خواندم، که آن مناجات مرا به گریه آورد.»» (محقق)

*مناقب آل أبي طالب*، ج ۴، ص ۳۱۸: «وَ كَانَ (مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ) عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ، فَكَانَ إِذَا قَرَأَ يَحْزَنُ وَ بَكَى السَّامِعُونَ لِتِلَاوَتِهِ، وَ كَانَ يَبْكِي مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى تُخْضَلْ لِحْيَتُهُ بِاللَّدْمِوعِ.»» ترجمه: «امام موسی بن جعفر علیهما السلام خوش صداترین مردم در قرائت قرآن بود! وقتی قرائت می کرد با حزن می خواند و شنوندگان از تلاوت آن حضرت گریه می کردند. حضرت از خشیت الهی گریه می کردند به طوری که محاسن آن حضرت از اشک های ایشان خیس می شد.» (محقق)

۲. رجوع شود به *غنا - موسیقی*، ج ۲، ص ۱۵۶۶، رساله الموسیقیات و نقدها، محمدعلی سنقری حائری (متوفی ۱۳۷۸ ه.ق.).

[در روایت داریم]:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «إِنَّ مِنْ أَجْمَلِ الْجَمَالِ الشُّعْرَ الْحَسَنَ وَ نِعْمَةَ الصَّوْتِ الْحَسَنِ.»<sup>۱</sup>

و روایت دیگر:

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَ حَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ.»<sup>۲</sup>

اینها روایاتی بود که مرحوم کلینی نقل کرده‌اند. روایت دیگری هم داریم که متن آن را به صورت «تغنوا بالقرآن»<sup>۳</sup> در دست نوشته‌هایم آورده‌ام و إن شاء الله خواهیم آورد. البته روایات دیگری هم نقل شده است که آنها را هم ذکر خواهیم کرد.<sup>۴</sup>

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "از زیباترین زیبایی‌ها شعر نیکو (یا موی نیکو) و نغمه صوت زیبا است."» (محقق)

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "هر چیزی را زینتی است و زینت قرآن صدای نیکو است."» (محقق)

۳. تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۹۱:

«سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: حَدَّثَنِي السَّائِبُ قَالَ: قَالَ لِي سَعِيدٌ: يَا ابْنَ أَخِي، هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ! قَالَ: تَغَنَّ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «تَغَنَّوْا بِالْقُرْآنِ! لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ! وَ ابْكُوا؛ فَإِن لَمْ تَقْدِرُوا عَلَى الْبُكَاءِ فَتَبَاكُوا!»» ترجمه:

«سائب گوید که سعید به من گفت: ای پسر برادرم، آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفتم: بله! گفت: قرآن را با صدای زیبا بخوان، که من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: "قرآن را با صدای زیبا بخوانید! از ما نیست کسی که قرآن را با صدای زیبا نخواند! و گریه کنید؛ و اگر نمی‌توانید گریه کنید، خود را به گریه وادارید!"» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به جامع الأخبار، ص ۴۹.

۴. رجوع شود به ص ۱۰۵ و ۱۲۹.

بنابراین ما از روایاتی که مربوط به تحسین صوت در قرآن است و به معنای غناء یا با تعبیر «تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ» آمده است استفاده می‌کنیم که اصلاً غناء به معنای «تحسین صوت» است و به هر کسی که صدای او زیبا و قشنگ باشد می‌گویند در صدای او غنی<sup>۱</sup> یعنی بی‌نیازی وجود دارد.

لذا روایاتی که در آنها «حَلِّیتْ غِنَاءَ دَرِ الْقُرْآنِ» آمده است - برخلاف بعضی از فقهاء مانند شیخ حرّ عاملی و امثال ذلک که این روایات را توجیه کرده و یا در سند آنها خدشه کرده‌اند<sup>۱</sup> - نیاز به توجیه ندارد و صحیح است. علت این مطلب این است: غناء در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - و همین‌طور از نقطه نظر لغوی - به معنای تحسین صوت بوده است؛ لذا این روایات، چه روایات ائمه و چه روایات رسول خدا، بر این معنا حمل می‌شوند.

البته بعداً برحسب آن تغییری که در عرف آن زمان و در این معنا پیدا شده است، از نظر عرفی و اصطلاحی به معنای «هر صوتی که در آن ترجیع باشد و انسان را به حالت لهو و لعب بکشاند» تبدیل شده است. این غناء فقط در مجالس لهو و لعب مورد استفاده قرار می‌گرفته است؛ حال چه ساز یا آواز با آن می‌زدند یا نمی‌زدند. لذا تعبیر «جاریه مغنیه» را به جاریه‌ای می‌گفتند که به نحوی می‌خواند که انسان‌ها را به حالت لهو و لعب درمی‌آورد.

اتفاقاً این روزها می‌بینیم که بعضی‌ها قرآن را هم به همین صورت می‌خوانند و همین سبک تصنیف و ترانه را در قرآن پیاده می‌کنند! این منظور از حدیثی است که می‌فرماید: «سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجَعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَ التَّوْحِ وَ الرَّهْبَانِيَةِ!»<sup>۲</sup>

۱. رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴. ترجمه:

«همانا پس از من اقوامی خواهند آمد که قرآن را همانند لحن و آهنگ آوازخوانی و نوحه‌سرایی و رهبانیت می‌خوانند!» (محقق)

حضرت در این روایت از غنای در قرآن نهی می‌کند و معنای آن حرمت است. این قضایا اخیراً پیش آمده است! حتی شخصی برای من صوتی آورده بود که من گفتم: «این نحوه خواندن اشکال دارد!» آیاتی مثل ﴿وَالضُّحَىٰ﴾<sup>۱</sup> و ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾<sup>۲</sup> و به‌طور کلی سوره‌هایی که آیات مقطّع و قصیر دارد - نه آیات طویل - می‌توانند در نظم اُغنیه قرار دهند. حتی بعضی از این نوع خواندن‌های قرآن را دیده‌ام که همراه با موسیقی است!<sup>۳</sup> البته این قضیه بی‌سابقه نیست و در سابق‌الایام هم بعضی افراد بوده‌اند که قرآن را به همراه بعضی از آلات موسیقی مثل تار و مانند آن می‌خواندند؛<sup>۴</sup> مثلاً راجع به بعضی‌ها شنیده‌ام که آیه‌الکرسی را همراه با زدن تار و امثال‌ذلک می‌خواندند، و حتی شنیده‌ام که بعضی از صوفیه هم این کار را انجام می‌دادند!

البته در طریقه مولویه این کار را با قرآن نمی‌کردند، حتی اشعار هم با موسیقی نبوده است؛ بلکه فقط سماع بوده است که آن هم فرق می‌کند و [غالباً] با دف و آلات موسیقی نبوده است، یعنی فقط می‌خواندند و بعد سماع پیدا می‌شده است. البته آن سماعی که بوده است آنها را به حال حیوانیت خارج نمی‌کرده است، بلکه یک حالت تلطیف نفس و تلطیف روح پیدا می‌شده که اصلاً ضد حیوانیت بوده است، یعنی آن

۱. سوره ضحی (۹۳) آیه ۱.

۲. سوره مدثر (۷۴) آیه ۱.

۳. از مصادیق این مسئله، قرائت آیه ۱۳ سوره حجرات توسط یک گروه ارکستر، و هم‌چنین قرائت قرآن توسط یک آهنگساز مصری با هدف آموزش مقامات تلاوت قرآن است که در وسایل ارتباط جمعی مجازی منتشر شده و قابل جستجو است. (محقق)

۴. غنا - موسیقی، ج ۳، رساله تجوید قرآن، فاضل گروسی، ص ۱۸۴۵:

«ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی نقل کرده است از یونس کاتب، مسافرتش را به شام در خلافت هشام بن عبدالملک مروان، و حکایت جاریه مغنیه را ذکر کرده است... که چه‌بسا آن جاریه رقاصه، آیات قرآنی را به یک لهجه مخصوص و آهنگ خاصی در ضمن رقص، مترنم بوده یا به‌واسطه تار و کمانچه و عود، آیات قرآنی را به مقام نوا یا حجاز یا حدهاء ادا می‌کرده‌اند. و من خودم در ایام صباوت یک نفر را دیدم کمانچه می‌زد و سوره ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ را می‌خواند و به آن مقام کمانچه می‌کشید.»

سماع دقیقاً به سمت تجرّد نفس حرکت می‌داده است؛<sup>۱</sup> و این مسئله بسیار مهمی است.

۱. گلشن اسرار، ج ۱، ص ۳۷۱: «این مسئله در سابق بوده است و الآن هم درویش‌ها دارند. برای مولانا هم بوده است. البته مولانا و امثال ذلک فرق داشتند و راه آنها متفاوت بود. این مسئله در حال خاصی و در جایی بوده است که خود استاد اشراف بر نفوس دارد و به زمینه‌ای که باید در آن باشد اطلاع دارد و آن ولایت نمی‌گذارد کار خراب شود یا از حدود خارج شود. اما اینکه هر کسی بخواهد این کار را بکند، خیلی خراب‌کاری می‌شود.»

سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ: «سماع و حرکات و حالاتی که برای شاگردان مولانا بوده است در حالت بی‌خودی و غیرارادی بوده است؛ چنان‌که برای بعضی از شاگردان مرحوم والد نیز مشاهده می‌شده است، و این غیر از حالت اختیار و ارادی است. و اما مسئله نی و دف: وجود این دو در اشعار مولانا و غیر مولانا از باب استعاره و تمثیل است، نه وجود حقیقی و خارجی؛ چنان‌که در اشعار شیخ بهایی یا در تخمیس شعر عراقی و... فرموده‌اند: چه شود که مطرب آید، صدای چنگ، دف و نی. البته در مورد حرمت نی بین اهل فن و نظر اختلاف است.»

مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، عزالدین محمود کاشانی، ص ۱۸۷ و ۱۸۸: «انصاف آن است که در این زمان، سماع بر وجهی که عادت اهل روزگار و متصوّفه رسمی است، عین وبال و محلّ انکار است. چه بیشتر جمعیت‌ها که در این وقت مشاهده می‌رود، بنای آن بر دواعی نفسانی و حظوظ طبیعی است، نه بر قاعده صدق و اخلاص و طلب مزید حال، که وضع این طریق در اصل بر آن اساس بوده است. و جماعتی را باعث بر حضور مجلس سماع، داعیه تناول طعامی که در آن مجمع متوقّع بود، و طایفه‌ای را میل به رقص و لهو و طرب و عشرت، و قومی را رغبت به مشاهده منکرات و مکروهات، و جمعی را استجلاب اقسام دنیوی، و بعضی را اظهار وجد و حال به تلبیس و محال، و گروهی را گرم داشتن بازار تشیخ و ترویج متاع تصنّع، و این جمله، محض وبال و عین ضلال است و محلّ انکار اهل دیانات. و هر مجمع که بنای آن بر یکی از این مقاصد بود، طلب مزید حال و صفای باطن و جمعیت خاطر از آنجا متعذّر و متعسرّ باشد و احتراز نمودن از آن طریق، اولی! ... و جنید در آخر حال، سماع غناء نمی‌کرد. گفتند: «کنون چرا آن را سماع نکنی؟» گفت: «مع من؟ یعنی با که سماع کنم؟» گفتند: «تسمّع لِنَفْسِک؛ از برای خود بشنوا!» گفت: «عمّن؟ از که بشنوم؟» و این قول اشارت بدان است که سماع با یاران هم‌درد باید کرد و از کسی باید شنید که صاحب درد بود و از سر صدق و ارادت گوید، نه به جهت محض اجرت. و این هر دو مطلوب، در آن زمان، عزیز و مفقود بوده است؛ فکیف بنا فی هذا الزّمان!»

کشف المحجوب، ص ۵۲۰ و ۵۲۸: «چون جهله مستصوّف مر مستغرقان مستمعان را دیدند کی می‌سماع کردند به حال، پنداشتند کی به نفس می‌کنند. چون ایشان بدیدند گفتند: «حلال است و اگر»

صوت جمیل در تلطیف نفس اثر بسیار قاطعی دارد و خیلی موجب تلطیف نفس است. بسیاری از بزرگان برای سرعت در سیر و سلوک خود به صوت جمیل متوسل می‌شدند.<sup>۱</sup> این مسئله غیر از موسیقی و آلات موسیقی است که اصلاً حرام

⇐ نیستی ایشان نکنند! بدان تقلید کردند. ظاهر برگرفتند و حقیقت بگذاشتند تا خود هلاک شدند و قومی جهال دیگر را هلاک کردند و این از آفات زمانه است!... شبلی - رضی الله عنه - گوید: «السَّمْعُ ظَاهِرُهُ فَتْنَةٌ وَ بَاطِنُهُ عِبْرَةٌ، فَمَنْ عَرَفَ الْإِشَارَةَ حَلَّ لَهُ اسْتِمَاعُ الْعِبْرَةِ، وَإِلَّا فَقَدْ اسْتَدْعَى الْفِتْنَةَ وَ تَعَرَّضَ لِلْبَلِيَّةِ؛ ظَاهِرُ سَمَاعِ فَتْنَةٍ اسْتِ وَ بَاطِنُهَا عِبْرَتٌ اسْتِ. أَنْ كَمَا أَهْلُ الْإِشَارَةِ اسْتِ، مَرَّو رَا سَمَاعِ عِبْرَتِ حَلَالٌ بَاشِدْ، وَإِلَّا أَنْ دِیْگَرِ طَلَبِ فَتْنَةٍ اسْتِ وَ تَعَلَّقَ بِهٖ بَلَا.» یعنی آن را که کلیت دلش مستغرق حدیث حق نیست، سماع بلای وی است و آفتگاه وی!»

*الوافی*، فیض کاشانی، ج ۱۷، ص ۲۲۳: «و بالجمله لا یخفی علی ذوی الحجی بعد سماع هذه الأخبار تمييز حق الغناء من باطله، و أن أكثر ما يتغنى به المتصوفة في محافلهم من قبيل الباطل!» ترجمه: «نتیجه کلام اینکه: بر اهل عقل و درایت بعد از شنیدن این روایات، تفاوت غنای حق و باطل پوشیده نیست و اکثر غنائی که متصوفه در مجالس خود به کار می‌برند از زمرة امور باطل است.» (محقق)

۱. *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۱۱۰: «مرحوم آية الله حاج سيد علي قاضي در وصيتي که به شاگردان خود در سه ماه رجب و شعبان و رمضان دارد، می‌فرماید: "... عليكم بقراءة القرآن؛ بر شما باد به قرائت قرآن کریم با صوت حزین و با آهنگ و غنا!" یعنی با صدای خوش بخوان که تو را تکان دهد. و در روایات داریم که قرآن را با تغنی بخوانید. امام زین العابدین تغنی به قرآن می‌کردند. این تغنی در قرآن برای انسان بسیار مفید است. به‌طور کلی غناء صوتی حرام است، و این اصلاً در تحت غنای حرام نیست؛ زیرا غنای حرام آن است که انسان را به سوی لهو و لعب بکشاند. هرچه که انسان را به وجد آورد و به سوی خدا سوق دهد حرام نیست و همین است که می‌فرمایند: با صوت حزین نماز را بخوانید؛ سوره‌های بعد از حمد را با صدای حزین بخوانید به طوری که آهنگ آن شما را از عالم بالا تربیت می‌کند و می‌رساند: "إِقْرَأْ فَرَفَعُ؛\* [بخوان و بالا برو!]"

\* مقتبس از بسیاری از روایات، از جمله: *الکافی*، ج ۲، ص ۶۰۶:

«سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "... فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ، يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَ ارْقُ!» ترجمه: «امام کاظم علیه السلام: "همانا درجات بهشت برابر با آیات قرآن است و به شخص گفته می‌شود که قرآن بخوان و بالا برو!"» (محقق)

*روح مجرد*، ص ۷۵: «حضرت آقای حاج سید هاشم در این سفر قرآن بسیار می‌خواندند، آن‌هم تکیه ⇐

که به صوت با صدای حزین و نیکو. و قرآنشان بسیار جذّاب و گدازنده و فانی کننده بود. و از ابیات ابن فارض بالأخص از تائیه کبری قرائت می نمودند آن هم با صوت و صدا. نمازهای صبح و ظهر و عصر را بنده به ایشان اقتدا می کردم چون کسی در منزل نبود جز یک نفر از رفقای صمیمی. اما نماز مغرب و عشاء را ایشان به حقیر اقتدا می نمودند و غالباً هم در روی بام انجام می گرفت و دستور داده بودند که حقیر در نمازها سوره های بلند را بخوانم مانند یس و واقعه و مُسَبِّحات و تبارک و منافقین و هل اُتی و ما اُشبهها، برای آنکه ایشان چون اقتدا می کنند حقیر را در قرائت و نفی خواطر تثبیت نمایند و می فرمودند: «این طور بهتر است تا آنکه شما به من اقتدا کنی!» حقیر هم از همین سؤر در نمازها انتخاب نموده و قرائت می نمودم البته قدری تکیه به صدا و به فرموده ایشان با صوت حزین. «*اسرار ملکوت*، ج ۳، ص ۲۷۵: «بنده خود بارها ناظر و شاهد بودم که مرحوم والد - قدس سره - دیوان مرحوم حاج میرزا حبیب الله خراسانی - رحمه الله علیه - را در اوقات فراغت مطالعه می کردند و به بعضی از شاگردانشان دستور داده بودند که هر از چند گاهی با صدای خوش آن اشعار را برایشان بخوانند. خود ایشان در مجالس و محافل ذکر و ورد و غیر آن به افراد خوش الحان امر می کردند که از اشعار حافظ شیرازی و مولانا شمس مغربی و حاج میرزا حبیب الله خراسانی و فؤاد کرمانی و نیر تبریزی و غیرهم به مناسبت های مختلف بخوانند و مجلس را طراوت و شادابی بخشند و دلها را تازه و جانها را سیراب سازند.

مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - در مجالس خود با صدایی دلنشین آن چنان اشعار حافظ شیرازی و باباطاهر عریان و شمس مغربی و مولانا جلال الدین محمد بلخی و ابن فارض مصری را می خواندند که همه حاضرین مجذوب و محو صوت ملکوتی حضرتش می شدند، و کآن خود ایشان است که اکنون با سیر در آن عوالم، قضایا و مسائل آنجا را برای حاضرین انشاد می کند و بازگو می نماید، و خود چنان شیفته و مبهج در حقایق و معانی این اشعار می شد که قابل وصف نبود و تمام شرایش وجود و اجزای جسمانی او را بهجت و سرور و عشق و حرارت در بر می گرفت و از هر ذره ذره بدن او شور و انجذاب مشاهده می گردید، و گاهی به توضیح و تفسیر بعضی از ابیات نیز می پرداختند. مرحوم والد - قدس سره - در بسیاری از شبها هنگام مراجعت از مسجد به شنیدن اشعار و ادعیه ای که توسط دوستانشان قرائت و ضبط شده بود می پرداختند و تا پاسی از شب هم چنان ساکت و متفکر و متعمق در معانی و رقائق و دقائق آنها بودند. و خود به شاگردانشان توصیه می نمودند که از قرائت اشعار با صدای خود در اوقات خلوت و سکوت، غفلت نکنند و از فوائد این نعمت و لطف الهی محروم نگردند.»

هم چنین رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۳۰۶.

است و شکی در آن نیست!

البته فعلاً بحث موسیقی نیست، بلکه بحث غناء است. بعداً خواهیم دید که موسیقی تحت چه عنوانی حرام است؟ آیا تحت عنوان غناء حرام است؟ یا تحت عنوان لهو و لعب حرام است؟ یا تحت عنوان خودش حرام است ولو اینکه غناء نباشد؟ این مباحث را بعداً مطرح می‌کنیم.<sup>۱</sup>

خلاصه اینکه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غناء هنوز به معنای لغوی خودش باقی بوده است، ولی بعداً تبدل مصداقی پیدا کرده به طوری که معنای آن برگشته و در زمان‌های بعد فقط به همین معنای «غناء در مجالس لهو و لعب» تبدل شده است. لذا اینکه در زمان رسول خدا روایاتی درباره تغنی داریم ولی در زمان ائمه نداریم، برای این است که مسئله غناء اصلاً از نظر مصداقی تبدل شده و به مجالس لهو و لعب اختصاص پیدا کرده است.

فلهذا روایاتی که راجع به مذمت غناء در زمان رسول خدا آمده است به همین غنائی که انسان را به حیوانیت و شهوانیت می‌کشاند، عنایت دارد. روایت «سِجِئٌ مِنْ بَعْدَى أَقْوَامٍ يُرْجَعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ»<sup>۲</sup> یعنی این اقوام، قرآن را مانند همان کیفیت و ریتم اشعار اهل فسوق و امثال ذلک می‌خوانند؛ در عین اینکه همین رسول خدا فرموده است: «تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ» یا «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ» که در اینجا معنای تغنی با معنای غنائی که به معنای لهو و لعب است فرق می‌کند.

بر اساس این مسئله است که می‌بینیم غناء در زمان ائمه علیهم السلام از نظر مصداقی برگشته و تبدل شده است به یک معنای عرفی که عبارت است از آن کیفیت صدا - چه صدای مرد و چه زن - که انسان را در جنبه حیوانیت وارد کند و معمولاً با وضع مجالس لهو و لعب و مجالس الغناء توأم است. روایاتی هم در این زمینه داریم

۱. رجوع شود به ص ۱۵۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

که إن شاء الله خواهد آمد.<sup>۱</sup>

این غناء موجب تلطیف نفس نمی‌شود. بنابراین اگر انسان از شنیدن این غناء احساس لطافت کند، این لطافت نیست، بلکه تخیل است! یعنی شاید اثراتی داشته باشد، ولی مقطعی است، اما بعداً ممکن است اثرات سوء و مضرری داشته باشد. انسان از کجا می‌تواند بگوید که این غناء برای او تجرّد می‌آورد؟! آیا می‌داند آن حالی که به واسطه این غناء برای او پیدا می‌شود حال تجرّد است یا این حالت را تخیل می‌کند؟! اگر هم بر فرض تجرّدی فی الجمله برای انسان بیاورد، اما ممکن است بعداً یک اثر تخریبی داشته باشد.

ببینید، نمی‌خواهیم حُکمی از خودمان جعل کنیم؛ نه می‌خواهیم حلالی را حرام کنیم و نه می‌خواهیم حرامی را حلال کنیم. وقتی نسبت به موضوع خاصی دلیل داریم که حرام است و متوجه آن حرام می‌شویم و موضوع را هم بررسی کرده‌ایم و می‌دانیم که این مسئله حرام است؛ حالا دیگر چه تجرّد بیاورد و چه تجرّد نیاورد! این مطلبی است که درباره موسیقی بحث خواهیم کرد<sup>۲</sup> و فعلاً در اینجا بحث نمی‌کنیم. الان بحث ما در مورد غناء است و مطلب این است که انسان صوتی بشنود که او را از حالت انسانیت به حالت حیوانیت و بهیمیت تنزل دهد؛ مثلاً وقتی که این صوت را می‌شنود بلند شود و برقصد! بالأخره خود انسان این را می‌فهمد! در این صورت حرام است.

بنابراین اینکه گفته می‌شود: «در این حالت هم برای او لطافتی پیدا شده است!» خب خیلی چیزها لطیف است؛ ولی درست نیست! خود انسان متوجه می‌شود و می‌فهمد که برای او حالت کدورتی پیدا می‌شود، ولی درعین حال در اختیار او نیست و نمی‌تواند خودش را ضبط کند؛ یعنی نوع افراد می‌فهمند که این مطلب به چه نحو

۱. رجوع شود به ص ۶۳.

۲. رجوع شود به ص ۲۲۹.

است. حالا اینکه آیا این صوت در این شخص اثر دارد یا ندارد و اینکه چه حالتی نسبت به خود تشخیص می‌دهد، دیگر خودش می‌داند! ما تکلیف را به‌عنوان کلی و نوعی بیان می‌کنیم.

آنچه متفاهم عرفی غناء است، حالتی است که انسان را از آن جنبه اعتدال به جنبه محبت‌های حیوانی و شهوانی بکشاند و به‌جای اینکه حالت تلطیف روحی برای انسان بیاورد حالت جنبه حیوانی انسان را تقویت کند. من باب‌مثال اگر شما در مجالس لهو و لعب هم شرکت کنید باز در آنجا حالت انبساط و خوشی برای شما پیدا می‌شود؛ ولی اصلاً کیفیت این انبساط و خوشی با آن انبساطی که در حال نماز یا در حال خواندن دعای جوشن کبیر برای شخص پیدا می‌شود، خیلی تفاوت دارد. بله، اگر صدایی باشد که آن حال دعای جوشن را به‌وجود آورد، عیبی ندارد؛ ولی یک‌وقت صدایی نباشد که آن حالت انبساط مجالس لهو و لعب را ایجاد کند و آدم خیال کند که این حالت، همان حال دعای جوشن است! لذا این مسئله را خود انسان می‌تواند تشخیص دهد که آیا در حالش نورانیت وجود دارد و یا کدورت.

لهذا غنائی که در این سبک است اصلاً قرین و توأم با حالت حیوانی است و جدا نیست. نمی‌توانیم بگوییم که این غناء در فردی این اثر را دارد و در دیگری آن اثر را دارد، بلکه غنای در این سبک یک حالت دارد!

حالا این غناء چه در قرآن باشد و چه در اشعار، مُفسد است؛ فلهدا اگر این نحوه غنای در قرآن، مُصلِح و مجرد بود پیغمبر نمی‌گفت: «حرام است!» و نمی‌فرمود: «سِجِّیٌّ مِنْ بَعْدِ أَقْوَامٍ یَرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِیعَ الْغِنَاءِ» و إلا باید می‌گفتیم: یا رسول‌الله، خیلی هم خوب است و اشکالی ندارد! چرا مذمت می‌کنید؟!؟

ماحصل کلام این شد: غناء در زمان رسول خدا به دو معنا بوده است؛ یکی به معنای «تحسین صوت» و یکی به معنای «ورود در لهو و لعب». بعداً غناء در زمان ائمه منحصر در همان معنای ثانی شده است و روایاتی که از ائمه در حرمت غناء وارد شده ناظر بر همین معنای دوم است. ان‌شاء‌الله این روایات را خواهیم آورد.

من باب مثال در روایتی امام باقر علیه السلام فرمودند: «الْغِنَاءُ [بِمَا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ]». <sup>۱</sup> و یا در روایت دیگر ﴿الزُّور﴾ را در این آیه: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾ <sup>۲</sup> به معنای غناء فرموده‌اند، <sup>۳</sup> و یا ﴿قَوْلَ الزُّورِ﴾ را در این آیه: ﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ <sup>۴</sup> به معنای غناء فرموده‌اند. <sup>۵</sup> البته ﴿الزُّور﴾ معانی متفاوتی دارد؛ هم به معنای ظلم و هم به معنای باطل و هم به معنای غناء است. <sup>۶</sup> البته اینها همه یک معنا [و یک اصل واحد] دارد، ولی مصادیقش تفاوت پیدا می‌کند؛ یعنی معنای باطل و ظلم و غناء یکی است، منتها مصادیق «زور» تفاوت می‌کند. من باب مثال «شهادت زور» یعنی شهادت باطل، مثل اینکه شخصی در محکمه شهادت به بطلان بدهد که به این شهادت می‌گویند: «شهادت زور»، یا مثل اینکه [شخصی حرفی از روی ظلم بزند] که به او می‌گویند: «چرا زور می‌گویی؟!»

دایره بحث در معنای غناء خیلی وسیع است! و اگر بخواهیم تطویل دهیم و همه اقوال را نقل کنیم و تاریخ کیفیت غناء در زمان خلفاء و در زمان بنی امیه و بنی عباس را نقل کنیم <sup>۷</sup> و بعد اختلاف فقها و کلمات منقوله از مرحوم فیض - که البته

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

۲. سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۲. ترجمه:

«و آنانند که به ناحق شهادت نمی‌دهند و در مجلس باطل حاضر نمی‌شوند و هنگامی که بر گفتار یا کردار یا مجلس لغو می‌گذرند، بزرگوارانه می‌گذرند.» (محقق)

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱؛ عوالی الثانی، ج ۱، ص ۲۴۴.

۴. سوره حج (۲۲) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۸:

«از پلیدی‌ها که عبادت بُت‌ها (و نفس اماره که بت واقعی) است اجتناب کنید، و نیز از گفتار باطل تحرُّز کنید.»

۵. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

۶. رجوع شود به لسان العرب، ج ۴، ص ۳۳۶ - ۳۳۹؛ الطراز الأول، ج ۸، ص ۶۰ و ۶۱.

۷. رجوع شود به تاریخ التمدن الإسلامي، جرجی زیدان، ج ۳، ص ۲۱۶ - ۲۱۸.

آنها می آید<sup>۱</sup> - و مخالفت‌هایی را که شده است نقل کنیم، بحث خیلی طول می کشد. لذا به خاطر اینکه در بحث تطویل ندهیم به فهرست اکتفا کردیم و فکر می کنم همین مقدار بحث در این مسئله برای رسیدن به منظور و مطلوب کفایت می کند. ما اصل مسئله را مطرح کردیم، دیگر برای مطالعه بیشتر باید به کتب مطوَّله و مدوَّنه مراجعه شود و تقاریری که در این قضیه وجود دارد مطالعه شود.

اللَّهِمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

---

۱. رجوع شود به ص ۱۸۹ و ۲۱۵ و ۲۳۴.

درس سوم:  
روایات دالّ بر حرمت غناء

بسم الله الرحمن الرحيم

در مسئله غناء بیان شد که غناء گرچه در لغت هم به معنای استغناء و هم به معنای حُسن تام و تمام در موضوعی مثل جمال یا صوت است و در هر دو موضوع استعمال شده است، ولی بیشتر در معنای صوت استعمال شده است، یعنی کسی که صوتش کامل است؛ مثلاً می‌گویند: «صوتُه غنیٌّ» یعنی یستعملُ الغناء فی صوته، و هی تُحسِّنُ صوتها و تُرجِّعُ صوتها. اما اصطلاحاً به صوتی اطلاق می‌شود که همراه با ترجیع و تخفیف و ترفیع و استداره و اداره صدایی باشد که جنبه لهو و لعب را موجب شود، یعنی انسان را از حالت اولیّه و انسانیّت به حالت حیوانیّت متبدّل کند.

آن غنای لغوی بعداً در این معنا تشریح پیدا کرد و جزء حقایق متشرّعه شد و عُرف هم بر همین مطلب دلالت می‌کند. به عبارت دیگر نظیر آنچه در علم بالغلبه می‌گوییم، معنای غناء کم‌کم متبدّل به معنای صوتی شد که انسان را از مرتبه نورانیّت و انسانیّت به عالم شهوانی و عالم بهیمیّت و حیوانیّت تنزل می‌دهد. فلهدا می‌بینیم که به «صوت حَسَن بدون لهو و لعب» اطلاق غناء نمی‌شود و در کلمات ائمه علیهم السّلام لفظ غناء بدون قرینه آورده می‌شود.

در اینجا روایاتی را از اصول کافی جلد ۶ صفحه ۴۳۱ می‌آوریم. البته روایات دیگری هم در تهذیب است که بعداً می‌آوریم.<sup>۱</sup> در روایت می‌فرماید:

---

۱. رجوع شود به ص ۱۱۶.

درباره آن آیه که می فرماید: ﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾<sup>۱</sup> حضرت می فرماید: «الغناء»<sup>۲</sup>

یعنی ﴿الزُّورِ﴾ الغناء. حضرت نمی گویند: الغناء المحرم؛ بلکه به نحو اطلاق می فرمایند: «الغناء.»

یا اینکه در روایتی می فرماید:

عن محمد بن علی عن أبي جميلة عن أبي أسامة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «الغناء عُشُّ النِّفَاقِ؛ خانه‌ای که غناء در آن است لانه نفاق است و در آنجا نفاق به وجود می آید.»<sup>۳</sup>

افرادی که اهل غناء هستند، آن جنبه نفاق - که یکی از اوصاف رذیله است - در میان آنها بروز و ظهور پیدا می کند و آن حالات معنویّت در آنها از بین می رود.

روایت دیگری داریم که می فرماید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ.» وَ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾<sup>۴</sup>.

روایت دیگر، روایت ابن ابی عمیر است:

ابنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مِهْرَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۳۰ / امام شناسی، ج ۲، ص ۷۸:

«از پلیدی‌ها که عبادت بُت‌ها (و نفس اماره که بت واقعی) است اجتناب کنید و نیز از گفتار باطل تحرر کنید.»

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

۳. همان.

۴. سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

۵. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

«الْغِنَاءُ بِمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾»<sup>۱</sup>

روایت دیگر:

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ قَالَ: «الْغِنَاءُ»<sup>۲</sup>

روایت دیگر مربوط به زفن و مزمار و کوبات و کبرات است که خواهد آمد.<sup>۳</sup>

روایت دیگر:

[عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْغِنَاءِ فَقَالَ: هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾»<sup>۴</sup>

روایت دیگر:

۱. همان. ترجمه:

«مهران بن محمد گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: "غناء از آن چیزی است که خدا درباره آن فرموده است: ﴿و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را از راه خدا برکنار داشته و گمراه سازند﴾"» (محقق)

۲. همان. ترجمه:

«أبو الصباح از امام صادق علیه السلام روایت می کند: درباره قول خداوند عزوجل که فرموده است: ﴿و [بندگان خداوند رحمن] کسانی هستند که در محل های باطل و ناحق حضور به هم نمی رسانند و شهادت به باطل نمی دهند﴾ حضرت فرمودند: "منظور غناء است."» (محقق)

۳. همان، ص ۴۳۲.

۴. سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

۵. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲. ترجمه:

«و شاء گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام می فرمود: "از امام صادق علیه السلام درباره غناء پرسیدند، حضرت فرمود: غناء همان است که خدا درباره آن فرموده است: ﴿و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را از راه خدا برکنار دارند﴾"» (محقق)

سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْحَزَّازِ قَالَ: نَزَلْنَا الْمَدِينَةَ فَأَتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَنَا: «أَيْنَ نَزَلْتُمْ؟» فَقُلْنَا: عَلِيُّ فُلَانٍ صَاحِبِ الْقِيَانِ. فَقَالَ: «كُونُوا كِرَامًا!» فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْنَا مَا أَرَادَ بِهِ وَظَنْنَا أَنَّهُ يَقُولُ: «تَقَضَّوْا عَلَيْهِ!» فَعُدْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا: إِنَّا لَا نَدْرِي مَا أَرَدْتَ بِقَوْلِكَ: «كُونُوا كِرَامًا!» فَقَالَ: «أَمَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾؟!»<sup>۱</sup>

[ابوایوب خزاز گفت: ما وارد مدینه شدیم سپس خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم.] امام صادق علیه السلام از ما پرسید: «کجا و به خانه چه کسی رفتید؟» گفتیم: به خانه فلانی رفتیم که کنیزان مغنیه دارد و برای ما می خوانند! حضرت فرمودند: «بزرگوار باشید!» به خدا قسم نفهمیدیم که این فرمایش حضرت یعنی چه و منظور حضرت چه بود. خیال کردیم حضرت می گویند: حالا که به منزلش رفته اید هدیه ای برای او ببرید. [پس خدمت حضرت برگشتیم و عرض کردیم: ما نفهمیدیم که منظور شما که فرمودید: «بزرگوار باشید!» چه بود؟ حضرت فرمود: «مگر کلام خداوند عزوجل را در قرآن نشنیده اید: ﴿و بندگان خداوند رحمن کسانی هستند که چون از امر لغوی عبور کنند، بزرگوارانه می گذرند﴾؟!»]

روایت دیگر:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بِنِ زِيَادٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: «بِأبي أنت و أمي، إنني أدخلُ كنيفاً لي و لي جيرانٌ عندهم جوارٍ يتغنين و يضرِبْنَ بِالْعُودِ، فَرُبَّمَا أَطَلْتُ الْجُلُوسَ اسْتِمَاعًا مِنِّي هُنَّ.» فَقَالَ: «لَا تَفْعَلْ!»

فَقَالَ الرَّجُلُ: «وَاللَّهِ مَا آتَيْهِنَّ؛ إِنَّمَا هُوَ سَمَاعٌ أَسْمَعُهُ بِأُذُنِي!» فَقَالَ: «لِلَّهِ أَنْتَ، أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾؟!»<sup>۳</sup>

۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۲.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲.

۳. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

فَقَالَ: «بَلَى، وَاللَّهِ لَكَأَنِّي لَمْ أَسْمَعْ بِهَذِهِ الْآيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ أَعْجَمِيٍّ وَلَا عَرَبِيٍّ. لَا جَرَمَ أَنْتَنِي لَا أَعُوذُ إِلَّا بِشَاءِ اللَّهِ، وَأَنْتِي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»  
 فَقَالَ لَهُ: «قُمْ فَاعْتَسِلْ وَسَلِّ مَا بَدَا لَكَ، فَإِنَّكَ كُنْتَ مُقِيمًا عَلَيَّ أَمْرٍ عَظِيمٍ! مَا كَانَ أَسْوَأَ حَالِكَ لَوْ مِتَّ عَلَيَّ ذَلِكَ! إِحْمَدِ اللَّهَ وَسَلِّهِ التَّوْبَةَ مِنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُ؛ فَإِنَّهُ لَا يَكْرَهُ إِلَّا كُلَّ قَبِيحٍ، وَالْقَبِيحُ دَعَا لِأَهْلِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلًا!»<sup>۲</sup>

این مسئله مربوط به سیماع غنائی بود که آن شخص از جاریه‌های مغنیه می‌شنید. این روایاتی که در مورد مغنیه‌ها آمده به خاطر زن بودن و اینا بودن آنها نیست، بلکه به خاطر اصل غناء است و گفتیم که سواءً کان رجلاً أو امرأة. البته در زمان سابق [افراد به مغنیه‌ها اقبال داشته‌اند]. واقعیت هم همین‌طور است که آدم طبیعتاً هیچ‌وقت صدای زن را رها نمی‌کند تا صدای مرد را بشنود! ولی بالأخره مردهای خوش‌صدا هم وجود داشته‌اند! مسئله طرفینی است، یعنی همان‌طوری که صدای زن برای مرد

۱. خ ل: صَلَّ.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲. ترجمه:

«مسعده بن زیاد می‌گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که شخصی به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! برخی از همسایه‌های ما کنیزهایی دارند که آواز می‌خوانند و عود (نوعی تار) می‌نوازند و چه‌بسا وقتی به بیت‌الخلاء می‌روم، برای شنیدن صدای آنان نشستن در بیت‌الخلاء را بیشتر طول می‌دهم! حضرت فرمود: «چنین مکن!»  
 آن شخص گفت: به خدا قسم که نزد آن کنیزان نمی‌روم، فقط صدایی است که با گوشم می‌شنوم! حضرت فرمود: «در سایه لطف خدا باشی، آیا کلام خداوند عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: ﴿به‌درستی که حقاً گوش و چشم و دل، یکایک آنها از آنچه پیروی نموده‌اند مورد سؤال قرار می‌گیرند﴾؟»  
 آن شخص گفت: آری، اما به خدا قسم که گویا این آیه از قرآن را هرگز از احدی از عرب و غیر عرب نشنیده بودم! بدون شک تکرار نخواهم کرد، إن شاء الله! و از خدا طلب غفران می‌کنم! حضرت فرمود: «بلند شو، غسل کن و هرچه می‌خواهی از خدا بخواه (خ ل: هر قدر به دلت افتاد نماز بخوان) که همانا بر امر عظیم و حالت بدی بوده‌ای، و اگر با این حال مرده بودی چقدر وضعیت بدی داشتی! خدای را سپاس گوی و از هر آنچه ناخوشایند او است از او طلب توبه نما، زیرا خدا ناخوشایند ندارد مگر زشتی‌ها را. و زشتی‌ها را به اهلش واگذار، چراکه هر چیزی اهلی دارد!» (محقق)

موجب فرح و سرور و لذت است، صدای مرد هم برای زن همین طور است. حکم اختصاص به مرد ندارد.

البته در مورد شنیدن صدای مرد توسط زن بحث روی غناء است. بله، [در غیر از مسئله غنا] شنیدن صدای مرد توسط زن عیب و اشکالی ندارد، یعنی از این طرف که زن صدای مرد را بشنود، عیبی ندارد.

روایت دیگر روایت ابوالصباح کنانی است:

حضرت امام صادق علیه السلام درباره آیه ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾<sup>۱</sup> فرمودند: «منظور غناء است.»<sup>۲</sup>

روایت دیگر:

محمد بن یحیی [عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن إبراهيم بن أبي البلاد] عن زيد الشحام قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «بيت الغناء لا تؤمن فيه الفجعة ولا تُجاب فيه الدعوة ولا يدخله الملك.»<sup>۳</sup>

روایت دیگر:

علی بن ابراهیم [عن أبيه عن ابن أبي عمير عن مهران بن محمد] عن الحسن بن هارون قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «الغناء مجلس لا ينظر الله إلى أهله وهو ما قال الله عز وجل: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾.»<sup>۴</sup>

۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۲.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۳.

۳. همان. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "خانه‌ای که در آن آواز خوانده شود، از اینکه مصیبتی بر آن نازل شود ایمن نیست، دعا در آن مستجاب نمی‌شود و ملائکه در آن خانه وارد نمی‌شوند."» (محقق)

۴. سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

۵. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۳. ترجمه:

روایت دیگر، مربوط به بربط و عود و مسائل دیگر است<sup>۱</sup> که بعداً مطرح می‌کنیم و فعلاً بحث را روی موضوع غناء جلو می‌بریم.

روایت دیگر، روایت مرسل است:

سَهْلٌ [عن إبراهيم بن محمد المديني] عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْغِنَاءِ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَنَا اللَّهُ مُعْرِضٌ عَنْ أَهْلِهَا.»<sup>۲</sup>

روایت دیگر:

يَاسِرٌ خَادِمٌ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ نَزَّهُ نَفْسَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَإِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجْرَةً يَأْمُرُهُ اللَّهُ تَعَالَى الرِّيَّاحُ أَنْ تُحَرِّكَهَا فَيَسْمَعُ لَهَا صَوْتًا لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهِ، وَمَنْ لَمْ يَتَنَزَّ عَنْهُ لَمْ يَسْمَعْهُ!»<sup>۳</sup>

اگرچه روایت اعم از کراهت و حرمت است ولی به‌طور کلی ادله حرمت واضح است.

روایت دیگر:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَنبَسَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«حسن بن هارون گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: "مجلس غناء مجلسی است که خدا به اهلش نگاه نمی‌کند، و از جمله چیزهایی است که خداوند عزوجل درباره آن فرموده است: ﴿و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را از راه خدا بر کنار دارند﴾."» (محقق)

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

۲. همان. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام درباره غناء پرسیدند، حضرت فرمود: "در خانه‌هایی که خداوند از اهل آن خانه رو برگردانده است داخل نشوید."» (محقق)

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴. ترجمه:

«امام رضا علیه السلام فرمود: "همانا در بهشت درختی است که خداوند عزوجل به بادها دستور می‌دهد که آن را تکان دهند و کسی که از شنیدن غناء دوری گزیند، صدایی را از آن درخت می‌شنود که به مانند آن هرگز نشنیده است، و هر کسی که از غناء دوری نکند آن صدا را نمی‌شنود!"» (محقق)

قال: «استماع الغناء و اللهو يُنبِتُ النفاقَ في القلبِ كما يَنْبِتُ الماءُ الزرعَ.»<sup>۱</sup>

روایت دیگر:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ [عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ] عَنْ يُونُسَ قَالَ: سَأَلْتُ  
الْحُرَّاسَانِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُلْتُ: إِنَّ الْعَبَّاسِيَّ<sup>۲</sup> ذَكَرَ أَنَّكَ تُرَخِّصُ فِي الْغِنَاءِ!! فَقَالَ:  
«كَذَبَ الزُّنْدِيقُ! مَا هُكَذَا قُلْتُ لَهُ! سَأَلَنِي عَنِ الْغِنَاءِ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى  
أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنِ الْغِنَاءِ؛ فَقَالَ: "يَا فُلَانُ، إِذَا مَيَّزَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ  
الْبَاطِلِ فَأَتَى يَكُونُ الْغِنَاءُ؟" فَقَالَ: مَعَ الْبَاطِلِ. فَقَالَ: "قَدْ حَكَمْتَ!"»<sup>۳</sup>

علی‌ای‌حال روایات دیگری را هم کلینی نقل می‌کند. این روایات دلالت تام  
دارد و صریح است بر اینکه غناء حرام است و در حرمت غناء هیچ شک و شبهه‌ای  
نیست!

باتوجه به روایاتی که قبلاً خواندیم که حلیت صوت حسن و ترجیع در قرآن  
را اثبات می‌کرد<sup>۴</sup> و باتوجه به تقابل بین روایات مختلف، انسان یک مسئله را متوجه

۱. همان. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "گوش فرادادن به غناء و لهُو، نفاق را در قلب می‌رویند همان‌گونه  
که آب گیاه را."» (محقق)

۲. عباسی شخصی بوده که راوی اسمش را به خاطر تقیه یا هر دلیل دیگری ذکر نکرده است. در  
عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴ از الریان بن الصلت دارد: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمِ الْعَبَّاسِيِّ  
حَكِيَ عَنْكَ... الْحَدِيثُ» و هم‌چنین در رجال الکشی، ص ۵۰۱ از همان ریان دارد: «إِنَّ هِشَامَ بْنَ  
إِبْرَاهِيمَ الْعَبَّاسِيِّ زَعَمَ... الْحَدِيثُ.» (محقق)

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۵. ترجمه:

«یونس گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: عباسی گفته است که شما نسبت به غناء اجازه  
می‌دهید!! حضرت فرمود: "زندیق دروغ می‌گوید! من این‌طور نگفتم! از من راجع به غناء پرسید، به  
او گفتم: شخصی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و از حضرت راجع به غناء سؤال کرد، حضرت  
در پاسخ فرمودند: ای فلانی، اگر خداوند حق را از باطل جدا سازد، غناء در کدام سمت خواهد بود؟  
آن شخص عرض کرد: همراه باطل خواهد بود! حضرت فرمود: به حق حکم کردی!"» (محقق)

۴. رجوع شود به ص ۳۷.

می شود و آن این است: نفس ترجیع و تحسین در صوت، غنای مُحَرَّم نیست؛ بلکه غناء عبارت است از یک نحوه صوت کلاسیک که دارای ارتفاع و انخفاض و استداره در حلق و فم است که حال انسان به واسطه آن از حال طبیعی و عادی خارج می شود، و خود انسان هم این مسئله را می فهمد.

من باب مثال در بعضی از اوقات دیده شده است که موسیقی زده می شود - حالا به اصل موسیقی کاری نداریم، منظور فقط صوت است - بچه ها یک دفعه بلند می شوند و شروع به حرکات غیر عادی و رقصیدن و امثال ذلک می کنند، در حالی که هرچقدر هم قرآن را قشنگ بخوانیم این حرکات را انجام نمی دهند! چون بچه که تقصیر ندارد و اختیار و فهم و شعور ندارد؛ ولی این دلیل بر این است که این ارتفاع و انخفاض من حیث لا یشعر، اثری در آن نفس به وجود می آورد که عکس العمل و ظهور خارجی آن به این کیفیت است، در حالی که اگر شما یک ساعت هم قرآن یا شعر بخوانید این بچه برای شما نمی رقصد!<sup>۱</sup>

حالا این صدا همین اثری را که در بچه ایجاد کرد و او هم این عکس العمل را

۱. سایت مکتب وحی، درس، اسفار، جلسه ۷۱۰:

«بزرگان می گویند: بچه را هر جا نبرید، هر شخصی بچه را بغل نگیرد، بچه را باید در محیط مساعد قرار دهید، نباید بچه در جایی که موسیقی وجود دارد حضور داشته باشد، بچه را باید در مجالس ذکر و مجالس اهل بیت ببرید و در آنجایی که نماز می خوانید بگذارید. در حالی که بچه در عالم خودش است، پس این مسئله به خاطر چیست؟! به خاطر این است که این صداها و امثال ذلک بدون انتباه بچه می آید و در ذهن او نقش می بندد و این نقش بستن بعداً کار انجام می دهد و تأثیرات خود را باقی می گذارد! این طور نیست که بچه را همین طوری [بدون حساب] هر جا ببریم! بالاتر از این مسئله هم وجود دارد و آن اینکه حتی خود آن بچه در آن موقع یک نحوه انتباهی دارد، گرچه از نقطه نظر ظاهر ما چیزی نمی فهمیم و مشاهده نمی کنیم. این توجهی که الآن حاصل می شود توجه زمانی نیست، بلکه استفاده از ابزار و آلات است که در زمان واقع می شود. نفس انتباه یعنی توجه نفس به حقایق خارجی؛ که این توجه نفس الآن در این برهه انجام شده است، ولی نه اینکه حتماً باید این توجه در این برهه باشد، بلکه این توجه خارج از زمان و مکان است.»

انجام داد، در ما هم ایجاد می کند منتها ما خودمان را کنترل می کنیم، ولی بالأخره این اثر در ما هم وجود دارد، نه اینکه در ما متنفی باشد و ما همین طور مثل دیوار نگاه کنیم، بلکه وجود دارد منتها کم و زیاد دارد.

حالا یا این صدا را توسط آلات و ادوات موسیقی القاء می کنید یا همین کیفیت صدا را بدون آلات موسیقی القاء می کنید، باز هم آن بچه بلند می شود و این کار را انجام می دهد؛ یعنی اگر شما جلوی همین بچه ها، شعری را به همین کیفیت بالا و پایین بردن صدا و این طرف و آن طرف کردن آن و استداره صوت، القاء کنید می بینید که این حرکات غیر عادی در آنها ظاهر می شود. این می شود غناء!

بنابراین منظور مرحوم شهید که فرمودند: «غناء حرام است و باید به عرف مراجعه کرد» همین است که این مسئله قابل عرضه بر عرف است. شهید ثانی در مسالک الأفهام می فرماید:

و الأولى الرجوعُ فيه إلى العرف، فما يُسمَّى فيه غناءً يحرّم.<sup>۱</sup>

یا در شرح لمعه می فرمایند:

هو مدُّ الصَّوتِ المُشْتَمِلُ عَلَى التَّرْجِيعِ المُطْرَبِ أَوْ مَا سُمِّيَ فِي الْعَرَفِ غِنَاءً وَ  
إِنْ لَمْ يُطْرَبْ؛<sup>۲</sup> [غناء صوتی است که ترجیع طرب آور داشته باشد] یا اینکه  
معمولاً به آن غناء بگویند اگرچه به طرب نیاورد.

یعنی لازم نیست فقط طرب را معیار برای غناء قرار دهیم که اگر صدایی در مورد خاصی به طرب نیاورد آن را غناء نگوئیم؛ بلکه معیار غناء کیفیت صوت است، حالا این کیفیت صوت در یک جا طرب می آورد و در یک جا طرب نمی آورد.

من باب مثال معیار غناء در قرآن اموری مثل حرکت خاص دست یا بستن چشم و حرکت دادن سر نیست و این مقدار اشکالی ندارد. بله، این امور وقتی در شعر استعمال می شود اگر عرف بگوید: «این غناء است» دیگر جایز نیست که در قرآن

۱. مسالک الأفهام، ج ۱۴، ص ۱۸۰. هم چنین رجوع شود به مسالک الأفهام، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲. الروضة البهية، ج ۳، ص ۲۱۲.

به کار رود؛ اما اگر استعمال این حرکات در قرآن با آنچه در شعر استعمال می شود متفاوت باشد و دیگر عرف آن را غناء نگوید، به کار بردن آن در تلاوت قرآن اشکالی ندارد، حتی اگر حال انسان را عوض کند.

بنابراین به طور کلی مقیاس و معیار غناء، طربی است که از همین اسلوب خاص ناشی شود، نه نفسِ طرب. وگرنه ممکن است شما رفیقان را ملاقات کنید و حالتان تغییر کند، اگر این تغییر حال اشکال داشته باشد دیگر نباید ملاقات رفیق جایز باشد! ولی عرف این حال شما را طرب نمی نامد. طربی که درباره غناء بیان می شود طربی است که در موارد لهویّه به کار می رود، ولی این تغییر حال را سرور و شادی و نشاط و امثال ذلک می نامند. لذا در تلاوت های متعارف قرآن، عنوان طرب نیست، بلکه فرح است. طرب، شکل خاصی از فرح است.

معیار غناء در مدائح دینی و سرودها هم همین است. گاهی در بعضی از اینها با اینکه بدون موسیقی است، ولی همراه خواندن، دست و پای خود را می کوبند. حتی وقتی اینها را برای اطفال می گذاریم ناخودآگاه دست خود را تکان می دهند. این طرب اگر مانند غناء باشد اشکال دارد، هر چند با موسیقی همراه نباشد. موسیقی در اینجا مسئله دیگری است.

مراد از عرف در اینجا عرف متدین و ملتزم است. امروزه می گویند: «عرف عوض شده است و برخی از امور را لهوی نمی بیند!» این تبدل عرف ربطی به حکم شرعی ندارد؛ مثلاً اگر همه افراد حجاب خود را رها کنند آیا باز هم می توانیم بگوییم این مصداق عرف است؟! لذا مراد، عرف ملتزم است.<sup>۱</sup>

بله، گاهی در یک عرف ملتزم، لحنی را مطرب نمی دانند، در این صورت نسبت به آنها مشکلی نخواهد داشت؛ ولی برای عرف دیگری که آن را مطرب می دانند

۱. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۴۲۸؛ المکاسب، شیخ أنصاری، ج ۳، ص ۴۲؛ فوائد الأصول، نائینی، ج ۳، ص ۱۹۲؛ أصول الفقه، مظفر، ص ۵۱۷.

اشکال دارد؛ و همین طور بالعکس. اما این اشعاری که بر وزان موسیقی های راک و اوپرا و ... می خوانند غناء است و همگی حرام است!  
 شما از کجا فکر می کنید که این غناء در نفس تأثیر نمی گذارد؟! شاید اثر بگذارد و شما ملتفت نباشید! غناء کدورت و ظلمت به وجود می آورد! در مورد اینکه انسان صدای غناء را بشنود به طوری که احساس کدورت در نفس خود پیدا کند روایاتی وجود دارد که إن شاء الله خواهد آمد.

در آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> تعبیر به ﴿لِيُضِلَّ﴾ منظور همین کدورت است. کدورت و ظلمتی که برای انسان به وجود می آید عبارت است از: تبدل نفس انسانی به نفس حیوانی و ورود در عالم شهوات و بهیمنیت. من باب مثال ربایی که شخص می گیرد موجب کدورت می شود، یعنی آن نفس انسانی که مقتضی انفاق و ایثار و مقتضی تجرد و انبساط است به مرتبه حیوانات و به آن جنبه قسوت قلوب، تنزل پیدا می کند به نحوی که انسان بعد از مدتی می بیند که دیگر آن روح ایثار و انفاق در او وجود ندارد. یا مثلاً وقتی انسان عمل حرامی انجام می دهد آن عمل حرام موجب می شود که آن حالت انبساط و حالت روحانیت نفس به یک حالت ظلمت متبدل شود که آن حالت کدورت و ظلمت، موجب سد و حجب انسان از وصول به معنویات است. از این حالت تعبیر به تنزل به حیوانیت می شود. هر عمل حرامی یک چنین اثر و حادث و جودی را در انسان باقی می گذارد.<sup>۲</sup>

۱. سوره لقمان (۳۱) آیه ۶. ترجمه:

«و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را از راه خدا بر کنار دارند.» (محقق)

۲. *الخراج و الجرائح*، ج ۱، ص ۱۰۶؛ *وسائل الشیعة*، ج ۲۷، ص ۱۶۶، ترجمه:

«وابصه بن معبد اسدی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با خود می گفت: "چیزی از عمل خیر و شر باقی نمی گذارم مگر اینکه از پیامبر آن را پرسش می نمایم!" هنگامی که خدمت رسول خدا رسید، حضرت فرمودند: "أَسْأَلُ عَمَّا جِئْتُ لَهُ أَوْ أُخْبِرُكَ؛ آیا خودت از آنچه به خاطرش ←

شاید بعضی از امور، مثل تضييع وقت و تکلم بسیار و... همین اثر کدورت را داشته باشند، ولی این اثر مهم نیست و قلیل است؛ اما این مسئله نسبت به حرام متفاوت است؛ مثلاً شخصی که زنا می‌کند واقعاً در نفس خود ادراک می‌کند که بین خود و خدای متعال پرده و حجاب افتاده است یا مثلاً شخصی که شرب خمر می‌کند واقعاً بین او و بین خدا پرده و حجاب و مانع پدید آمده است به گونه‌ای که افکار و کیفیت نفس او متبدل می‌شود یا مثلاً کسی که غیبت می‌کند یا در مجلس غیبت حاضر می‌شود واقعاً متوجه این کدورت می‌شود و به این جهت می‌فهمد که این کار حرام است. به همین علت است که غیبت از زنا بدتر است<sup>۱</sup> یا تهمت از غیبت قوی‌تر است<sup>۲</sup>

﴿ آمده‌ای سؤال می‌کنی یا من تو را خبر دهم؟ ﴾ و ابصه گفت: «شما خبر دهید.» حضرت فرمودند: «جئتُ تسألنی عن البرِّ و الإثم؛ آمده‌ای تا از عمل خیر و عمل شر از من پرسش نمایی.» و ابصه عرض کرد: «بله.»

رسول خدا با دست بر سینه خود زدند و فرمودند: «يا وایصه، البرُّ ما اطمأنت إلیه النفس و البرُّ ما اطمأنت به الصدر، و الإثم ما تردّد فی الصدر و جال فی القلب و إن أفنالك الناس و أفتوک؛ ای وایصه، عمل نیک آن کاری است که نفس به انجام آن مطمئن و آرام باشد و قلب نیز در آسودگی و انبساط از آن استقبال نماید، و عمل خلاف و ناشایست کاری است که در نفس و قلب قرار نمی‌گیرد و دائماً در تردّد و شک و آمد است، گرچه مردم به انجام آن فتوا دهند و حکم نمایند (یعنی تو به قلب خود نگاه کن، نه به دستور دیگران).» (محقق)

۱. *علل الشرایع*، ج ۲، ص ۵۵۷:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "الغيبَةُ أشدُّ مِنَ الزَّنا."» ترجمه:

«رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم: "گناه غیبت از گناه زنا شدیدتر و بدتر است."» (محقق)

۲. *مصباح الشریعة*، ص ۶۷:

«قال الصادق عليه السلام: "قد عظم الله عز وجل أمر الغيبية و سوء الظنِّ بإخوانك من المؤمنين، فكيف بإجراًة على إطلاق قولٍ و اعتقاد زورٍ و بهتانٍ في أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم."» ترجمه: «امام صادق عليه السلام: "خداوند موضوع غیبت و سوء ظنّ به برادران مؤمن را بزرگ و مهم شمرده است، تا چه رسد به اینکه انسان جرئت و جسارت پیدا کرده و بی‌قید و شرط کلامش را رها کند و ﴿

یا سب مؤمن<sup>۱</sup> یا اشتغال به مسائل لهوی<sup>۲</sup> حرام است. اما مثلاً اثر کدورت خود صحبت کردن و تکلم زیاد، خیلی کم است.

انسان در قضیه غناء این مسئله را در نفس خود می بیند. اگر آنچه دلالت بر حرمت غناء می کند در روایت وجود نداشت، نمی توانستیم حکم کنیم که غناء حرام است و کدورت دارد؛ اما وقتی می بینیم که حرمت غناء در روایات، معلل به همین قضیه کدورت شده است متوجه می شویم که علت آن همین مسئله است، هر چند که این کدورت را به این کیفیت و به این شدت در نفس خودمان احساس نکنیم.

همین مطلب را می توانیم از خود همین آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> استنباط کنیم: ﴿لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ یعنی تنزل از مقام انسانیت به حیوانیت که همان ملزوم کدورت است، یعنی کدورت لازمه این تنزل است. به عبارت دیگر تنزل از مقام انسانیت به مقام حیوانیت و بهیمنیت، موجب کدورت است.

چون هر کدام از حیوانات از نقطه نظر ابتعاد از آن مرتبه روحانیت و تجردی که دارند، دارای یک خصوصیت خاص می باشند؛ مثلاً بخل در نمله موجود است،

↪ نسبت به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد بی اساس داشته و بهتان و تهمت بزند. «(محقق)

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۰:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "سباب المؤمن فسوق."» ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: "سب و دشنام به مؤمن، فسق و نافرمانی و تبهکاری و خروج از طریق حق است."» (محقق)

۲. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۵۶:

«عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: "فإن الملاحى تورث قساوة القلب و تورث النفاق."» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام: "مور و آلات لهوی موجب قساوت قلب و نفاق است."» (محقق)

۳. سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

قسوت قلب در بعضی از حیوانات درنده و مفترس مثل ذئب و امثال ذلک متصور است، کثرت شهوت در خوک متصور است، البته نه فقط کثرت شهوت، بلکه اصلاً بی‌غیرتی و *عَدَمُ الْغَيْرَةِ* به نحوی که معروف است که حیوانات دیگر نزد ماده او می‌آیند و او نگاه می‌کند!<sup>۱</sup>

می‌گویند به خصوص کسی که در مجالس غناء و موسیقی شرکت کند حالت عدم غیرت در او پیدا می‌شود، یعنی حالتش مثل حالت همین آدم‌های بی‌غیرت می‌شود. اتفاقاً این قضیه تجربه هم شده است که بسیاری از افرادی که با آلات و ادوات موسیقی اشتغال دارند ابائی ندارند که مثلاً زن و زوجه آنها در مجلس رجال و نامحرم شرکت کند.<sup>۲</sup> اینکه در [مضمون] روایت داریم که *مجالس الغناء یذهب بالغیره*،<sup>۳</sup> صحیح است و امری واقعی است و آن غیرت مردانگی و رجولیت منتفی

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *گناهان کبیره*، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳. *جامع الأخبار*، شعیری، ص ۱۵۴:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "الغناء رقية الزنا."» ترجمه:

«رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم: "غناء و آواز خوانی طلسم زنا است."» (محقق)

*تاریخ التمدن الإسلامی*، ج ۵، ص ۵۵۴:

«على إن المتهتكين من الخلفاء و الأمراء لم ينكروا ما يجز إليه الغناء من أسباب اللهو. قال الوليد بن يزيد الذي ذكرنا أنه أول من استقدم المغنين إليه: "ياكم و الغناء، فإنه ينقص الحياء و يزيد في الشهوة و يهدم المروءة و يثور على الخمر و يفعل ما يفعل المسكر. فإن كنتم فاعلين فجنبوه النساء، فإن الغناء رقية الزنا. و إني لأقول ذلك فيه على أنه أحب إلي من كل لذة و أشهى إلي من الماء البارد إلى ذی الغلة، ولكن الحق أحق أن يقال!"» ترجمه:

«خلفا و امرای بی‌پروا و بی‌مبالات هم منکر پیامدهای لهوی غناء (و موسیقی) نبوده‌اند. ولید بن یزید که اولین نفری بود که مغنیان را آورد (و در این امر مشهور بوده است) گفته است: "از غناء بر حذر باشید که از حیا می‌کاهد و شهوت را زیاد می‌کند و مروءت را از بین می‌برد و انسان را به شراب‌خواری برمی‌انگیزاند و همان کاری را با انسان می‌کند که مسکرات و امور مست‌کننده

می شود و از بین می رود؛ مثلاً به زنان خود امر می کنند که در مقابل مردان برقصند! اثر غناء همین است.

روایتی در کافی داریم که وقتی در مجلسی غناء انجام شود یا موسیقی زده شود، شیطانی که اسم خاصی به نام «قَفَنَدَر» دارد بال و جناح خود را روی این محل قرار می دهد و وقتی چهل روز گذشت، تمام وجودش را روی آن شخصی که مبتلا به آن است قرار می دهد و دیگر از این شخص غیرت و عفت و سداد و مانند آن مضمحل و منتفی می شود.<sup>۱</sup> این مسئله بسیار عجیب است و ان شاء الله این روایت را می آوریم.<sup>۲</sup> این روایت اشاره به این دارد که به طور کلی نزول ملائکه و اجنه و شیاطین موجب این دو حالت روحانیت و کدورت می شوند. اگر دیدید در حال صلاة حالت روحانیت پیدا کردید، این حالت به معنای نزول ملائکه در این مکان است. اگر شما به جایی مثل سینما بروید، کدورت شما را می گیرد؛ مخصوصاً با فیلم هایی که امروزه

---

می کنند. اگر به این کار مبادرت می کنید، زنان را برکنار دارید، چون غناء و آواز خوانی طلسم زنا است. من با اینکه این مطلب را می گویم ولی برای من غناء (و موسیقی) از هر لذتی محبوب تر است و از آب خنک برای تشنه جگر سوخته گوارا تر است، ولی شایسته تر این است که حق گفته شود!»  
 ۱. کافی، ج ۶، ص ۴۳۳:

«عن إسحاق بن جریر قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: "إِنَّ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْقَفَنَدَرُ إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلِ رَجُلٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا بِالْبَرْبَطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ، وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنَ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْحَةً فَلَا يَغَارُ بَعْدَهَا حَتَّى تُتَوَّقَ نِسَاؤُهُ فَلَا يَغَارُ!"» ترجمه:

«ابن جریر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: "شیطانی هست که قَفَنَدَر نامیده می شود که هرگاه در خانه مردی چهل روز با ساز بربط (نوعی تار) نوازندگی کنند و مردان بر او وارد شوند، آن شیطان هر عضوی از خویش را بر مثل همان عضو از صاحب خانه قرار می دهد سپس نفسی در او می دمَد که آن شخص دیگر غیرت نمی ورزد تا به آنجا که به نزد زنان او برای کردار ناشایست بیایند، باز هم غیرت نمی ورزد!"» (محقق)

هم چنین رجوع شود به کافی، ج ۶، ص ۴۳۴؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲. رجوع شود به ص ۱۶۲.

نشان می‌دهند و الحمدلله اجازه رسمی هم از وزارت ارشاد دارند!! در روزنامه یا مجله‌ای که شخصی برای من آورده بود و نوشته آن را دارم (این نوع مطالب را می‌آورند تا بررسی کنیم) خواندم که کارگردان زن یکی از این فیلم‌ها در مصاحبه‌ای که با روزنامه‌ای ایتالیایی کرده بود گفته بود:

من مفتخرم که بعد از این فیلم، پنجاه نفر تا به حال به من تلفن کرده و گفته‌اند که از شوهران خود طلاق گرفته‌اند! خوش‌وقتم که این فیلم بسیار مفید واقع شده است!!

عجب! واقعاً چه افتخاری! یعنی فیلمی در ایران ساخته‌اند که در آن تشویق به طلاق و تشویق به إحقاق حقوق زوجیت کنند! اصلاً خیلی از زن‌ها از شوهران خود جدا شدند! دیگر این موضوع چیزی نیست که بشود توجیه کرد! واقعاً اینکه فیلمی در مملکت نشان دهند و بعد هم افتخار کنند که «عده‌ای طلاق گرفته‌اند»، خیلی عجیب است! این مسئله اصلاً از حدود عادی و توجیه خارج است. جالب اینجا است که وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران که مدعی رهبری و قیادت کل عالم تشیع و مبلغ اسلام ناب محمدی و امثال ذلک است، این امور را تجویز می‌کند! خیلی عجیب است! واقعاً وزارت ارشاد ما خیلی عالی است!!<sup>۱</sup>

اگر چنین فیلمی ببینید، وقتی بیرون می‌آید می‌بینید شما را کدورت گرفته است! این کدورت به خاطر این است که شیاطین در آن محل وجود دارند، یعنی چون شیاطین در آن محل هستند این کدورت پیدا می‌شود.<sup>۲</sup> این حالت همان معنای هذا

۱. جهت اطلاع پیرامون انتقادات رهبر انقلاب، آیه‌الله خامنه‌ای بر وزارت ارشاد در آن زمان رجوع شود به سایت <https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid=۱۵۹۹> (محقق)

۲. سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: دیدن چه فیلم‌هایی مورد رضایت خداوند نیست؟»

جواب: به‌طور کلی تمام فیلم‌هایی که صرفاً تخیل و توهم سازنده را منتقل می‌کند برای نفس انسان ضرر دارد و انسان را از حرکت به‌سوی کلیت باز می‌دارد و روح و نفس انسان را در کثرات و

الشَّيْطَانُ وَضِعَ جَنَاحَهُ عَلَي هَذِهِ الْأَفْرَادِ اسْت! وَضِعَ جَنَاحَ وَ اجزای شیطان بر افراد عبارت است از یک نحوه اتّحاد نفسی و روحی شیطان با فرد مکلف و مرتکبی که الآن در این محل است، و إلاً اگر شیطان در اینجا بیاید ولی با من ارتباط نداشته باشد دیگر کدورت معنا ندارد! این طور نیست که شیطان در یک طرف آمده باشد و من هم در طرف دیگر باشم؛ این که معنا ندارد، چون برای شیطان اصلاً مکان معنا ندارد و مافوق مکان است. شیاطین از یک نقطه نظر، مثل نفوس مجرّده و ارواح علوی و نورانی، اصلاً مقید به زمان و مکان نیستند؛ بلکه به واسطه اتّحاد نفس و روح شیطان با نفس برزخی انسان در عالم برزخ، اثری در عالم شهادت و در عالم ظاهر پیدا می شود که عبارت است از وضع جناح شیطان بر انسان، و إلاً شیطان که نمی آید و نمی تواند که روی پا و دست ما دست بگذارد، بلکه این مسئله مربوط به آن جنبه برزخی و مثالی انسان است. لذا روایاتی که در این زمینه وجود دارد که مثلاً «جنود رحمان داریم»<sup>۱</sup> یا «جنود شیطان داریم»<sup>۲</sup> یا «نزول جبرئیل به این کیفیت است»<sup>۳</sup> همگی به خاطر اتّحاد نفس

⇐ جزئیّت‌ها محبوبس و گرفتار و زمین گیر می نماید. بلی، در فیلم‌هایی که مطالب روحانی و یا علمی بدون موسیقی مطرح می شود ایرادی ندارد.»

سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: دیدن چه کارتون‌هایی مورد رضایت خداوند نیست؟»

جواب: باید به این نکته توجه کرد که بسیاری از این کارتونها بر اساس اغراض شیطانی تهیه می شود و مقصد از آنها تغییر و تحویل روح و نفس کودک است، بر اساس خواست‌ها و اغراض شخصی و دنباله روی از اهداف سازندگان آنها. البتّه وجود موسیقی در آنها خود حرام است.»

۱. اقتباس از سوره توبه (۹) آیه ۲۶ و ۴۰؛ سوره مدثر (۷۴) آیه ۳۱؛ هم چنین روایاتی از جمله *الكافی*، ج ۱، ص ۲۰؛ ج ۸، ص ۳۸۲.

۲. *نهج البلاغه* (صبحی صالح)، ص ۲۸۸؛ *الكافی*، ج ۱، ص ۲۰.

۳. اقتباس از سوره بقره (۲) آیه ۹۷؛ سوره مریم (۱۹) آیه ۱۷. هم چنین رجوع شود به *الكافی*، ج ۱، ص ۱۷۶، *بَابُ الْفَرَقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَ النَّبِيِّ وَ الْمُحَدَّثِ؛ مَنَاقِبُ آلِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ*، ج ۱، ص ۴۲، *فَصَلِّ فِي مَبْعَثِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلِّمْ*.

انسان با نفس جبرئیل در آن موقعیت خاص است یا اتحاد نفس انسان با نفس شیطان و اذتاب شیطان در آن وضع و موقعیت خاص است.

آثار این اتحاد هم همین است که وقتی چنین اتحادی واقع شد طبعاً آن صفاتی که جنبه ملکوتی دارد و انسان آنها را تحصیل کرده است، از جنبه ملکوتی به جنبه‌های شیطانی متبدل می‌شوند و آثارش هم در بدن و نفس پیدا می‌شود. همه آن فرح ظاهری هم که در افراد شرکت‌کننده پیدا می‌شود، نفسانی است؛ مثل لذاتی که به واسطه گناه برای انسان پیدا می‌شود.<sup>۱</sup>

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

---

۱. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۳۵.



## درس چهارم: آیات دالّ بر حرمت غناء

### بسم الله الرحمن الرحيم

مطالبی راجع به کیفیت و حقیقت غناء در لغت بیان شد. اجمال آن مطالب این شد: غناء به معنای ترجیع صوت در حلق، و انخفاض و ارتفاع صوت به واسطه حرکات حلق و زبان در فم است به نحوی که صدا ترجیع پیدا می کند و دارای حُسن و لطافت می شود. بدیهی است که اگر شخصی زیباترین و لطیف ترین صوت را هم داشته باشد ولی به یک نحو آواز بخواند، هیچ نوع حُسنی از او تراوش نمی کند. آنچه موجب حُسن در صدا است همان ترجیع و انخفاض و ارتفاع در صدا و گردش و تدویر الحان در دهان است و این موجب تحسین صوت می شود. این معنا، معنای غناء است.

آیات و روایاتی هم در زمینه و مضمون «تَعَنُّوا بِالْقُرْآنِ» یا «ترجیع در قرآن» ذکر کردیم و آیاتی را هم که دلالت بر حرمت غناء می کند بیان کردیم.

البته راجع به خصوصیات بیشتر غناء و کیفیت استفاده حرمت از آیات یا اشکالاتی که بر کیفیت استدلال وارد می شود، مسائلی وجود دارد که در پیش روی داریم.

یکی از آیاتی که به آن بر حرمت غناء استدلال می شود این آیه شریفه است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾<sup>۱</sup>

---

۱. سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

«بعضی از مردم به لهُو حدیث اشتغال دارند و مسائل لهُوی و صحبت‌های لهُو و لغو مطرح می‌کنند تا اینکه مردم را به واسطه این صحبت‌ها و اشتغال به این امور از راه خدا باز دارند...»

شیخ کلینی روایتی را به سند خود نقل می‌کند:

عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول: «الغناء مما وعد الله عز وجل عليه النار» و تلا هذه الآية: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.<sup>۱</sup>

و همین‌طور مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع‌البیان در ذیل این آیه از بسیاری از مفسرین حتی از اهل تسنن می‌آورد که منظور از ﴿لَهُوَ الْحَدِيثِ﴾ غناء است،<sup>۲</sup> حتی روایتی را از ابی‌هریره نقل می‌کند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مَنْ مَلَأَ مَسَامِعَهُ مِنْ غِنَاءٍ، لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ أَنْ يَسْمَعَ صَوْتِ الرَّوْحَانِيِّينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ!» قِيلَ: «وَمَا الرَّوْحَانِيُّونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» قال: «قُرَاءَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ.»<sup>۳</sup>

این روایت، روایتی است که از مضمونش می‌شود رائحه صدق را استشمام کرد. اینکه می‌فرماید: «کسی که گوش‌های خود را از غناء پر کند صدای روحانیین را در روز قیامت نمی‌شنود»، با مبانی تطبیق می‌کند. لذا سند این حدیث با توجه به فحوای آن ممکن است معفو عنه قرار بگیرد.<sup>۴</sup>

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

۲. مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

۳. همان، ص ۴۹۱. ترجمه:

«رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: "هر کس گوش‌های خود را از شنیدن غناء پر کند اجازه نمی‌دهند در روز قیامت صدای روحانیون را بشنود!" پرسیدند: روحانیون چه کسانی‌اند، ای رسول خدا؟ فرمود: "قاریان و خوانندگان اهل بهشت."» (محقق)

ابن عباس و دیگر مفسرین از شیعه و سنی هم از ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ در این آیه، استفاده غناء کرده‌اند.<sup>۱</sup> غیر از این تفاسیر، روایت هم داریم. روایت اول از امام باقر علیه السلام بود، ولی روایت دیگری هم از امام صادق علیه السلام داریم که حضرت فرمودند:

مِنْهُ الْغِنَاءُ؟<sup>۲</sup> «از مصادیق لهو الحدیث، غناء است.»

این یک آیه بود که ذیلش هم روایتی وجود دارد که آیه را تفسیر می‌کند و برای آن مصداق تعیین می‌کند.

آیه دیگری که به آن استدلال کرده‌اند - مخصوصاً شیخ حر عاملی<sup>۳</sup> - آیه ﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾<sup>۴</sup> است. در روایتی دارد:

عن عبد الأعلیٰ قال: سألت جعفر بن محمد علیهما السلام عن قول الله عز وجل: ﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾. قال: «الرِّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرُنُجُ، وَقَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ.» قُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾. قال: «مِنْهُ الْغِنَاءُ.»<sup>۵</sup>

﴿فقیه برای تشخیص صحّت انتساب حدیث به معصوم علیه السلام نیاز چندانی به سند حدیث ندارد، بلکه اگر دارای اصطلاح در فقه و فهم در حدیث باشد می‌تواند نسبت به صحّت و یا عدم آن اظهار رأی نماید؛ چنانکه مرحوم شیخ در رسائل در ذیل این روایت شریف چنین می‌فرماید: "وَدَلُّ هَذَا الْخَبْرُ الشَّرِيفِ اللَّائِحُ مِنْهُ آثَارُ الصَّدَقِ...!"﴾<sup>۶</sup> هم چنین رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۱۹۴، تعلیقه.

\*فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۳۰۴. ترجمه:

«این خبر شریف که آثار صدق از آن ظاهر و آشکار است، دلالت دارد بر...»

۱ و ۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۰.

۳. غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حر عاملی، ص ۱۱۲.

۴. سوره حج (۲۲) آیه ۳۰.

۵. سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۰۸، به نقل از معانی الأخبار، ص ۳۴۹. ترجمه:

«عبدالأعلیٰ گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند عزوجلّ که می‌فرماید: ﴿از پلیدی‌ها که عبادت بُت‌ها (و نفس اماره که بت واقعی) است اجتناب کنید و نیز از گفتار باطل تحرّز کنید.﴾»

حضرت در اینجا غناء را از مصادیق لهو الحدیث هم قرار داده‌اند.  
روایت دیگر روایتی است از معانی الأخبار که صدوق از پدرش با سلسله سند صحیح روایت می‌کند تا می‌رسد به اینجا:

عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِثَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ ﴿قَوْلِ الزُّورِ﴾.  
قال: «مِنْهُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِلَّذِي يُعْتَنِي: أَحْسَنْتَ!»<sup>۱</sup>

یعنی قول افرادی که به کسی که غناء می‌کند می‌گویند: «أحسنْتَ!» یا «أعد!» و تشویق می‌کنند از مصادیق «قول زور» است.

مثل افرادی که هنگام قرائت قرآن می‌گویند: «الله اکبر!» این قدر از این طور الله اکبر گفتن‌ها بدم می‌آید! چه کار بی‌ذوقی است! یکی از آن طرف داد می‌کشد، یکی نعره می‌کشد! اصلاً مجلس را خراب می‌کنند و آن روحانیت قاری را از بین می‌برند! وزانت و متانت خود آیات و آن تأثیری که می‌خواهد در شنونده بگذارد با این الله و الله‌های افراد، همگی خراب می‌شود و از بین می‌رود! چون خود نفس آن آیات یک حالت توجه برای سامع به وجود می‌آورد که تا می‌خواهد آن حال توجه، این قرآن و این آیه را در نفس قرار دهد یک مرتبه صدای دیگران می‌آید و آن حال توجه را از بین می‌برد و تبدیل به یک مجلس صوری می‌کند. علی‌ای حال این کار، بسیار زشت و ناپسند است.<sup>۲</sup>  
آیه دیگری که باز به آن استدلال شده است - البته نه مثل سایر آیات، ولی رائحه

۱. پرسیدم، حضرت فرمود: «پلیدی‌ای که بُت‌ها است منظور شطرنج است و گفتار باطل، منظور غناء است.» عرض کردم: مراد قول دیگر خداوند عز و جلّ که می‌فرماید: ﴿و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند﴾ چیست؟ حضرت فرمود: «از جمله آن غناء است.» (محقق) همان، ص ۳۰۹، به نقل از معانی الأخبار، ص ۳۴۹. ترجمه:

«حمّاد بن عثمان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول زور (گفتار باطل و بیهوده) سؤال کردم، حضرت فرمود: «اینکه کسی برای آوازخوان احسنّت بگوید از جمله قول زور است.» (محقق)

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶ ه.ق، جلسه ۶.

حرمت غناء از آن استشمام می شود - آیه ﴿أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ \* وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ \* وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ﴾<sup>۱</sup> است که امین‌الاسلام طبرسی این مطلب را در تفسیر خود در ذیل این آیه بیان می کند.<sup>۲</sup> هم چنین زمخشری در کشف می گوید:

يقول شخصٌ لِحارية: اسمُدى لنا! أى: غنّى لنا؛ «شخصی به کنیزی می گوید: برای ما غناء کن!»<sup>۳</sup>

«اسمدی» در اینجا به معنای غناء آمده است. البته در لغت، هم به معنای غناء آمده است و هم به معنای تحیر. مضمون آیه با این تفسیر این طور می شود:

«آیا شما از این قرآنی که آمده است تعجب می کنید؟ [و می خندید و گریه نمی کنید؟! و سرگرم غناء و آوازه خوانی هستید؟!]»

چون بعضی از مشرکین در مقابل قرآن و افرادی که قرآن می خواندند شروع به لهو و لعب و خواندن اشعار جاهلی و اشعار عاشق و معشوقی و امثال ذلک می کردند و با اینها مردم را به طرف خود می کشیدند و جلب می کردند تا به طرف کسی که قرآن می خواند یا صدای قرآن را می شنود نروند و نبینند موضوع چیست.<sup>۴</sup>

تصوّر کنید از یک جا صدای قرآن می آید و در آن طرف هم در قبال آن، ترانه با بلندگو بگذارند با صدای فلان خواننده کذا، همراه با دف و نی و آلات و امثال ذلک! شما ببینید مشتری کدام یک از این دو محفل بیشتر است و مجلس کدام یک گرم تر است؟ مردم به آنجا می روند دیگر!

لذا سَمَدٌ يَسْمُدُ أَيْ: غَنَّى. <sup>۵</sup> البته در لغت به معنای تحیر هم آمده است،<sup>۶</sup> ولی

۱. سوره نجم (۵۳) آیات ۵۹ - ۶۱.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷۸.

۳. الکشف، ج ۴، ص ۴۳۰.

۴. رجوع شود به مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷۸.

۵. رجوع شود به لسان العرب، ج ۳، ص ۲۱۹.

۶. تاج العروس، ج ۵، ص ۲۵.

آنچه با این آیه سازگار است همان معنای غناء است. می‌فرماید:

﴿أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ \* وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ \* وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ﴾؛

«شما به این آیات می‌خندید و مسخره می‌کنید و توجه نمی‌کنید و دنبال غناء

می‌روید و به آن سمت کشیده می‌شوید! (اینجا بیایید تا ببینید در این آیات

چه مطالبی است!)»

زمخشری در اینجا «سَمَد» را به معنای غناء قرار داده و با معنای آیه هم سازگار

است.

اگر «سَمِدُونَ» را به معنای «متحیرون» هم بگیریم می‌توان به نحوی آن را تأویل

کرد؛ به این معنا که خدا آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد: «آیا گیج هستید؟ چه کار

می‌کنید؟! اصلاً خودتان می‌فهمید که این آیات را می‌شنوید و از آن سرسری رد

می‌شوید؟! اصلاً عقل و فهم خودتان را به کار انداخته‌اید؟! مثل افراد حیران که

نمی‌فهمند چه راهی دارند و به چه کیفیت هستند!»

علی‌ای‌حال از این آیات به نحوی استفاده شده است، ولی روایتی در این زمینه

وجود ندارد.

اینها آیاتی بود که مستدلین به حرمت غناء به آن استدلال کرده و تأیید داشته‌اند

و روایاتی را که در اینجا آمده است ذکر کرده‌اند. از جمله آن افراد، مرحوم شیخ حر

عاملی است که در رساله‌ای که درباره غناء دارد به این آیات استدلال کرده است و

روایات دیگری را که در جواز ترجیع قرآن آمده است رد می‌کند.<sup>۱</sup> البته آن روایات را

بعداً می‌خوانیم.

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد و به نظر می‌رسد از آن غفلت شده این است

که خود آیات در اینجا مفاد خود را می‌رسانند. به عبارت دیگر خود آیه ﴿وَمِنَ اللَّائِسِ

مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾<sup>۲</sup> در اینجا از تعبیر ﴿لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ استفاده می‌کند، یعنی «حدیثی

۱. رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۱، رسالة فی الغناء، شیخ حرّ عاملی.

۲. سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

که لهو و لغو و باطل است» در حالی که این مسلم است که صدای خوب هیچ وقت نمی تواند باطل باشد و صدای زیبا و صوت حسن باطل نیست! و نه تنها باطل بودن آن مخالف با فطرت انسان است، چون انسان زیبایی و جمال را می طلبد و به آن جذب می شود؛ بلکه صدای حسن یکی از پدیده ها و نعمت های الهی است و برخلاف فطرت و تعقل است که خداوند صدای زیبا و پسندیده را عطا کند و بعد بگوید که از آن استفاده نکنید!

حتی نسبت به مسائل دیگر هم صحبت همین است و همین مطلب را می گوئیم. زیبایی مسئله ای است که هیچ وقت مقدوح نشده و قدحی برای آن نیامده است. بحثی که وجود دارد تبعاتی است که ممکن است بر این مسئله مترتب باشد؛ مثلاً نفس نگاه کردن به زن نامحرم هیچ نوع اشکالی از نظر شرعی و عقلی ندارد، یعنی انسان زنی را به عنوان یک جمال بخواهد نگاه کند و خوشش بیاید! ولی مهم این است که شارع این عمل را به خاطر تبعاتش حرام قرار داده است، چون به واسطه این نگاه، غریزه جنسی تحریک می شود و بعداً مفاسدی بر آن مترتب می شود که از باب «نظر به اجنبیه» حرام است. اما اگر این مسئله اصلاً وجود نداشته باشد، فرض کنید می خواهید به یک گل زیبا نگاه کنید، این نگاه چه اشکالی دارد؟! ولو اینکه گل همسایه و در منزل همسایه و گل باغ باشد. یا فرض کنید می خواهید به یک منظره زیبا نگاه کنید، این نگاه کردن اشکالی ندارد! آن مبنایی هم که ما در آن موقع مطرح کرده بودیم<sup>۱</sup> در اینجا هم می آید. حالا دیگر خیلی قضیه را باز نمی کنیم.

بنابراین خود آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ آن جنبه بطلان را ذکر می کند که «حدیث، حدیث باطل است!» اگر غناء به معنای صوت حسن باشد که بطلان جای طرح ندارد، بلکه خیلی هم مستحسن است! پس معلوم می شود در این غنائی که امام باقر و امام صادق علیهما السلام

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به آموزه های معرفت، ج ۱، ص ۱۸۴ - ۱۸۶.

می فرمایند: «منظور، غناء است»<sup>۱</sup> یا اینکه «منه الغناء»<sup>۲</sup> از مصادیق آن غناء است» یا اینکه از مصادیق قول زور در آیه ﴿وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾<sup>۳</sup> - که زور یعنی ظلم و باطل، و شهادت به زور یعنی شهادت به باطل - غناء می باشد،<sup>۴</sup> [آن جنبه لهوی و باطل و مخالف با فطرت مد نظر قرار گرفته شده است].<sup>۵</sup>

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

۲. معانی الأخبار، ص ۳۴۹.

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۳۰.

۴. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۵۰۸.

۵. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (قم)، جلسه ۱۲:

«فطرت عبارت است از مجموعه قوانین یا به تعبیر دقیق تر، نحوه و کیفیت ساختاری نفس انسان برای رسیدن به کمال و فعلیت این ساختار و خلقت مخصوص. به احکامی که برای به فعلیت درآوردن و رشد دادن و ترقی دادن این ساختار تدوین می شود «شرع» گفته می شود. پس شرع یعنی مجموعه قوانینی که این قوانین باید فطرت را به سمت کمال حرکت بدهد. اگر در جایی در شرع دیدیم که قانونی هست و یا اینکه انسان احساس کند که این حکم موجب تنزل و رکود و توقف و کدورت او خواهد شد، بدون مراجعه به هیچ مرجع و مدرکی، انسان می تواند دریابد که این موضوع و این حکم و قانون، برخلاف فطرت است.

بعضی ها فطرت را به معنای توافق و تلائم ضمیر با موضوعی دانسته اند و گفته اند:

هر چیزی که ضمیر انسان با آن همراهی کند، و به عبارت عامیانه: مورد پسند او واقع بشود، آن حکم عبارت است از حکم فطری.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نقل می کردند و می فرمودند:

من طفل بودم و با مرحوم پدرمان به مسجد لاله زار - که ایشان در آنجا نماز جماعت می خواندند - می رفتم. در مناسباتی هم خطیب در آنجا صحبت می کرد. یک شب خطیب مسجد یکی از علمای معروف بود که به رحمت خدا رفته است. ایشان در آن شب راجع به فطرت و احکام فطری صحبت می کردند تا رسیدند به اینجا که گفتند:

«گرچه اسلام حکم به حرمت بعضی از قوانین و نهی از آن کرده است، ولی این قانون خلاف فطرت است!» ایشان مثال زدند و گفتند: «فرض کنید که شنیدن موسیقی یکی از احکام فطری است، یعنی فطرت انسان با شنیدن موسیقی ملائمت دارد، خود را با ↵

﴿ آن وفق می دهد، از آن خوشش می آید و مورد پسند و خواست و طلب نفس است؛ گرچه در شرع و در اسلام از موسیقی نهی شده است. همین طور بسیاری از احکام دیگر که انسان احساس می کند که این حکم، موافق با فطرت است؛ اما شرع به ملاحظات و مصالحی، این حکم را قدغن و ممنوع کرده است!﴾

بعد مرحوم آقا می فرمودند:

پدر ما همان جا از پایین منبر گفتند: "نه خیر، این طور نیست! شرع عبارت است از مجموعه قوانینی که موافق با فطرت است: ﴿فَطَرَتْ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾\* این عبارت است از تاسی به دین که همان دین حنیف ابراهیم علیه السلام است. دین عبارت است از تاسی به قوانینی که آن قوانین، قوانین فطری است. پس دین نمی تواند موافق با فطرت نباشد. آنچه موجب خواست و التذاض نفس است، آن مطلب دیگری است و آنچه مربوط به فطرت و قوانین فطرت است آن هم مطلب دیگری است." و مطلب هم همین طور است، زیرا مسئله فطرت عبارت از خوش آمدن یا بد آمدن نفس نیست، انسان در خیلی از موارد احساس می کند که از یک مسئله خوشش می آید، اما آیا این خوش آمدن او را به کمال می رساند یا موجب پس رفتن و عقب افتادن او خواهد شد؟! نسبت به هر عمل گناهی، انسان احساس می کند که از آن خوشش می آید! اگر خوشش نیاید که کسی گناه نمی کند! آیا شده است که کسی گناه کند و از آن عمل بدش بیاید و ناراحت باشد؟! اگر انسان ناراحت باشد، به آن عمل اقدام نمی کند؛ کسی که زنا می کند، زنا مورد پسند او است! کسی که سرقت می کند، این سرقت مورد پسند و خواست او است! کسی که سر مردم کلاه می گذارد و غش در معامله می کند و به این وسیله مال بیشتری را به صندوق خود وارد می کند، این مورد پسند و خواست او است و خیلی هم لذت می برد! کسی که دروغ می گوید و به یک منفعت ظاهری می رسد، این دروغ قطعاً مورد پسند و خواست او است! پس معلوم نیست آنچه مورد پسند و خواست انسان است، موافق با فطرت هم باشد.

موسیقی هم همین طور است و انسان از موسیقی خوشش می آید. به واسطه ترکیب موزونی که در الحان و نت های موسیقی هست، نفس نسبت به موسیقی اظهار تمایل می کند؛ اما اینکه آیا این موسیقی نفس او را به سمت کمال حرکت می دهد یا متوقف می کند، این یک مطلب دیگری است که خود انسان نمی تواند متکفل و متصدی این امر باشد.

البته ما نمی توانیم ادراک کنیم که در بعضی از موارد با یک کیفیت خاص، این موسیقی آیا موجب کمال خواهد شد یا در همان مرتبه نفس و حرمت باقی می ماند؟ بنابراین از آنجایی که این مسئله، مسئله مشکلی است، شارع به طور عموم، حکم به حرمت کرده است تا اینکه انسان به واسطه بعضی از آن طرق، در راه های ﴿

نمی‌توانیم اشکال کنیم که ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ فقط صرف مطالب و معانی کلمات را می‌گیرد و شامل الحان صدا نمی‌شود، چون ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ یعنی هر کلامی که لغو و لهو است و انسان را به لهو می‌اندازد، مثل صحبت‌های شیرین اهل دنیا. بعضی از آنها با صحبت‌های گرم خود و مسخره کردن و لطیفه پراندن و استهزاء کردن، آن ابتهت دین و آن جذب و اهتمام مردم را نسبت به دین کم می‌کنند و می‌گیرند. البته الآن هم وجود دارند؛ مثلاً خطبایی که با صحبت‌های شیرین و لفاظی و به‌کار بردن عبارات و امثال ذلک مجالس خود را رونق می‌دهند و افراد و جوان‌ها را به سمت خود می‌کشاند. اینها از مصادیق ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ است. هر کلام و مجلسی که انسان را به لهو و باطل و جدایی از حق می‌اندازد و از حق و نور دور می‌کند، از مصادیق ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ است.

بنابراین خطابه و سخنرانی‌هایی که ضد مذهب است و خطبا با حرکات و عبارات و نقل اصطلاحات و خواندن اشعار کذایی باعث می‌شوند مردم از دین جدا شوند و آن حقیقت دین در آنها خاموش شود و گرایش به باطل پیدا کنند، مصداق ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ است. مجالسی هم که در آن سرود و خواندن [غنائی] و مغنیات و امثال ذلک وجود دارد که به‌طور کلی انسان را از آن روحانیت دور می‌کنند و برای انسان جنبه بهیمیت و حیوانیت به وجود می‌آورند - که خود انسان هم احساس می‌کند که دور شده و کدورت و ظلمت و تکدر پیدا کرده است - از مصادیق ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ است. افرادی هم که با شعوزه<sup>۱</sup> و بعضی از کلمات و کارها در قبال پیامبران و نظام

↳ انحراف و خلاف واقع نشود، با وجود اینکه بعضی از کیفیت‌های ناظر به این مسئله حتی ممکن است موجب تجرد و تلطیف نفس بشود. لذا این مسئله [حرمت غناء و موسیقی]، یک مسئله فطری است.»  
\* سوره روم (۳۰) آیه ۳۰ / امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰:

«این دین بر پایه همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست.»

۱. شعبده‌بازی. (محقق)

دین برای خودشان بساطی راه می‌اندازند و با صحبت‌هایی مردم را جذب می‌کنند و بعد با آن صحبت‌ها مردم را از دین کنار می‌کشاند، همگی از مصادیق ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ است. پس یک مصداق واحد ندارد.<sup>۱</sup> لذا امام علیه السلام می‌فرماید: «منه الغناء» یعنی غناء یکی از آن اقسام است و غناء تنها مصداق ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ نیست.

یا در آیه ﴿وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾، تعبیر ﴿الزُّورِ﴾ به معنای هرچه بطلان دارد و به معنای کذب و باطل است. به کذب هم از این نظر ﴿قَوْلَ الزُّورِ﴾ می‌گویند، چون خالی از حقیقت است و بطلان در آن سریان دارد و حق در آن وجود ندارد. در اینجا هم امام علیه السلام می‌فرماید: «منه الغناء»<sup>۲</sup> یعنی ﴿قَوْلَ الزُّورِ﴾ مصادیق متفاوتی دارد که یکی از آنها غناء است.

بنابراین اولاً بلا اول باید بدانیم منظور از غناء در این آیاتی که ائمه تفسیر کرده‌اند چه نوع غنائی است؟ آیا غناء به معنای لغوی منظور است که صرف ترجیع و تحسین صوت است؟ اگر این‌طور باشد که این غناء ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ نیست و آیه اصلاً این غناء را نمی‌گوید! مثل این است که آیه راجع به حج بحث کند، که اصلاً به غناء چه مربوط است؟! این مطلب را می‌خواهم بیان کنم تا اشکال مرحوم شیخ حر عاملی بر روایات روشن شود که اصلاً ایشان این مسئله را متوجه نشده است. ایشان یک غنائی در ذیل یک روایت دیده است و هرچه روایت مربوط به جواز غناء وجود دارد را کنار گذاشته است! ما اصلاً نیازی به روایت نداریم، بلکه خود این آیه، آن بطلان و لهویت و آن مصادیق خود را بیان می‌کند. مسلم است شعری که با ترجیع صوت باشد و مستحسن

۱. تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه ورام)، ج ۲، ص ۱۷۰:

«عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "كُلُّ مَا أَلْهَىٰ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ إِبْلِيسَ."» ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "هر چه تو را از ذکر خدا دور کرده و به سمت لهو و حیوانیت و بهیمیت برد و به غفلت بیندازد، از ابلیس است."» (محقق)

۲. رجوع شود به دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۱؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

باشد و شعر الهی و دارای حکمت و موعظه باشد هیچ وقت مصداق ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ نیست.<sup>۱</sup> اگر قرار بر این باشد که شعر را بدون ترجیع بخوانید که اصلاً غناء نیست. اگر انسان مثل بچه‌های کلاس اول و دوم که وقتی می‌خواهند مطلبی را حفظ کنند همین‌طور به یک روال و یک صدا تا به آخر می‌خوانند، نه بالا دارد و نه پایین دارد - به‌طوری‌که وقتی به خط دوم می‌رسند آدم خوابش می‌برد! - بخواند شعر یا حتی آیه قرآنی را بخواند فکر می‌کنم مورد استهزای افراد و مخاطبین واقع شود! لذا اگر بخوانید آیه را بالا و پایین ببرید غناء می‌شود، یعنی همین که می‌خواهید به آیه تحسین بدهید لازمه‌اش ترجیع است. اگر به آیه تحسین ندهید صوت آیه مسخره می‌شود و از این نقطه نظر کلام و صوت، لغو خواهد بود.

بنابراین اینکه ما غناء را صرف ترجیع بدانیم و حرام، اصلاً طبع اولی انسان از آن تنفر دارد؛ چون شما هر صدایی را بالآخره بالا و پایین می‌برید، حالا بالا و پایین بردن آن تفاوت می‌کند، ولی بالآخره در هر صدایی یک گردش و تدویر و تغییری انجام می‌دهید. همین را ما در زمان ائمه هم می‌دیدیم. افرادی که نزد ائمه می‌آمدند و مرثی می‌خواندند آنها هم تدویر در صوت می‌دادند.<sup>۲</sup> صوت قرآن امام سجاد علیه السلام مردم را نگه می‌داشت و حتی آب مشک آن افراد سقا تا آخر می‌ریخت و تمام می‌شد و متوجه نمی‌شدند! آیا امام سجاد علیه السلام همین‌طور مثل بچه‌های کلاس اول آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾<sup>۳</sup> را می‌خواند؟! این که دیگر باعث آبریختن از مشک نمی‌شود! اینکه دیگر ترجیع صوت ندارد و من هم می‌توانم بخوانم! پس این صدای امام چه صدایی بود که همه را نگه می‌داشت؟! مسلم است

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۵.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ثواب الأعمال، ص ۸۳؛ کامل الزیارات، ص ۱۰۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

۴. سوره لقمان (۳۱) آیه ۸.

که در آن صدا ترجیع بوده است!

یا اینکه ابن مسعود که برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قرآن می خواند و رسول خدا را به گریه می انداخت،<sup>۱</sup> به خاطر همین ترجیع و انخفاض و ارتفاعی بود که در صوت خود ایجاد می کرد، به اضافه آن حالت خودش که حالت حزنی در صوت داشت. در روایت هم داریم: «فَأَقْرَعُوهُ بِالْحُزْنِ» یا «أَنْ تَقْرَأَ بِصَوْتِ حَزِينٍ»<sup>۲</sup> قرآن را با صوت حزین بخوانید. «بالآخره در خود صوت حزین هم ترجیع وجود دارد و بدون آن دیگر حزن هم معنا ندارد و در آنجا متمشئ نمی شود.

علی کل حال آنچه در استفاده از این آیات مسلم است و قابل خدشه نیست این است که معنای ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ صرف غنائی که دارای ترجیع باشد نیست.

یکی از مصادیق ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ عبارت است از آن صوت غنائی که دارای مضامینی است که آن غناء به اضافه آن مضامین، هیئت ترکیبیه ای به وجود می آورد که آن هیئت، موضوع برای غناء خواهد شد. فرض کنید اگر تصنیفی را که دارای همین لاطائلات و امثال ذلک است بدون ترجیع در صدا بخوانید، می بینید که چندان تأثیری در شما ندارد، نه اینکه اصلاً تأثیر نداشته باشد ولی خیلی ندارد! یا اینکه اگر غناء را با

۱. رجوع شود به اسرار الصلاة، شهید ثانی، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۸: «الشَّهِيدُ الثَّانِي فِي أَسْرَارِ الصَّلَاةِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِابْنِ مَسْعُودٍ: "إِقْرَأْ عَلَيَّ!" قَالَ: فَفَتَحْتُ سُورَةَ النِّسَاءِ فَلَمَّا بَلَغْتُ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَيَّ هَذَا لَأَشْهَدَنَّكَ﴾ \* رَأَيْتُ عَيْنِي تَذْرِفَانِ مِنَ الدَّمْعِ، فَقَالَ لِي: "حَسْبُكَ الْآنَ."»  
 «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ابن مسعود فرمود: "برای من قرآن بخوان!" ابن مسعود گفت: من شروع به خواندن سوره نساء کردم، پس چون به این آیه رسیدم: ﴿پس چگونه است در وقتی که از هر امت و جماعتی، ما گواهی از خود آنان بیاوریم! و ای محمد، ما تو را گواه بر اعمال آن گواهان بیاوریم!﴾ دیدم که اشک از چشمان مبارکش سرازیر می شود. پس به من فرمود: "الآن کافی است!"» (محقق) \* سوره النساء (۴) آیه ۴۱.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

اشعار حکمی و عرفانی و ولایی بخوانید می‌بینید اصلاً کدورت پیدا نکرده‌اید. پس اگر این دو مسئله ضمیمه شود؛ یعنی اگر آن مفاهیم و معانی مُلهیه که نفس آدمی را وارد در عالم لهویات و حیوانیت می‌کند با ترجیع در صوت ضمیمه شوند، آن غنائی به‌وجود می‌آید که مصداق ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ یا مصداق ﴿وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ است. این آن چیزی است که ما فعلاً می‌توانیم استفاده کنیم.<sup>۱</sup>

نکته‌ای در اینجا هست و آن اینکه: درست نیست لفظ غناء را در مورد آلات موسیقی استعمال کنند. البته داریم: به مجالسی که در آن آلات موسیقی زده شود - که طبعاً آلات موسیقی انسان را به لهو و لعب می‌اندازد - و هم‌زمانش اشعاری که در آن امور دنیوی و محبت‌های مجازی و ارتباطات [عاشقانه] بیان شود، مجالس غناء گفته می‌شود؛ ولی اینکه به مجلسی که در آن آلات موسیقی وجود دارد «مجلس غناء» گفته شده است، به نفس آلت موسیقی غناء گفته نشده است، بلکه به «نواختن آلات موسیقی در آن مجلس» غناء گفته شده است. فلذا اگر شما یک نوع آلات موسیقی را در مجلس روضه بنوازید نمی‌گویند که شما در اینجا غناء ایجاد کرده‌اید! گرچه آلات موسیقی حرام است، ولی عنوان غناء در اینجا وجود ندارد. همان‌طور که آلات موسیقی با شطرنج فرق می‌کند، شطرنج از یک مقوله است و آلات موسیقی از مقوله دیگر؛ یا همان‌طور که موضوع آلات موسیقی با موضوع خمر فرق می‌کند و متفاوت است، همان‌طور هم غناء در اینجا برای خود، موضوع جدایی دارد.

نکته قابل توجه دیگر در اینجا این است: اگر شخصی بر خود و بر مسائل

۱. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۵۷، تعلیقه:

«مراد از غنای حرام هر صوتی است که انسان را به لهو درآورد؛ مانند مجالس تغنی و سماع زنان آوازخوان و یا سماع موسیقی با آلات آن. و اما مجرد صدای خوش و لحن خوش، گرچه با ترجیع باشد و یا فرح‌انگیز و غم‌آور باشد، نه آنکه حرام نیست، بلکه بسیار خوب است و موجب صفا و لطافت روح است، به‌خصوص در قرائت قرآن و دعا و اشعار سوق‌دهنده به خدا و عالم تجرد و اطلاق فوق‌العاده مؤثر است و حقاً غنای بهشتی است.»

نفسانی و بر قضایا و تبعاتی که ممکن است بعداً پیش بیاید مشرف باشد و ببیند که گوش دادن به غناء خاصی برای او حالت‌های نورانی و ذوق و بهجتی پیش می‌آورد، می‌توانیم بگوییم برای آن شخص اشکالی ندارد؛ ولی اگر بر این امور مشرف نباشد لعل اینکه این حالت نورانیت فعلی، تبعات مفسده‌انگیزی داشته باشد، درحالی که انسان از آن غافل است، لذا احتیاط این است که آن را ترک کند.

من این مطلب را به صورت مبسوط در مقدمه بحث ارتداد آورده‌ام که به‌طور کلی ریشه احکام از چه چیزی نشئت می‌گیرد. در آنجا ذکر کرده‌ام که اصلاً امکان ندارد حکمی مقرب باشد و نورانیت بیاورد درحالی که از نظر شارع مقدوح باشد، چه مکروه باشد و چه حرام؛ چون این احکام از نقطه نظر مصدر تشریح، دل‌بنخواهی نیست و نمی‌شود شارع موضوعی را که مقرب است مُبَعَد بداند! این موجب لغو در فعل الهی می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. ارتداد در اسلام، مقدمه، تحت عنوان: تطابق احکام تشریحیه با حقایق تکوینیه و فطریه.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۴۲:

«عن مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي - جُعِلَتْ فِدَاكَ - لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَمْرَ وَالْمَيْتَةَ وَالِدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ؟ فَقَالَ: "إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَمْ يُحَرِّمْ ذَلِكَ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَحَلَّ لَهُمْ سِوَاهُ رَغَبَةً مِنْهُ فِي مَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ وَلَا زُهْدًا فِيهَا أَحَلَّ لَهُمْ! وَلَكِنَّهُ خَلَقَ الْخَلْقَ وَعَلِمَ عَزَّ وَجَلَّ مَا تَقْوَمُ بِهِ أَعْدَانُهُمْ وَمَا يُصْلِحُهُمْ فَأَحَلَّهُ لَهُمْ وَأَبَاحَهُ تَفَضُّلاً مِنْهُ عَلَيْهِمْ بِه تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَصْلَحَتِهِمْ، وَ عَلِمَ مَا يَضُرُّهُمْ فَتَهَاوَمَ عَنْهُ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ أَبَاحَهُ لِلْمُضْطَرِّ وَأَحَلَّهُ لَهُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي لَا يَقْوَمُ بَدَنُهُ إِلَّا بِه فَأَمَرَهُ أَنْ يَنَالَ مِنْهُ بِقَدْرِ الْبُلْغَةِ لَا غَيْرَ ذَلِكَ."» ترجمه:

«مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند تبارک و تعالی شراب، مردار، خون و گوشت خوک را حرام نموده است؟ حضرت فرمود: "خداوند هیچ‌گاه به خاطر میلش به چیزی آن را برای بندگان حرام ننموده و به خاطر بی‌میلی‌اش به چیزی آن را برای بندگان مباح نکرده است! ولی خدا خلق را آفرید و آنچه قوام بدن‌ها و صلاح ایشان بود می‌دانست، بنابراین آن را برای آنها حلال نمود و آن را از روی تفضلش بر ایشان و به خاطر مصلحت آنان مباح قرار داد، و هم‌چنین آنچه برای ایشان ضرر داشت نیز می‌دانست، پس ایشان را از آن برحذر داشت و بر ایشان حرام نمود. سپس ←

البته بعضی افراد مطرح می‌کنند: «ممکن است چیزی مفرّب باشد ولی شارع آن را نخواهد!»<sup>۱</sup> مگر شارع مثل ما است که دل‌بخواهی یک چیز را بخواهد و یک چیز را نخواهد؟! مثل من که می‌گویم: «این را می‌خواهم، آن را می‌خواهم!»<sup>۲</sup> بنابراین اگر ما حقیقت و نفس آن عمل خارجی را ملاک حکم بدانیم، در این صورت آن عمل خارجی یا کدورت‌زا است یا نورانیت‌زا، یکی از این دو بیشتر نیست.

بله، شارع ممکن است حکم به اغلیت کرده باشد، بحثی در این نداریم؛ اما تشخیص اینکه این مصداق [غناء از موارد استثناء است] با چه کسی است؟ چه کسی می‌تواند نورانیت آن را ببیند؟! آنهایی که عرق می‌خورند و مست می‌کنند شاید خیلی چیزها ببینند و بفهمند؛ چون حال خوشی پیدا کرده‌اند و دیگر به همه توحیدی نگاه می‌کنند! یا آنهایی که مواد مخدر استفاده می‌کنند احساسات و حالت و بهجت و مدرکاتی دارند! اما دیگر نمی‌فهمند که الآن این مسائل دارد چه اثری روی نفس آنها می‌گذارد و چگونه آن حقیقت و اصل را از بین می‌برد و آنها را از آن کشش ساقط می‌کند! فقط یک سری صور و موهومات و امور عرضی و امثال ذلک را برای آنها جلوه می‌دهد و انبساط و شور و شعفی پیدا می‌کنند و خیال می‌کنند مسئله همین است!<sup>۳</sup>

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ

---

⇐ همان را بر آن کسی که مضطرّ است و چاره‌ای ندارد مباح قرار داد در آن وقتی که بدنش فقط بدان استوار می‌شود، سپس به او امر کرد که فقط به همان اندازه ضرورت از آن استفاده کند، نه بیشتر!<sup>۴</sup>» (محقق)

۱. کشف المراد، ص ۳۰۲، به نقل از أشاعرة.

۲. گلشن اسرار، ج ۱، ص ۳۷۱؛ عنوان بصری، ج ۸، ص ۱۸۲؛ سایت مکتب وحی، درس، اسفار، درس ۴۱؛ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، ولایت تکوینی، جلسه ۴.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (طهران)، جلسه ۲۵.

## درس پنجم: روایات دالّ بر جواز غناء

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در دنیا دو چیز روح را لطیف می‌کنند: یکی جمال و یکی صوت است.<sup>۱</sup> البته صوت از جمال هم قوی‌تر است. کسانی که با صداهای خوب سروکار دارند و یا خودشان با صدای خوب می‌خوانند، کم‌کم نفس آنها لطیف و تلطیف می‌شود و از آن قساوت و از آن تعلق بیرون می‌آیند.<sup>۲</sup> دیده شده است که خیلی از افراد در موقع شنیدن صدای خوش از خیلی از مسائل و تعلقات می‌گذرند. اینها به خاطر تلطیف نفس است، چون نفس لطیف می‌شود و تعلقاتش کم می‌شود؛ ولی اگر نفس کثیف شود تعلقاتش زیاد می‌شود. صدا اثرات خیلی عجیبی دارد! مرحوم آقا (علامه طهرانی) هم خیلی نسبت به صدا مشتاق و حسّاس بودند، ولی متأسفانه خوش صدا نصیبشان نمی‌شد!<sup>۳</sup>

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۲۹.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام:

«یک جا بودیم، نواری روشن بود که صدایش قدری بالا و پایین داشت. کسی آنجا بود و گفت: "آقا این ضبط را خاموش کنید!" گفتم: چطور؟ گفت: "این غناء است آقا!" گفتم: غناء که ضرب و اینها است. گفت: "نه، اینکه صدا بالا و پایین می‌شود این غناء است." گفتم: به نظر حضرت عالی صدایی که با یک ریتم خاص از حماری هم در بیاید ظاهراً این را غناء می‌دانید! و گوشتان را می‌گیرید که یک وقت معصیتی در اینجا انجام نشود! صدا، صدا است دیگر! کجای این غناء است؟!»

بعضی‌ها سؤال کرده بودند: "ممکن است صدا با یک ریتم خاصی باشد." گفته بودم: نه، ایرادی ⇐

ندارد. آنچه اشکال و ایراد دارد این است که حال انسان از حالت عادی به حالت شهوانی و حیوانی تبدیل بشود؛ و الاً صرف فرازونشیب و بم و زیر دادن به صدا، خودش یک فن است که باعث ترجیع می شود. این اشکالی ندارد و مسئله ای نیست.

یک روز مرحوم علامه برای مجلس فاتحه مرحوم آقا شیخ عباس مشکوری - خدا رحمتش کند - به مسجدی در [تهران]، قلعهک، اول خیابان دولت، رفته بودند. مرحوم آقا شیخ عباس مشکوری آنجا نماز می خواند. ایشان پسر مرحوم آقا شیخ حسین مشکوری در نجف بود. آدم خوبی بود و پدرش هم از افراد خیلی اهل زهد نجف بود و در صحن نماز می خواند و بزرگان نجف به نماز ایشان می آمدند. مرحوم آقا شیخ حسین مشکوری معروف به زهد و صلاح بود، البته نه زهد خشک مقدسی.

... در آن مسجد مداحی بود که الان هم هست. ایشان مداح معروفی است. البته از این افرادی نیست که امروزه این طرف و آن طرف می روند، بلکه برای خودش حساب و کتاب دارد. به نظر من ایشان شخص سنگین و موقر و فرد صالحی است. مرحوم علامه که به این مسجد رفتند، تعبیرشان این بود: "آسید محسن، نمی دانی این مداح چه طوری می خواند! این صدا را بالا می آورد و پایین می آورد و بم به صدا می داد و ...".

ایشان فی المجلس ده شب او را برای مسجد خودشان (مسجد قائم) دعوت کردند. تا آن موقع او را ندیده بودند. بعد در مسجد وقتی می خواند، می گفتند: "این یک دهم آن چیزی که در آنجا می خواند نیست!" حالا شاید آن مسجد فضایش طوری بود یا جمعیت و فضا و حال و ... طوری بود که ایشان می گفتند: "این نحوی که الان هست، مثل آن نشد! آن یک چیز دیگر بود!"

می خواهم بگویم که نظر خود مرحوم آقا هم به این خشکی نبود. خود ایشان وقتی که راجع به "تغنوا بالقرآن" صحبت می کردند، می گفتند: "اصلاً غناء یعنی بالا و پایین و ترجیع دادن و فرازونشیب دادن به صوت و آن را زیبا جلوه دادن!" مگر زیبایی بد است؟! اگر چیزی قشنگ باشد، مثلاً یک گل یا یک صدا زیبا باشد، آدم خوشش می آید! بالأخره زیبایی بد نیست! منتها مثل اینکه در خلقت بعضی ها مسائلی کم و زیاد شده و مسائل و خشک مقدسی های خاصی هست [که به این زیبایی ها می گویند] که این اشکال دارد، آن اشکال دارد، آن یکی حرام است!

تلمیذ: روایتی هست که در آخر الزمان قرآن را با غناء می خوانند! این حمل بر غنای با موسیقی می شود؟ استاد: بله، با موسیقی است. الان این مسئله شروع شده و مدتی است که کم کم دارند قرآن را در بعضی کشورهای خارجی، مثل مالزی و اندونزی و در بعضی از گروه ها همین طور می خوانند. این ایرانی ها هم که ماشاء الله از اینها عقب نیستند و اینها هم همین طور قرآن را با دستگاه و تار و سه تار و ... می خوانند و چند نوع آلات موسیقی به کار برده می شود.

﴿

مسئله دیگر در اینجا وارد شدن در بحث ملامهی و عالم حیوانیت است که آن مطلب دیگری است. صدای خوب، خوب است؛ اما گاهی اوقات می‌بینیم که همین صدای خوب وقتی با نوعی آهنگ خاص خوانده می‌شود اثر عکس دارد و انسان را در عالم حیوانیت و عالم شهوانی و امثال ذلک می‌اندازد. حتی ممکن است با این صداها مرتکب خیلی از مسائل کذایی هم بشود! به خاطر همین است که شارع از اینها نهی کرده است. اینها حتی اگر در تلطیف نفسی هم بی‌تأثیر نباشد باز نمی‌توانیم بگوییم حلال است، چون در کنارش یک اثر مخرب هم دارد.<sup>۱</sup>

به عنوان مثال خواننده زنی که اشعار ابن‌فارض می‌خواند، از این نقطه نظر که صدای زن است تأثیر سوء دارد و حرام است،<sup>۲</sup> در عین حال ممکن است آن مجرد هم

اما غناء به این نحوه مسئله‌ای نیست. بله، یک وقت قرآن را از آن حال عادی خودش تبدیل می‌کنند به ریتمی که آن ریتم اصلاً هیچ نوع سازگاری ندارد! چون هر چیزی حال خودش را دارد! و این را هر کسی می‌فهمد. ولی اینکه یک‌دفعه صوت را پایین بیارند، بعد یک‌دفعه بالا ببرند، این مسخره‌بازی است! معلوم است که خود فطرت انسان هم از این نحوه قرائت قرآن نفور دارد. اما اینکه در یک ریتم خاص باشد و فرازونشیب داشته باشد اشکالی ندارد، بلکه همه قاری‌های قرآن به این کیفیت انجام می‌دهند و اصلاً به‌طور کلی قاعده بر این نحوه است و تأثیرش هم زیاد است.»

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۱۲۲:

«موسیقی علمی است که دارای موضوع صحیحی است و براساس آن تعلیم خاص با آهنگ‌های مختلف، اثرهای خاص بر روح انسان ایجاد می‌کند؛ انسان را به گریه می‌اندازد، به خنده می‌آورد، دیوانه می‌کند. اثرهای واقعی بر او مترتب است. ولی شرع، این را برداشته و نفی کرده و حرام نموده است. حال ما نمی‌توانیم بگوییم: «چون واقعیت دارد، پس حلال است.» بین حلال و واقعیت فرق بسیار است. خیلی چیزها در خارج واقعیت دارد، ولیکن در شرع ممنوع است. شرع می‌گوید: «باید از این طریق بروی و به واقع برسی!»»

۲. البته اگر با آن زن خواننده عقد خواننده شود آن اثر سوء مرتفع می‌شود، چون مسئله ازدواج یک مسئله تکوینی است و تأثیر تکوینی دارد. این مسئله اعتباری نیست و این الفاظ عقد، ابزار است. به عنوان مثال نگاهی که قبل از ازدواج به یک زن می‌کنید نسبت به نگاهی که بعد از ازدواج به او می‌کنید، زمین تا آسمان تفاوت دارد! آن نگاه قبل از ازدواج کدورت می‌آورد.

وجود داشته باشد. بنابراین در عین اینکه آن تجرّد وجود دارد یک اثر سوء دیگر و یک نوع کدورتی هم در ضمن این تجرید به وجود می‌آورد که مبعّد است؛ یعنی از نقطه نظر تعلق، تعلقات را کم می‌کند و این حالت را دارد که نفس را در مرتبه‌ای پایین می‌آورد، ولی از نقطه نظر کشش روحی، جلوی آن را می‌گیرد!

هیچ منافاتی ندارد که مسئله‌ای در دو جنبه مخالف بلکه در جنبه‌های مختلف نفس انسان با یکدیگر حرکت کند. من باب مثال افرادی که اهل ریاضت هستند این ریاضت‌ها حتی اگر غیر شرعی باشد، ولی بالآخره نفس آنها را از نقطه نظر اعمال به مراتبی می‌رساند؛ گرچه از نقطه نظر دیگر، جلوی بعضی از واردات و معبرها و جلوی آن نحوه ارتقائی را که در نور (نه در ظلمت) است می‌گیرد. بسیاری از این مرتاض‌ها که خیلی کارها انجام می‌دهند به خاطر این است که نفس آنها به واسطه ریاضات، رشد کرده و تقویت شده و تعلق آنها کم شده است؛ واقعاً هم تعلق آنها به دنیای خود، کم است! به آنها یک قصر بدهی اصلاً داخل آن نمی‌روند! از طرفی «تعلق به دنیا» کم شده است، ولی از طرف دیگر «تعلق به خود» اضافه شده است و خود را بیشتر می‌بینند!

اما در راه سیر و سلوک «تعلق به خود» کم می‌شود و از کم شدن تعلق به خود، لوازم و آثارش که تعلق به دنیا است کم می‌شود؛ اما این نوع ریاضات در غیر از سیر و سلوک، تعلق به خود را قوی می‌کند، گرچه ممکن است بعضی از تعلقات دیگر را کم کند و به واسطه آنها برای انسان حالاتی پیدا شود. اگر این مرتاض «تعلق به خود» را قوی‌تر نمی‌کرد نسبت به الآن خیلی به خدا نزدیک‌تر بود؛ ولی الآن دیگر نمی‌شود با او هیچ کاری کرد، در عین اینکه مثلاً می‌تواند بمیراند! شخصی برای خود من نقل کرد: در هند مرتاضی را دیدم که عقربی را که راه می‌رفت، میراند و خشک شد! کار مرحوم قاضی را انجام داد که مار را خشک کرد!<sup>۱</sup> این عقرب هم خشکید و تمام

۱. معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۳۰ - ۲۳۳.

شد و مُرد! این مرتاض الآن این کارها را انجام می‌دهد، اما آن ختمی که بر قلب او خورده و دریچه آن بسته شده است دیگر باز نمی‌شود.

از باب مظهریت اسم «المُمیمت» این کار را می‌کند، یعنی به جایی می‌رسد که مظهر اسم واقع می‌شود. البته همه ما الآن مظهر هستیم؛ حالا در آن مظهر یا شدت داریم یا ضعف، فرقی نمی‌کند. ولی آن مرتاض از عالم قیامت عبور نکرده است، یعنی لازمه این مظهریت، عبور از عالم قیامت نیست. اما ولی خدا مظهریتی دارد که لازمه اش عبور از قیامت است. این مظهریت در اولیاء خدا کلی است؛ ولی مظهریت در این مرتاضان در موارد جزئی است. این مرتاضان، آن مظهریت کلی را پیدا نمی‌کنند که در مثل ولی الهی وجود دارد که قدرت بر هر اِمات‌ه‌ای در مراتب مختلف دارد. لازمه این مطلب عبور از عوالم است! یعنی مرتاض‌ها قدرت بر هر اِمات‌ه‌ای ندارند و فقط همین جزئیات و نفوس ضعیفه را می‌توانند اِمات‌ه کنند؛ اما ولی خدا می‌تواند تمام نفوس را اِمات‌ه کند! حالا این مرتاض‌ها اگر موفق به توبه شوند، از نقطه نظر اینکه بالأخره ریاضاتی داشته‌اند که باید برای نفس پیدا شود تا بتواند نفس را بکند، از باب ﴿أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾<sup>۱</sup> آن ریاضات جزء مسیرشان به حساب می‌آید. بالأخره مقداری ریاضت کشیده‌اند و لازم نیست به عقب برگردند و از اول و صفر شروع کنند، بلکه همین مقدار از ریاضات، به آن جنبه روحانیت تبدیل می‌شود.<sup>۲</sup>

در گذشته روایاتی راجع به خواندن قرآن با صوت حسن یا «تغنوا بالقرآن» خواندیم که لفظ «غناء» در آنها آورده شده بود و همه آنها حکایت از این نکته می‌کرد

۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰.

۲. سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: فردی از گناه موسیقی و اثرات مخرب آن توبه کرده است، ولی آن آثار مخرب موسیقی از

جانب این فرد در دست مردم استفاده می‌شود. وظیفه این فرد چیست؟

جواب: اگر واقعاً توبه کند خداوند آثار سوء آن را مرتفع می‌گرداند.»

که غناء دارای دو معنا است: یک معنا همان معنای لغوی است که مساوی با ترجیع صوت است، معنای دیگر معنای اصطلاحی است که بعداً این معنای اصطلاحی متداول شده است و دیگر غناء بر این اساس تعلق گرفته است.

در اینجا روایتی از علی بن ابی حمزه از امام باقر علیه السلام داریم. این علی بن ابی حمزه بطائنی همان کسی است که از واقفیه بود و بعد از موسی بن جعفر قائل به وقف شد، باینکه از بزرگان اصحاب بود! چند امام را درک کرده بود: امام باقر، امام صادق، امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السلام. از متولیان امور امام صادق و موسی بن جعفر بود. او با ابی حمزه ثمالی - که اسمش ثابت بن دینار است - فرق می کند. وقتی حضرت امام رضا بعد از موسی بن جعفر علیهم السلام اموال را مطالبه کردند، او اموال را نفرستاد و گفت: «پدر شما از دنیا نرفته بلکه غیبت کرده است و دوباره برمی گردد!» با این صحبت ها اموال را بالا کشید و چپاول کرد<sup>۱</sup> و حضرت امام رضا او را لعن کردند.<sup>۲</sup>

امام رضا علیه السلام به یکی از افرادی که نزد ایشان آمده بود گفتند: «از علی بن ابی حمزه چه خبر؟» گفت: وقتی آمدم او در کوفه بود. حضرت فرمودند:

امروز از دنیا رفت و وقتی او را وارد قبر کردند، درباره ائمه از او سؤال کردند. او امامان را تا پدرم گفت و وقتی به من رسید، توقف کرد! چنان گری بر سر او زدند که آتش آن گرز، شرق و غرب عالم را فرا گرفت!<sup>۳</sup>

این شرح حال این بزرگوار است که عاقبتش این طور شد! این واقعاً مطلب عجیبی است و انسان باید به خدا پناه ببرد! این مسائل شوخی نیست! علی بن ابی حمزه و

۱. رجوع شود به رجال النجاشی، ص ۲۴۹؛ رجال الکشی، ص ۴۹۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام،

ج ۱، ص ۲۹؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۶۵.

۲. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۷۰.

۳. رجال الکشی، ص ۴۰۳ و ۴۴۴. هم چنین رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۲۳.

هلالی<sup>۱</sup> و بلالی<sup>۲</sup> و شلمغانی<sup>۳</sup> و امثال این افراد که در زمان ائمه بودند، افراد عادی نبودند، اینها کسانی بودند که روی سرشان قسم می‌خوردند! ولی هرچه باشد شیطان بالاتر است! لذا مسئله مهم است!

خیلی از افراد سؤال می‌کنند:

آقا، چرا افرادی که بیست سال در خدمت مرحوم آقا (علامه طهرانی) با آن مقام بودند به این مطالب دچار شدند؟!

ما که دیگر از اصحاب ائمه بالاتر نیستیم! یکی از آنها همین علی بن ابی حمزه است. آن موقع کتاب روایات علی بن ابی حمزه را دست‌به‌دست می‌گرداندند. افراد این‌طور این احادیث را بلد بودند! خیلی از اموالی که از این طرف و آن طرف می‌آوردند نزد او بوده است.<sup>۵</sup> از ری به کوفه می‌آوردند و به دست او می‌رساندند و

۱. أحمد بن هلال الكرخي العبرتائي - که با نام هلالي نیز از او یاد شده است - منکر نیابت محمد بن عثمان عمری از نایبان امام زمان علیه السلام شد و به‌خاطر شدت انحراف، مورد لعن شدید امام علیه السلام قرار گرفت. رجوع شود به *رجال الکشی*، ص ۵۳۵؛ *الإحتجاج*، ج ۲، ص ۴۷۴. (محقق)

۲. أبوظاهر محمد بن علی بن بلال، معروف به بلالی، منکر نیابت محمد بن عثمان عمری شد و ادعای وکالت از جانب امام زمان علیه السلام کرد که مورد لعن امام علیه السلام قرار گرفت. رجوع شود به *الغیبة*، شیخ طوسی، ص ۴۰۰؛ *الإحتجاج*، ج ۲، ص ۴۷۴. (محقق)

۳. أبو جعفر محمد بن علی السلمغانی که به‌شدت انحراف یافت و به تعبیر روایت، مرتد و ملحد شد و شدیداً مورد لعن امام علیه السلام قرار گرفت. رجوع شود به *رجال النجاشی*، ص ۳۷۸؛ *الإحتجاج*، ج ۲، ص ۴۷۴. (محقق)

۴. *رجال النجاشی*، ص ۲۴۹:

«هو أحد عمدة الواقفة و صنف كتباً عدة؛ منها: كتاب الصلاة، كتاب الزكاة، كتاب التفسير (و أكثره عن أبي بصير)، [و] كتاب جامع في أبواب الفقه.» ترجمه:

«او یکی از ستون‌های واقفیه است که کتب متعددی تصنیف کرده است؛ از جمله آنها: کتاب نماز، کتاب زکات، کتاب تفسیر (که بیشتر آن از ابوبصیر است)، و کتابی جامع در ابواب فقهی.» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به *رجال الکشی*، ص ۴۰۴.

⇐

۵. *رجال الکشی*، ص ۴۰۵:

او به دست ائمه می‌رساند و امور را رتق و فتق می‌کرد.

لذا ما از فردای خود اصلاً خبر نداریم که چه خواهد شد! آنچه برای ما مسلم است این است که مواظب باشیم از همان طریق خارج نشویم؛ حالا دیگران هر چه می‌کنند، بکنند!

دیروز به طهران رفتیم، دوسه مورد کار داشتیم که یکی از آنها دیدن از فلان آقا بود که دخترش از دنیا رفته بود. اتفاقاً داماد او هم نشسته بود و خیلی گلایه می‌کرد و می‌گفت:

ما مشهد رفتیم و به ما سلام نمی‌کردند!

بعد از این مطلب، از مرحوم آقا نقل کرد و گفت:

من خودم یادم است که مرحوم آقا به ارمنی‌ها سلام می‌کرد و آنها جواب سلام می‌دادند و وقتی ارمنی‌ها به ایشان سلام می‌کردند، ایشان هم جواب می‌دادند. مرحوم آقا از آنها هدیه قبول می‌کردند. وقتی روز عاشورا برای امام حسین شکر و نذری به مسجد می‌آوردند، می‌گفتند: «از آنها بگیری!» آنها شربت درست می‌کردند و به دسته‌جات می‌دادند. همه ارمنی‌ها و یهودی‌ها به آقا احترام می‌گذاشتند.

حالا ما شاگرد آقا هستیم ولی به ما سلام نمی‌کنند، چون به قم آمده‌ایم! یا مثلاً فلان منبری در مجلس فاتحه ما روضه می‌خواند، وقتی آنها آمدند و به وسط مجلس رسیدند و دیدند که فلانی بالای منبر است برگشتند!

«عن یونس بن عبدالرحمن، قال: مات أبو الحسن عليه السلام و ليس من قوامه أحدٌ إلا و عنده الهال الكثير، و كان ذلك سببٌ و قفهم و جُحودهم موته، و كان عند علي بن أبي حمزة ثلاثون ألف دينار.» ترجمه: «یونس بن عبدالرحمن گوید: امام موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفت در حالی که هیچ کدام از نمایندگان و وکلای آن حضرت نبود مگر اینکه نزد او اموال بسیاری بوده است، و این موضوع سبب توقف آنها در آن امام شد و منکر مرگ آن حضرت شدند. نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بوده است.» (محقق)

هم چنین رجوع شود به رجال الکشی، ص ۴۹۳.

گفتم:

ببینید، دیگر نیاز به تأویل و توجیه و تفسیر نیست. آن یک روش است که شما از ایشان دیدید و این هم روشی است که از این افراد دارید می‌بینید؛ این که نیاز به توجیه ندارد!

بعد گفتم: «آیا شما در آنچه از مرحوم آقا دیدید شک دارید؟» گفت: «خیر!» گفتم: دیگر چرا معطل این و آن هستی؟ چرا دائم ناراحتی که به تو سلام کردند یا نکردند؟ اصلاً چرا وقت خود را به این امور می‌گذرانی؟ اگر این ماه صفر بیاید دیگر شش سال است که مرحوم آقا از دنیا رفته است! هنوز شما در این حرف‌ها هستی که به ما سلام کردند یا به ما سلام نکردند، یا مگر ما چه کرده‌ایم؟ آنچه برای ما مهم است این است که خودمان بفهمیم که چه باید کرد! اگر قرار بود به این و آن نگاه کنیم و به خاطر این و آن بخواهیم راه خود را درست کنیم - چنانکه دیگران این کار را کردند - کلاه ما پس معرکه بود!

یک روز مرحوم آقا به من فرمودند:

آقاسید محسن، تو کار خود را انجام بده و یقین داشته باش که کار تو درست و صحیح است و به هیچ چیز دیگری فکر نکن! و إلاً اگر بخواهی دنبال این باشی که دل مردم را به دست آوری، شلوارت را از پایت درمی‌آورند و تو را لخت در خیابان راه می‌برند!

مردم این‌طور هستند؛ هر روز یک سازی می‌زنند و یک مطلبی می‌گویند! هر کسی مسائل را با سلیقه خود قضاوت می‌کند! آن شخص دیروز این حرف را صریح می‌زند، امروز صریح برمی‌گردد! آخر تو دیروز این حرف را زدی و هنوز یک روز هم نگذشته است! اما هیچ باک آنها نیست!

آن وقت اگر آدم بخواهد کار خود را براساس خوش آمدن و بد آمدن مردم انجام دهد دائماً در گیر و دار تحولات و تغییرات و عوض شدن آراء، و امروز یک‌طور و فردا یک‌طور و پس فردا یک‌طور دیگر، خواهد بود و این غلط است! مگر ما چقدر عمر می‌کنیم که بخواهیم این‌طور باشیم؟!

من به ایشان گفتم: «شما نسبت به آقا اشکال داری؟» گفت: «خیر!» گفتم: دیگر راجع به چه چیزی می‌خواهی فکر کنی؟! همان طریق آقا را بگیر و برو و دیگر معطل نمان!

لذا شما تا به حال ندیده‌اید که من سراغ کسی بروم و بگویم: چرا تو صورت خود را برگرداندی؟ چرا رفتی؟ چرا فلان کردی؟

علی‌کلّ حال مسئله خیلی مهم است! این علی بن ابی حمزه و امثال ذلک از افرادی بودند که «موقعیت» آنها را گرفت. و کیل امام بودن و متولی امور حسبیّه در این طرف و آن طرف بودن، آنها را گرفت. وقتی که آنها را گرفت بالأخره می‌توانستند با این پول و پله و مال و منال به جاهایی برسند و امکاناتی هم برای آنها فراهم شود؛ ولی یک دفعه امام رضایی می‌آید و می‌گوید: «هرچه پول داری بفرست! پول که برای تو نیست؛ من امام هستم و برای من است!» حالا اینجا نفس او شروع می‌کند و می‌گوید: «این همه زحمت کشیدی، ولی حالا او می‌گوید: همه پول‌ها را بفرست!» اینجا دیگر انسان باید به خدا پناه ببرد!

البته بعضی واقفیه را قدح کرده‌اند و گفته‌اند: «روایات اینها قابل قبول نیست!»<sup>۱</sup> اما قول حق این است که آن روایاتی را که در زمان صداقت و حُسن حالشان نقل کرده‌اند اشکالی ندارد؛ هم‌چنان‌که برای این مسئله روایت هم داریم که یک چنین [مضمون و]

۱. معالم الأصول، ص ۲۰۰:

«الثالث [من شروط العمل بالخبر الواحد]: الإیمان. و اشتراطه هو المشهور بین الأصحاب... و حکى المحقق عن الشيخ أنه أجاز العمل بخبر الفطحية و من ضارعههم بشرط أن لا يكون متهمًا بالكذب... و الإعتاد عندی علی المشهور.» ترجمه:

«سومین شرط از شروط عمل به خبر واحد، ایمان (و تشیع) است. این شرط بین اصحاب امامیه مشهور است... محقق از شیخ حکایت کرده که او عمل به خبر فطحیه و امثال آنان را اجازه داده است به شرطی که متهم به کذب و دروغ نباشند... در نزد من نظر مشهور (شرط ایمان و تشیع) معتمد است.» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۱، رسالة فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۱۳.

عبارتی گفته‌اند: *أَنْظُرُوا إِلَىٰ رَوَايَاتِهِمْ فِي زَمَنِ حُسْنِ حَالِهِمْ*؛<sup>۱</sup> یعنی به زمان حُسن حال آنها نگاه کنید و به کتاب‌هایی که در آن موقع نوشته‌اند عمل کنید، ولی آن مطالبی را که بعد از آن زمان گفته‌اند کنار بگذارید، چون دیگر آن جنبه عدالت در آن مطالب وجود ندارد.<sup>۲</sup> این علی بن ابی حمزه می‌گوید:

[عن أبي بصير] قال: قُلْتُ لِأبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَرَفَعْتُ بِهِ صَوْتِي جَاءَنِي الشَّيْطَانُ فَقَالَ: إِنَّمَا تُرَائِي بِهَذَا أَهْلَكَ وَالنَّاسَ! قَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِقْرَأْ قِرَاءَةً مَا بَيْنَ الْقِرَاءَتَيْنِ تُسْمِعُ أَهْلَكَ وَرَجَّعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يُرْجَعُ فِيهِ تَرْجِيعًا.»<sup>۳</sup>

۱. الغيبة، شیخ طوسی، ص ۳۸۹:

«قَدْ سُئِلَ عَنْ كُتُبِ بَنِي فَضَالٍ فَقَالُوا: كَيْفَ نَعْمَلُ بِكُتُبِهِمْ وَبُيُوتُنَا مِنْهَا مِلَاءٌ؟ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: «خُذُوا بِهَا رَوَاً وَذَرُوا مَا رَأَوْا.»» ترجمه:

«چون از امام حسن عسکری صلوات الله علیه درباره کتب بنی فضال سؤال کردند و پرسیدند: با کتب ایشان چه کنیم درحالی که خانه‌های ما مملو از کتاب‌های آنها است؟ حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «آنچه روایت کرده‌اند بگیریید و رأی و نظرشان را رها کنید!»» (محقق)

۲. العدة فی أصول الفقه، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۵۱:

«فَمَا يَخْتَصُّ الْعُلَاةَ بِرَوَايَتِهِ، فَإِنْ كَانُوا مِمَّنْ عُرِفَ لَهُمْ حَالُ اسْتِقَامَةٍ وَحَالُ غَلْوٍ، عَمِلَ بِهَا رَوَاهُ فِي حَالِ الْإِسْتِقَامَةِ وَتُرِكَ مَا رَوَاهُ فِي حَالِ خَطَايَاهُمْ.» ترجمه:

«روایاتی که فقط غلات نقل کرده‌اند، اگر فرد از غلاتی باشد که حالت استقامت اعتقادی و حالت غلو (و ضعف اعتقادی) او شناخته شده باشد، به روایاتی که در حال استقامت اعتقادی نقل کرده است عمل می‌شود، ولی روایتی را که در حال خطا (و ضعف اعتقادی و غلو) نقل کرده است ترک می‌گردد.» (محقق) هم چنین رجوع شود به *مقیاس الهدایة*، ج ۲، ص ۲۵ - ۳۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶. ترجمه:

«ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی قرآن را با صدای بلند می‌خوانم شیطانی نزد من می‌آید و به من می‌گوید: تو قرآن را برای ریا در مقابل خانواده و مردم، بلند می‌خوانی! حضرت فرمود: «ای ابامحمد، (نه بلند بخوان و نه آهسته، بلکه) بین این دو میانه را برگزین به طوری که خانواده تو هم بشنوند، و قرآن را با صدای خوش بخوان! همانا خداوند عز و جل صدای نیکویی را که بچرخانند و لحن دهند دوست دارد.»» (محقق)

حضرت در اینجا می‌فرماید: قرآن را به صوت حسن بخوان و به آن ترجیح بده! این روایت از نظر برخی<sup>۱</sup> مورد خدشه و اشکال قرار گرفته است: یکی به خاطر وجود علی بن ابی حمزه است؛ البته جواب دادیم که این روایت در زمان تحسّن حال او بوده است.

دوم اینکه این روایت را با بعضی از روایات دیگر، معارض دانسته‌اند.<sup>۲</sup> یکی از آن روایات معارض، روایت کلینی از علی بن محمد است که می‌رسد به:

[عبدالله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال]: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «اقرأوا القرآن بالحن العرب وأصواتها وإياكم وحن أهل الفسق وأهل الكبائر فإنه سيجيء من بعدى أقوام يرفعون القرآن ترجيع الغناء والنوح والرهانية، ولا يجوز تراقيهم، قلوبهم مقلوبة وقلوب من يعجبه شأهم.»<sup>۳</sup>

این روایت در مجمع البحرین هم وجود دارد<sup>۴</sup> و شیخ بهایی هم این مطلب را نقل کرده است.<sup>۵</sup>

روایت دیگر، روایتی است که از طریق عامه است:

عن حذيفة بن اليمان قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «اقرأوا

۱. غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، تمام رساله به این مسئله اختصاص یافته است.

۲. همان، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: "قرآن را با لحن و آهنگ کلام عرب بخوانید! و برحذر باشید از لحن اهل فسق و گناهان کبیره! همانا پس از من اقوامی خواهند آمد که قرآن را به مانند لحن و آهنگ آوازخوانی و نوحه‌سرایی‌ها و رهبانیت می‌خوانند که این قرآن از ترقوة آنها هم عبور نخواهد کرد! همانا دل‌هایشان و نیز دل‌های آن کسانی که امر ایشان را پسندیده دارند، وارونه است."» (محقق)

۴. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۳۴.

۵. کشکول، ج ۲، ص ۵.

الْقُرْآنَ بِلُحُونِ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا! وَإِيَّاكُمْ وَحُؤْنَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَأَهْلِ الْكُتَابِ!  
و سَيَجِيءُ قَوْمٌ بَعْدِي يَرْجِعُونَ بِالْقُرْآنِ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَ الرَّهْبَانِيَّةِ وَ النَّوْحِ،  
لَا يَجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، مَفْتُونَةٌ قُلُوبُهُمْ وَ قُلُوبُ الَّذِينَ يَعْبُدُهُمْ شَأْنُهُمْ.»<sup>۱</sup>

این دو روایت تقریباً یکی است، اما ارتباطی با روایت علی بن ابی حمزه ندارد؛ چون نهی که از «تغنی بالقرآن» در این روایات وجود دارد نهی از ترجیع قرآن به عنوان ترجیع الغناء است، یعنی قرآن را مانند ترجیع و بالا و پایین بردن و گرداندن صدایی که در غناء به کار می‌رود، نخوان! ولی آنچه در روایت ابی حمزه است فقط ترجیع است. این مسئله چه ارتباطی با آن مسئله دارد؟!

اتفاقاً اخیراً جایی شنیدم که قرآن را به همین کیفیت (ترجیع الغناء) خوانده‌اند، مثل اینکه یک تصنیف و یک شعر عاشقانه می‌خوانند! من گفتم: «این اصلاً غناء است و اشکال دارد!» منظور روایت نهی، این نحوه است.

یا من باب مثال در کلیسا وقتی که افراد باهم انجیل می‌خوانند، همه باهم یک صدا را بالا می‌برند و بعد یک دفعه پایین می‌آورند که آدم یک طوری می‌شود! آن بالا و پایین و انخفازی که وجود دارد، این خواندن را به غناء تبدیل می‌کند و خفتی در انسان به وجود می‌آورد که انسان را از آن حالت طبیعی و انسانیت خارج می‌کند. البته در کلیسا همراه با آن صدا، مزامیر و آلات موسیقی و امثال ذلک هم زده می‌شود. بنابراین قدر مسلم این است که منظور امام علیه السلام ترجیع الغناء با آلات موسیقی نیست، چون کسی در اینجا با آلات موسیقی غناء نکرده است؛ بلکه منظور امام کیفیت خود صدا است، یعنی کیفیت خود صدا به نحوی باشد که مانند غناء باشد.

۱. فضائل القرآن، ابی عبید، ص ۸۰. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قرآن را با لحن و آهنگ کلام عرب بخوانید و بر حذر باشید از لحن اهل فسق و اهل کتاب! و همانا پس از من گروهی خواهند آمد که قرآن را به مانند لحن و آهنگ آواز خوانی و رهبانیت و نوحه سرایی می‌خوانند. این قرآن حتی از حنجره هایشان هم تجاوز نخواهد کرد! همانا دل‌های ایشان و نیز آن کسانی که امر ایشان را پسندیده دارند، گمراه و مبتلا است!» (محقق)

پس با توجه به روایاتی که درباره «تغنوا بالقرآن»<sup>۱</sup> داریم و این روایتی که علی بن ابی حمزه نقل کرده است، این مطلب استفاده می‌شود که اصلاً اشکالی که به روایت علی بن ابی حمزه وارد می‌شود، در جای خودش نیست و بین الترجیع و ترجیع الغناء بون<sup>۲</sup> بعید. لذا در روایت علی بن ابی حمزه «ترجیع الغناء» نیامده است. اگر می‌گفت رَجَّعِ الْقُرْآنَ بِتَرْجِيعِ الْغِنَاءِ، در این صورت با روایت نهی، معارض بود و طبعاً این روایت مورد تأمل قرار می‌گرفت؛ اما در متن روایت «رَجَّعِ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ... يُرَجَّعُ فِيهِ تَرْجِيعًا» دارد. ترجیع هم عبارت است از صوت مطرب. همان‌طور که قبلاً نقل کردیم، این منظور ترجیع را به «تدویر صوت» تفسیر و معنا کرده است<sup>۳</sup> منتها تدویری که موجب تحسین لحن است و لحن را نیکو و زیبا می‌کند.

و همان‌طور که قبلاً بیان شد،<sup>۳</sup> مسلم است که غنای اصطلاحی عبارت است از صدایی که از نظر انخفاض و ارتفاع، حال انسان را به حالتی که خروج از طبیعت انسانی است تغییر دهد. حالا اگر این مسئله در اشعار لهو و لعب قرار بگیرد، می‌شود همین غنای در لهو و لعب، و اگر این حالت در اشعار غیر لهو و لعب که دارای معانی عالیه است قرار بگیرد، از نقطه نظر اینکه کیفیت ارتفاع و انخفاض آن مثل همان صوت لهوی است، به آن هم غناء گفته می‌شود.

وقتی امام علیه السلام می‌فرماید: «ترجیع مانند غناء نباشد!» معنایش این است که در قرآن هم این نوع غناء جای دارد، و الاً امام علیه السلام باید می‌فرمود: ترجیع الغناء در اشعار لغوی و لهو و امثال ذلک اشکال دارد، ولی در قرآن اشکال ندارد! قرآن آیات الهی و أحسن الحدیث است و از آیات قرآن دیگر بالاتر نداریم! پس معلوم می‌شود که غناء از نظر لغوی عبارت است از: ترجیع صوت به نحو

۱. تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۵۸؛ جامع الأخبار، ص ۴۹.

۲. لسان العرب، ج ۸، ص ۱۱۵.

۳. رجوع شود به ص ۹۲.

مطلق که موجب حُسن صدا شود. لهذا آن غنائی که در روایات «جواز غناء در قرآن» آمده است به همین معنای لغوی عام حمل می‌شود.

از جهت دیگر آن غناء چون در اشعار لهو و لعب و لغو و امثال ذلک، ریتم خاصی دارد به آن «غناء محرّم» اطلاق می‌شود. یعنی حالت صدا در لحن تغییر می‌کند و این تغییر و تبدل و ترجیع لهوی معمولاً در اشعاری استعمال می‌شود که انسان را به حیوانیت و بهیمیت و امثال ذلک وارد می‌کند. حالا اگر شخصی خواست این لحن را در قرآن یا در اشعار ابن‌فارض هم استعمال و استفاده کند باز هم به آن غناء صدق می‌کند؛ چون از ابزاری استفاده کرده است که در فعل محرّم استفاده می‌شود، نه اینکه از این ابزار می‌شود دو نحوه استفاده کرد: یک استفاده در فعل محرّم و استفاده دیگر در فعل غیر محرّم؛ بلکه این ابزار فقط در اشعار لهوی استعمال می‌شود.

منظور این است که اشکال در خود کیفیت صدایی است که معمولاً در این اشعار است، یعنی آن اشعار به انضمام آن کیفیت، موجب تنزل انسان و تنزل نفس می‌شود؛ و الاً اگر شخص این اشعار عاشقانه را همین‌طور عادی بخواند چه بسا موجب تنزل نفس نشود، بلکه فقط یک شعر بیخود است. بنابراین این نحوه خواندن و ارتفاع و انخفازی که در این وزن قرار می‌گیرد - که در آلات کلاسیک موسیقی وجود دارد - فقط به درد این نوع اشعار می‌خورد.

روی این حساب، از روایاتی که می‌گوید: «يُرْجَعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَ النَّوْحِ وَ الرَّهْبَانِيَّةِ» معلوم می‌شود که منظور پیغمبر از آن غناء قطعاً غنای محلل نیست، بلکه غنای محرّم است که عبارت است از همان کیفیت صدا در اشعار لهو و لعب. به عبارت دیگر باینکه اصل غناء به معنای ترجیع صوت است، ولی به جهت اینکه دو مصداق متباین وجود دارد، پس دو نوع غناء داریم:

یکی ترجیعی است که اصلاً برای اشعار موهن و لغو و لهو و لعب و امثال ذلک ساخته شده است؛

دیگری ترجیعی است که عبارت است از ترجیع و تحسین صوت، ولی کیفیت



آن کیفیت کلاسیک و آن نحوه ترجیع خاصی که برای مجالس لهو و لعب وضع شده است، غنای محرم می‌گویند و اشکال دارد. حالا اگر در قرآن هم این نحوه کلاسیک بیاید، غنای محرم می‌شود!

هم‌چنین قرائت قرآن و خواندن اشعار در دستگاه‌های موسیقی<sup>۱</sup> هم همین‌طور است. یک‌وقت دستگاهی است که اصل آن برای اشعار لهوی درست نشده است، مثل اشعاری که الآن خواننده‌ها می‌خوانند و حتی بر طبق آن هم موسیقی می‌زنند؛ لذا نمی‌توانیم بگوییم که خوانندگی در این دستگاه‌ها [صرف نظر از موسیقی‌اش] غناء است. ولی بعضی از دستگاه‌ها وجود دارد که اصلاً جلف است، یعنی وقتی که در آن دستگاه بخوانند آدم یک‌طوری می‌شود و اصلاً این دستگاه‌ها برای اشعار لهو و لعب

«لا، كما تُنشِدونَ و كما تُرثِيه عندَ قَبْرِه!» قال: فَأَنْشَدْتُهُ:

أَمْرٌ عَلِيٌّ جَدِّتِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ

هم‌چنین درباره نوحه بر امام باقر علیه السلام: *الكافی*، ج ۵، ص ۱۱۷:

«يونس بن يعقوب عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "قال لي أبي: يا جعفر، أوقف لي من مالي كذا وكذا لِنَوَادِبِ تَنْدُبَتِي عَشْرَ سِنِينَ بِمَنَى أَيَّامٍ مَنَى."» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به من فرمود: "ای جعفر، فلان مقدار از مالم را برایم وقف کن که نوحه‌خوان‌ها ده سال برای من در سرزمین منا در ایام (حضور مردم در) منا نوحه بخوانند."»  
*موسوعة الشهيد الأول*، ج ۵، ص ۴۴۰:

«المراثي المنظومة جائزة عندنا لما مرّ [من إنشاد الشعر في نياح المعصوم]، ولأنها نوعٌ من النوح و قد دللنا على جوازها، و قد سوع الأئمة عليهم السلام المراثي و لم يُنكروها.» ترجمه:

«مرثیه‌های منظوم در نزد ما جائز است؛ همان‌طور که گذشت (که در نوحه‌سرایی معصوم، شعر خوانده می‌شد) و به‌خاطر اینکه نوعی از نوحه‌سرایی است که ما جواز آن را مستدل ساختیم، و خود ائمه علیهم السلام نیز مرثیه‌ها را می‌شنیدند ولی منکر آن نمی‌شدند.» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به *وسائل الشيعة*، ج ۱۷، ص ۱۲۵، باب جواز كَسْبِ النَّائِحَةِ بِالْحَقِّ لَا بِالْبَاطِلِ.

۱. *لغت‌نامه دهخدا*: «دستگاه (اصطلاح موسیقی ایرانی): مجموع پیش‌درآمد و درآمد و آواز و رنگ و نواست؛ یک آهنگ کامل موسیقی؛ آوازی که به‌سبب طرز بستن درجات گام آن و فواصل جزء آن، از آوازهای دیگر متمایز باشد.»

و مجالس غناء و امثال ذلک درست شده است؛ لذا این موسیقی های جاز و امثال ذلک و صوت های کذایی که در می آورند و ترانه هایی که می خوانند معلوم است که همه غناء و حرام است، حتی اگر در مورد حضرت فاطمة زهرا و حضرت مهدی علیهما السلام باشد! در این آخر الزمان اصلاً ذوق و سلیقه هم از بین رفته است! اخیراً از رادیو شنیدم که آوازهای چرند و خیلی مزخرف می خوانند! الآن کسانی می خوانند که اصلاً نمی دانیم اینها دیگر چه می خوانند!

بنابراین صدایی که منطبق با این دستگاه های لهوی است اشکال دارد؛ ولی صدایی که منطبق با دستگاهی باشد که مناسب اشعار لهوی نیست اشکالی ندارد. این یک مسئله عرفی است. امام علیه السلام چون همیشه با افراد همراه نیست، لذا می گوید: به این صوتی که عرف می فهمد که برای لهو و لعب است غناء می گوید. حضرت نمی خواهد در هر قضیه ای حکمش را بیان کند و بگوید: به نظر من این چنین است؛ بلکه می گوید: به خودت نگاه کن! آیا این صوت در مجالس لهو و لعب خوانده می شود یا در مجالس ذکر خدا خوانده می شود؟! این مسئله را هر کسی می تواند تشخیص دهد و انسان نمی تواند خودش را گول بزند!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

درس ششم:

## جمع‌بندی دلالت روایات غناء (۱)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بحث راجع به روایاتی بود که ترجیع در آنها به ترجیع غناء و ترجیع غیر غناء تقسیم شده بود. طبق روایتی، ابی‌بصیر از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند: من گاهی اوقات که قرآن می‌خوانم شیطان می‌آید و می‌گوید: می‌خواهی با اهلت و با افرادی که هستند مرئئات و ریا کنی! حضرت فرمودند: «اعتناء نکن! و رَجَّعْ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يُرَجِّعُ فِيهِ تَرْجِيعًا.»<sup>۱</sup>

بیان شد که مرحوم شیخ حرّ عاملی نسبت به این روایت اعتراض کرده‌اند و چون در سند این روایت علی بن ابی‌حمزه وجود دارد، در اصل روایت تشکیک کرده یا اینکه آن را بر تأویلات و توجیهاات غیر متین، حمل و توجیه و تأویل کرده‌اند.<sup>۲</sup> علی‌کل‌حال صحبت در این است که بالأخره یا این روایت را قبول دارید یا ندارید؛ اگر قبول ندارید صریحاً کنار بگذارید و اگر قبول دارید پس چرا می‌گویید که سندش اشکال دارد؟! یکی از مصائب ما این است که اوّل سراغ سند می‌روند و آن را کنار می‌گذارند بعداً می‌گویند بر فرض صحّت، به این مطالب حمل می‌شود!

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

۲. غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۳۱.

این اصلاً صحیح نیست! اگر شما این روایت را قبول دارید آن را توجیه کنید و بگویید که این روایت درست است و توجیه آن این است؛ اما اگر آن را قبول ندارید و می‌گویید که سندش ضعیف است، دیگر چرا تأویل می‌کنید؟! توجیه کردن در اینجا معنا ندارد!<sup>۱</sup> حالا لعل اینکه جواب بدهند: «ما از این نظر توجیه می‌کنیم که لو فرض که شخصی این روایت را قبول کند، با این مسائل توجیه می‌شود.»

اما همان طوری که عرض شد، این «ترجیح» عبارت است از تحسین صوت، و تحسین صوت هم اشکالی ندارد تا نیاز باشد شما در سندش بحث کنید یا قائل به تأویل

۱. *علل الشرایع*، ج ۲، ص ۳۹۵:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا: "لَا تُكْذِبُوا بِحَدِيثِ أَتَاكُمْ بِهِ مُرْجِيٌّ وَلَا قَدَرِيٌّ وَلَا خَارِجِيٌّ نَسَبَهُ إِلَيْنَا، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّه شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فَتُكْذِبُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ!"» ترجمه:

«ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که فرمود: "حدیثی که مرّجئه (از فرقه‌های اهل سنت) یا قدری مسلک (از فرقه‌های اهل سنت) یا خوارج به ما نسبت دهند تکذیب نکنید؛ چراکه شما نمی‌دانید، شاید از مصادیق حق باشد و شما با تکذیب آن خداوند عزّوجلّ را فوق عرشش تکذیب کرده باشید!"»

*ولایت فقیه در حکومت اسلام*، ج ۱، ص ۲۴۶ و ۲۴۸:

«در بحث حجّیت خبر واحد نتیجه به اینجا منتهی می‌شود که مناط عمل به اخبار، وثوق به خبر است - ولو به ضمیمه قرائن خارجیّه و ضمائم مقامیه و شواهد دیگر - اگر انسان به خبری وثوق پیدا کرد می‌تواند به آن عمل کند؛ و اگر نه، نمی‌تواند عمل نماید...»

در مقابل خبر فاسق نمی‌توانیم ساکت بنشینیم و بگوییم که فلان خبر ضعیف است، یا فلانی فاسق است و نباید به خبرش عمل کنیم؛ بلکه باید آن را دنبال کنیم و ببینیم آیا شواهدی از کتاب و سنت و یا قرائنی از روایات دیگر وجود دارد که مُعاضد آن باشد؟ آیا اصحاب بر طبق آن عمل نموده و به آن استشهاد کرده‌اند تا براساس عمل آنها شهرت روایتی یا فتوایی پیدا نموده باشد یا نه؟ اگر پیدا شده است باید عمل کنیم، و الاّ جائز نیست؛ زیرا ممکن است اتفاقاً همین خبری را که فاسق آورده است صحیح و مطابق با واقع باشد و اگر ما به آن عمل نکنیم در مفسده واقع شویم. پس تحقیق و تبیین و تثبّت در خبر فاسق ضرورت دارد، تا مطلب روشن شده و به قبول یا ردّ آن مُنجر گردد.»

هم‌چنین رجوع شود به *رسالة اجتهاد و تقلید*، ص ۱۹۴، تعلیقه، و ص ۲۴۵، تعلیقه.

شوید. تحسین صوت، مستحسن است و هیچ ارتباطی با غناء ندارد؛ همان طوری که سایر روایات بر این مسئله دلالت می‌کند، از جمله:

إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِلُحُونِ الْعَرَبِ وَ أَصْوَاتِهَا، وَ إِيَّاكُمْ وَ لُحُونَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَ أَهْلِ الْكِتَابِ!<sup>۱</sup>

تمام اینها حکایت از این می‌کند که «نفس ترجیع» و «قرائت قرآن با ترجیع» هیچ‌گونه اشکالی بر آن مترتب نیست.

همان‌طور که قبلاً بیان شد و اینجا هم چند مورد از این روایات می‌آید، صحبت در این است که به غنائی که به معنای ارتفاع و انخفاض و تدویر صوت در حلق و دهان و فم به نحوی که مناسب با مجالس لهو و لعب باشد، غنای مصطلح می‌گویند. این آن چیزی است که از معانی روایات به دست می‌آید.

هم‌چنین می‌دانیم غنای اصطلاحی در مورد قرائت قرآن، منهی است، در حالی که - همان‌طور که قبلاً بیان شد - یک شخص قرآن را با دف یا مزامیر یا آلات موسیقی نمی‌خواند! پس منظور از اینکه می‌فرماید:

إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَانَ الْعَرَبِ وَ أَصْوَاتِهَا، وَ إِيَّاكُمْ وَ لُحُونَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَ أَهْلِ الْكِبَابِرِ! فَإِنَّهُ سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَ النَّوْحِ وَ الرَّهْبَانِيَّةِ! لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ! قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَ قُلُوبٌ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ!<sup>۲</sup>

کیفیت لحن است، نه اینکه منظور انضمام قرائت با آلات موسیقی باشد؛ این مطلب قطعاً مورد نظر نبوده است! هم‌چنین حضرت در اینجا نفس ترجیع را مانع نمی‌دانند، بلکه «ترجیع الغناء» را منع می‌کنند. پس ترجیع به غناء درباره قرآن، منهی و حرام است و تعبیر «إيَّاكم» دلالت بر نهی و حرمت می‌کند.

اما صحبت در این است که آیا نفس ترجیع غناء حرام است یا نه؟ چون ممکن

۱. رجوع شود به فضائل القرآن، ابی عبید، ص ۸۰.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

است بگوییم: نفس ترجیع غناء حرام نیست، بلکه قرآن را به این کیفیت خواندن، اهانت تلقی می‌شود و حرام است؛ مثلاً اینکه انسان قرآن را روی زمین بگذارد و بخواند، که قرآن را روی زمین گذاشتن اهانت به قرآن است؛ یا اینکه انسان پای خود را به سمت قرآن دراز کند و بعد قرآن بخواند که این هم حرام است. اما اگر شما به همین نحو، کتاب شعر سعدی را بگذارید و پای خودتان را دراز کنید و بعد یک غزل از آن را بخوانید، اشکالی ندارد و حرام نیست.

به عبارت دیگر ممکن است بگوییم که در روایت از ترجیع غناء در قرآن نهی شده است، ولی نفس ترجیع غناء حرام نیست؛ یعنی این کیفیت خواندن چون مناسب با مجالس لهو و لعب است، در مورد قرآن اهانت تلقی می‌شود، نه اینکه این حرمت در نفس قرآن خواندن خوابیده باشد؛ یعنی حرمت آن حرمت ذاتیه نیست، بلکه حرمت تبعی است و از نقطه نظر اهانت به قرآن، حرام می‌باشد.<sup>۱</sup>

تأیید بر حرمت غناء روایتی در تهذیب الأحکام است که راوی از حضرت سؤال می‌کند:

[عن سعید بن محمد الطاطری] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألتُه عن بيع الجوارى المغنّيات فقال: «شراؤهنَّ وبيعهنَّ حرامٌ و تعلیمهنَّ كفرٌ و استماعهنَّ نفاقٌ».<sup>۲</sup>

«حضرت می‌فرماید: «شراء جاریه مغنیه، حرام است و تعلیمش کفر است و استماعش هم نفاق است!»»

این قدر راجع به این قضیه تأکید شده است! یا اینکه در تهذیب الأحکام نقل می‌فرماید:

[عن نصر بن قابوس، قال:] سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «المغنّية»

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون آداب تلاوت قرآن رجوع شود به مطلع انوار، ج ۴، ص ۳۲۲؛

نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۶۰ و ۳۰۶.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۶.

مَلْعُونَةٌ، مَلْعُونٌ مِّنْ أَكَلٍ مِّنْ كَسْبِهَا.<sup>۱</sup>

یا روایت دیگر:

[عن أبي عبد الله عليه السلام قال]: «الغِنَاءُ عَشْرُ النِّفَاقِ.»<sup>۲</sup>

«امام صادق علیه السلام فرمود: "غناء و آوازخوانی یک دهم نفاق است!"»

یا روایت دیگر:

[عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَ

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ!]] وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ

لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.<sup>۳</sup>

یا روایت دیگر:

[عن يونس قال: سَأَلْتُ الْخُرَّاسَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قُلْتُ: إِنَّ الْعَبَّاسِيَّ ذَكَرَ أَنَّكَ

تُرَخِّصُ فِي الْغِنَاءِ!! فَقَالَ: «كَذَبَ الزُّنْدِيقُ، مَا هُكَذَا قُلْتُ لَهُ! سَأَلَنِي عَنِ الْغِنَاءِ،

فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنِ الْغِنَاءِ، فَقَالَ: «يَا فُلَانُ،

۱. همان، ص ۳۵۷. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: "زن آوازه‌خوان مورد لعنت خداوند است، و هر کس که از درآمد او بخورد (و ارتزاق نماید) نیز مورد لعنت است!"» (محقق)

۲. الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۰. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱، با تعبیر دیگر:

«عنه عن محمد بن علي عن أبي جميلة عن أبي أسامة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "الغِنَاءُ عَشْرُ النِّفَاقِ."» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "غناء و آوازخوانی لانه نفاق است."» (محقق)

۳. سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

۴. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱. ترجمه:

«محمد بن مسلم گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام را که می‌فرمود: "غناء از آن چیزهایی است که خدا بر آن وعده آتش داده است!" سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد: ﴿و بعضی از مردم، کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را بدون علم و آگاهی از راه خدا برکنار دارند و آیات قرآن را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند. به تحقیق برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود﴾.» (محقق)

إِذَا مَيَّزَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَأَنَّى يَكُونُ الْغِنَاءُ؟“ فَقَالَ: مَعَ الْبَاطِلِ. فَقَالَ: “قَدْ حَكَمْتَ!“<sup>۱</sup>

«حضرت امام رضا علیه السلام به آن شخص می فرماید: [”اگر خداوند حق را از باطل جدا سازد، غناء در کدام سمت خواهد بود؟“] آن شخص می گوید: البته غناء در قسم باطل است.»

تا اینجا به دست آمد که بیع جاریه مغنیه حرام است؛ اما روایت دیگری داریم که می فرماید:

[عن أبي بصيرٍ قال: قال أبو عبد الله عليه السلام]: «أَجْرُ الْمُغَنِّيَةِ الَّتِي تُزْفُّ الْعَرَائِسَ لَيْسَ بِهَ بَأْسٍ؛ لَيْسَتْ بِالَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ.»<sup>۲</sup>

«اجرت مغنیه ای که برای مجالس عروسی می خواند اشکالی ندارد؛ اما مغنیه ای که مردان بر او داخل می شوند (همان طوری که در آن زمان، مجالس مختلط زن و مرد برقرار بود) اشکال دارد.»

بسیار خوب، اگر قرار باشد ارتفاع و انخفاض صوت به این شکل و خود غناء فی حد نفسه حرام باشد چه فرقی بین مجلس عروسی و مجلس غیر عروسی وجود دارد؟! چون در مجلس عروسی قرآن نمی خوانند، بلکه مطالبی می خوانند و کف و دست می زنند و مطابق با آن مجالس عمل می کنند!<sup>۳</sup> مگر شرب خمر حرام نیست؟ آیا

۱. همان، ص ۴۳۵. ترجمه:

«یونس گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: عباسی گفته است که شما نسبت به غناء اجازه می دهید! حضرت فرمود: ”زندیق دروغ می گوید، من این طور نگفتم! از من راجع به غناء پرسید، من به او گفتم: شخصی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و از حضرت راجع به غناء سؤال کرد، حضرت در پاسخ فرمودند: ای فلانی، اگر خداوند حق را از باطل جدا سازد، غناء در کدام سمت خواهد بود؟ آن شخص عرض کرد: همراه با باطل خواهد بود! حضرت فرمود: به حق حکم کردی!“» (محقق)

۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۷.

۳. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۵.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ أَتَاهُ فَقَالَ: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَرَدَّتْ الْمَدِينَةَ»

می‌توانیم بگوییم شرب خمر در مجلس عروسی مباح است و در مجلس غیر عروسی حرام است؟! مثل اینکه اگر موسیقی در جمهوری اسلامی زده شود حلال است؛ اما اگر در کشور دیگری مثل پاکستان و یا در خود مکه و مسجد الحرام زده شود حرام می‌شود، چون آنجا حکومت اسلامی نیست! اینها احکامی است که ما ادله آن را نفهمیدیم!

روایت دیگر از امام باقر علیه السلام است که می‌فرمایند:

[عن أبي بصيرٍ قال:] سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ كَسْبِ الْمُغَنِّيَاتِ فَقَالَ:

«الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ حَرَامٌ، وَ الَّتِي تُدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِهَ بَأْسٍ.»<sup>۲</sup>

یعنی آن غنائی که در مجلس لهُو و لعبی باشد که رجال و مردان در آن داخل می‌شوند حرام می‌شود! پس امام علیه السلام نگفته است که آن زن لحن خود را در مجلس اعراس عوض کند، بلکه لحن یکی است، یعنی یک شعر و یک غزل است که اگر همراه با رجال باشد حرام می‌شود و اگر همین غزل و قصیده در مجلس عروسی باشد

﴿ فَتَزَلُّ عَلَى رَجُلٍ أَعْرَفُهُ وَ لَا أَعْرَفُهُ بِشَيْءٍ مِنَ اللّٰهُوَ فَإِذَا جَمِيعُ الْمَلَاهِي عِنْدَهُ! وَ قَدْ وَقَعْتُ فِي أَمْرٍ مَا وَقَعْتُ فِي مِثْلِهِ! فَقَالَ لَهُ: "أَحْسِنِ جَوَارَ الْقَوْمِ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ عِنْدِهِمْ!" فَقَالَ: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا تَرَى فِي هَذَا الشَّأْنِ؟ قَالَ: "أَمَّا الْقَيْنَةُ الَّتِي تُتَّخَذُ هُنَا فَحَرَامٌ، وَأَمَّا مَا كَانَ فِي الْعُرْسِ وَ أَشْبَاهِهِ فَلَا بَأْسَ بِهِ."﴾ ترجمه: «مردی از شیعیان امام باقر علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا، به مدینه آمدم و بر فردی که او را می‌شناختم وارد شدم و او را مرتبط با هیچ‌گونه لهُوی نمی‌شناختم اما دیدم که همه انواع وسایل لهُو نزد او است! و در حالتی گرفتار شدم که تاکنون چنین برایم اتفاق نیفتاده بود. حضرت به او فرمود: "با قوم هم‌صحبتی نیکو باش تا اینکه از نزد آنها بروی!" گفت: ای فرزند رسول خدا، در این باره نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: "اما کنیز خواننده‌ای که برای این کار می‌گیرند حرام است، و اما آنچه در عروسی و مانند آن است اشکالی ندارد."» (محقق)

۱. دانشنامه آیه‌الله خمینی، ج ۷، ص ۵۱۳. روزنامه کیهان، تاریخ ۱۱/۰۲/۱۳۷۰.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۹. ترجمه:

«ابوبصیر گوید: از امام باقر علیه السلام درباره اجرت و مزد زنان آوازه‌خوان سؤال کردم، حضرت فرمود: "مزد آن زن آوازه‌خوانی که مردان بر او وارد شوند حرام است؛ ولی اگر برای عروسی‌ها او را دعوت می‌کنند اشکالی ندارد."» (محقق)

حلال می‌شود. پس معلوم است که نفسِ غناء حرام نیست؛ یعنی غناء به نحوی که ارتفاع و انخفاض صوت باشد، حرام نیست.

دلیل بر این مطلب این است که در کتاب *من لا یحضره الفقیه* می‌فرماید:  
و سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ شِرَاءِ جَارِيَةٍ لَهَا صَوْتُ، فَقَالَ:  
«مَا عَلَيْكَ لَوْ اشْتَرَيْتَهَا فَذَكَرْتَكَ الْجَنَّةَ؟!»<sup>۱</sup>

[شخصی درباره خریدن کنیز خوش صدا و آوازه‌خوان از امام سجاد علیه السلام سؤال کرد،] حضرت می‌فرماید: «چه اشکالی دارد که آن را بخری و با صدای خود، شما را به بهشت متوجه کند؟!»

که منظور همان جاریه مغنیه است، نه جاریه غیر مغنیه؛ و الا پیرزن را که آدم نمی‌خرد تا برای او بخواند؛ آن به درد هیچ چیزی نمی‌خورد! بلکه جاریه مغنیه‌ای را می‌خرد که صدا دارد و طبعاً بایستی سن او زیاد نباشد.

چرا صدا این طور است؟ همان طوری که بیان شد،<sup>۲</sup> به جهت اینکه صدا تأثیر خاصی در تلطیف روح و نفس دارد.

همچنین در کافی روایتی از امام باقر علیه السلام است که می‌فرماید:  
و رَجَّعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ! فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يَرْجَعُ فِيهِ  
تَرْجِيْعًا.<sup>۳</sup>

و روایات دیگری مربوط به ألحان عرب و امثال ذلک است<sup>۴</sup> که سابقاً بیان شد. از طرفی [همان طور که گذشت،<sup>۵</sup> نسبت به کسی که صدای مغنیه همسایه‌اش را استماع می‌کرد] روایت داریم:

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۰.

۲. رجوع شود به ص ۹۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

۴. همان، ص ۶۱۴.

۵. رجوع شود به ص ۶۲.

توبه کن و دیگر استماع نکن!<sup>۱</sup>

این نهی به خاطر زن بودن نیست! حضرت فرمودند: به خاطر زن بودن این کار را بکنید؛ بلکه فرمودند: به خاطر غناء بودن. حالا اگر مردی هم شروع به خواندن می‌کرد همین اشکال را داشت؛ لذا از نظر غناء بودن مورد نظر است، نه از نظر اینکه صوت زن است. اینکه انسان صدای زن را بشنود، از باب ریه اشکال دارد و موجب کدورت و امثال ذلک است؛ و إلا شنیدن صدای عادی زن اشکالی ندارد. انسان با زن‌ها هم صحبت می‌کند و آنها می‌آیند و از انسان مسئله می‌پرسند؛ این اشکالی ندارد. اما وقتی صدای زن به خواندن بلند شود، از باب ریه موجب حرمت است.<sup>۲</sup> لذا بحث آن روایت، راجع به غناء است، نه راجع به زن.

پس در اینجا دو دسته روایت داریم:

یک دسته روایاتی که غناء را به طور کلی حرام و نفاق<sup>۳</sup> و «مَّا وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ»<sup>۴</sup>

و امثال ذلک می‌داند.

دسته دوم روایاتی که همین غناء را در مجلس عروسی مباح می‌داند؛<sup>۵</sup> چون

مغنیه در آن مجلس غناء می‌کند، نه اینکه همین‌طور برود بنشیند و صدای «اُ»

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (طهران)، جلسه ۱۲:

«زن و مرد مثل دو قطب مثبت و منفی مغناطیس آهن ربا هستند و همدیگر را جذب می‌کنند. این سیر طبیعی مسئله هست و آنچه می‌بینیم هم مؤید این مدعا است... امکان ندارد یک مرد با یک زن صحبت کند در حالتی که در نفس او خلجان پیدا نشود! چطور ممکن است در نفس او خطوری پیدا نشود؟! همین که در نفس او خطوری کرد اثرش را می‌گذارد و هیچ شکی هم ندارد! چون نفس زن لطیف‌تر از نفس مرد است، پس در این مسابقه باخته و در این معامله ضرر کرده است، چون لطیف است و آن مرد غلبه می‌کند... خداوند استعداد و ظرفیت و نفس زن را طوری قرار داده است که باید این استعداد را در شرایط مناسب پروراند. آن شرایط مناسب عبارت است از عدم ارتباط با مرد.»

۳ و ۴. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

۵. همان، ج ۵، ص ۱۱۹: تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۷.

دریباورد! لابد شعرهایی هم می‌خواند که معنای آن مناسب غناء است! بنابراین از اینجا استفاده می‌کنیم که حرمت ذاتی بر ترجیع و انخفاض و ارتفاع صوت تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه آن چیزی حرمت پیدا می‌کند که متعلق به آن ترجیع است و عبارت است از ضمّ ضمیمه و آثاری که مترتب بر تقارن به قرائنی باشد: یکی از آن قرائن مناسبت با مجلس لهو و لعب است؛ یکی از آن قرائن، وجود ریه می‌باشد در جایی که زن مغنیّه بخواند؛ یکی از آن قرائن در مجلسی است که موسیقی و آلات موسیقی زده شود.

اما آیا خود غناء فی حدّ نفسه و خود ترجیع، موجب حرمت است یا نه؟ می‌گوییم خود نفس غناء و ترجیع صوت، حرمت ذاتیه ندارد. بله، همان طوری که سابقاً بیان کردیم<sup>۱</sup> اگر آن کیفیت صوت که مناسب با مجلس لهو و لعب است در وجود و نفس انسان کدورت و ظلمتی ایجاد کند، از این نقطه نظر دارای اشکال می‌شود؛ مثلاً اشعاری را با ریتم و ارتفاع و انخفاض و کیفیت خاصی می‌خوانند که مناسب با اشعار لهو و لعب باشد، یعنی وزن این اشعار هم موجب نوعی حالت نفسانی خواهد شد که انسان را به کدورت و امثال ذلک می‌کشاند و از این نقطه نظر دارای اشکال خواهد بود.

حالا چرا در روایت می‌گوید: «نباید در قرآن، غناء باشد»<sup>۲</sup>؟ این مسئله به خاطر این نیست که خود غناء فی حدّ نفسه حرمت ذاتی دارد، بلکه به خاطر این است که این نحوه خواندن چون با اشعاری مناسبت دارد که در مجالس عروسی یا در مجالس لهو و لعب خوانده می‌شود، از این نقطه نظر تشبّه قرائت قرآن به آن کیفیت، اهانت به قرآن تلقی می‌شود و لعلّ اینکه خودش از این نقطه نظر موجب کدورت هم بشود. البتّه اقوال در این مسئله نقل خواهد شد.

۱. ص ۷۰ و ۸۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

بنابراین آنچه از مجموع روایات نسبت به مسئله غناء به دست می‌آید این است که غناء دارای دو معنا است:

**معنای اول** که معنای کلی و لغوی است: غناء صدایی است که در آن ترجیع و تدویری باشد که موجب تحسین است. این غناء بلاشک و بلاشبهه اشکالی ندارد و حلال است. تمام روایاتی که می‌فرماید: «تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ» یا «رَجِّعْ بِالْقُرْآنِ تَرْجِيعًا» به این نحوه از غنائی برمی‌گردد که آن زیروبم صدا و ارتفاع و انخفاض و تدویر فقط موجب تحسین لحن است و اضافه بر تحسین لحن، اثر ظلمانی و کدورتی در نفس ایجاد نمی‌کند. این نحوه غناء به‌طور کلی به «تحسین صوت» گفته می‌شود و به مجالس عروسی و امثال ذلک اختصاص ندارد. لذا منظور از غنائی که در روایات، قرآن را بر آن حمل می‌کنند این غناء است، یعنی غنائی که محلل است و در آن ترجیع و تحسین وجود دارد و ریتم و کیفیت ارتفاع و انخفاض آن با مجالس لهو و لعب منافات دارد.

**معنای دوم از غناء**، غنائی است که اختصاص به مجالس لهو و لعب و مجالس عروسی دارد؛ منتها خود این غناء اگر موجب کدورت نفسانی و خروج از طبیعت انسانی به شهوانی و بهیمیت شود - همان‌طور که بسیاری از بزرگان این‌طور تفسیر کرده‌اند<sup>۱</sup> - فی حدّ نفسه و فی حدّ ذاته حرام می‌شود ولو اینکه مقترن با آلات موسیقی هم نباشد. اگر این غناء در مجالس لهو و لعب استعمال شود در این صورت هم حرام است، چون مقترن با مجالس لهو و لعب است و قطعاً کدورت خواهد آورد، ولو اینکه خود این غناء فی حدّ نفسه موجب این مطلب نشود؛ یعنی حتی اگر این غناء با آلات موسیقی زده نشود و آن اثر را نداشته باشد، ولی بالأخره چون در مجلس لهو و لعب گاهی با آلاتی زده می‌شد که در آن زمان مصطلح شده بود، این موجب حرمت است.

۱. رجوع شود به *إرشاد الأذهان*، ج ۲، ص ۱۵۶؛ *جامع المقاصد*، ج ۴، ص ۲۳؛ *معالم الدین فی*

*فقه آل یاسین*، ج ۲، ص ۳۸۸.

در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام به واسطه گسترش فساد در بغداد و شهرهای دیگری که عاصمه مسلمان بود، و تشکیل مجالس لهو و لعب و شیوع آن در منازل ع دیده و در جاهای دیگر، غناء به غنائی مصطلح شد که مقتربان با مجالس موسیقی و دخول رجال بر زن‌ها باشد.<sup>۱</sup> روایاتی هم که دلالت بر حرمت می‌کند، این

۱. تاریخ التمدن الإسلامی، جرجی زیدان، ج ۵، ص ۵۵۳ و ۵۵۶:

«و لما تولى الخلافة اصحابُ اللّهُوِ والقَصْفِ أخذَ الغناءُ في الانتشار، و أوّلُ مَنْ أباحَهُ و نَشَطَ أهلهُ يزيدُ بنُ معاوية؛ ففي أيامِ هذا (سنة ۶۰ - ۶۴ الهجرية القمريّة) ظهرَ الغناءُ في مكة و استعملت المَلاهي لِأنه كان صاحبَ لهوٍ و طَرَب، و تَفَشَى الغناءُ الجَديدُ في الحجاز و لاسيما المدينة. و مازال محصوراً فيها تقريباً حتّى أفضت الخلافةُ إلى الوليد بن يزيد بن عبد الملك (سنة ۱۲۵ - ۱۲۶ الهجرية) و كان صاحبَ شراب و لهوٍ مع تَهَتُّك و خِلاعة، فَبَعثَ إلى المدينة في استقدامِ المُغَنِّينَ إليه في دمشق فأخذ الغناءُ في الانتشار في بلادِ الإسلام من ذلك الحين...»

و المَرَجِعُ في ذلك إلى الخلفاء و الأمراء، لِأنّ الناسَ على دينِ مُلوکهم و لاسيما في الحكم المطلق، فإذا أحبّ الخليفةُ الغناءَ أحبّه رجالُ دولته. فراجت بضاعته و كثر المغنون و المغنّيات حتّى اشتغل الخلفاء و أهلهم به و تعلّموا الضربَ على آلاته.

و أوّل مَنْ دُونت صنعته به عمُرُ بنُ عبد العزيز في أيام إمارته على الحجاز، ثمّ الوليدُ بنُ يزيد و له أصواتٌ اشتهرت عندهم، و اشتغل جماعةٌ من خلفاء بنی العباس بصناعة الألحان و التلحين، أشهرهم الواثق و المُتَصر و المُعَتِّز و المعتمد و المعتضد. أمّا أبناءُ الخلفاء فأوّل مَنْ دُونت صنعته فيه إبراهيم بن المهدي و أبو عيسى بن الرشيد و عبد الله بن موسى الهادي و عبد الله بن محمد الأمين و أبو عيسى بن المتوكل و عبد الله بن المعتز و غيرهم. فقس على ذلك ما كان في زمن بنی أمية، و لاسيما في عصر الاضمحلال، حتّى كانوا يَحْمِلون المُغَنِّينَ و آلاتهم في أسفارهم ولو إلى القتال! فقد وجدوا في مُعسكرهم لما ظفر به العباسيون بنواحي إصبهان (سنة ۱۳۱ الهجرية) ما لا يُحصي من البرابط و الطنابير و المزامير. ترجمه:

«وقتی اهل لهو و لعب، خلافت را به دست گرفتند کم کم غناء در میان مردم رواج یافت. اولین کسی که غناء را مباح کرد و اهل غناء را نشاط و سر و سامانی داد، يزيد بن معاویه بود، به گونه‌ای که در ایام خلافت او (سنة ۶۰ الی ۶۴ هجری قمری) غناء در مکه ظاهر شد و آلات لهو و لعب مورد استفاده مردم قرار گرفت، زیرا او (به عنوان خلیفه مسلمان) اهل لهو و لعب و طرب و خوش گذرانی بود. این غناء به عنوان پدیده‌ای نوظهور در حجاز و به خصوص در مدینه انتشار یافت. در ابتدا غناء

﴿ به حجاز محصور بود تا اینکه خلافت به ولید بن یزید بن عبدالملک (سنه ۱۲۵-۱۲۶ ه.ق) رسید. ولید مردی میگسار و عیاش بود و بی پرده و بی مبالات بدین مسائل مبادرت می کرد. او گروهی را فرستاد تا آوازه خوانان را از مدینه به دمشق آورند. بنابراین از این زمان بود که کم کم غناء در بلاد اسلام انتشار یافت... .

و علت رواج غناء و آلات لهو و لعب در میان مردم، خلفا و حاکمان بودند؛ زیرا "مردم بر دین حاکمان خویشند." خصوصاً در حکومت مطلقه و دیکتاتوری. وقتی که خلیفه غناء را دوست داشته باشد رجال حکومتش نیز آن را دوست خواهند داشت. بنابراین صنعت غناء و آلات لهو و لعب میان مردم رواج یافت و مردان و زنان آوازه خوان بسیار شدند تا آنجا که خلفا و خانواده آنان نیز به این آلات اشتغال یافتند و نوازندگی با آنها را آموختند.

عمر بن عبدالعزیز اولین کسی بود که به صنعت نوازندگی در زمان فرمانروایی خود بر حجاز پرداخت و پس از او ولید بن یزید بدین مسئله مبادرت نمود و برای او آوازهایی بود که در میان آنان مشهور گشت، و نیز برخی دیگر از خلفای بنی عباس به صنعت الحان و لحن سازی مشغول گشتند که مشهورترین آنان واثق، منتصر، معتز، معتمد و معتضد عباسی بودند. و فرزندان خلفا نیز نوازندگی و غناء می دانستند. اولین آنان ابراهیم بن مهدی بود سپس ابو عیسی بن [هارون] الرشید و عبدالله بن موسی الهادی و عبدالله بن محمد الامین و ابو عیسی فرزند متوکل و عبدالله فرزند معتز و غیر آنان بودند.

این شیوه در زمان بنی امیه نیز به همین صورت بود خصوصاً در عصر اضمحلال! تاجایی که آوازه خوانان و آلات و ادوات نوازندگی آنان را در سفرهای خود حتی در جنگها با خود می بردند تا آنجا که چون بنی عباس در سال ۱۳۱ هجری در نواحی اصفهان بر آنان پیروز شدند، در اردوگاه لشکر آنان به مقدار بی شماری از آلات موسیقی از بربط (عود) و تنبور و مزمار (نی) یافتند. (محقق) تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۴۰:

«و ما زالت صناعة الغناء تتدرج إلى أن كملت أيام بنی العباس عند ابراهیم بن المهدی و ابراهیم الموصلی و ابنه إسحاق و ابنه حماد. و كان من ذلك في دولتهم ببغداد ما تبعه الحديث بعده به و بمجالسه لهذا العهد، و أمعنوا في اللهو و اللعب، و اتخذت آلات الرقص في الملبس و القصبان و الأشعار التي يترنم بها عليه. و جعل صنفا وحده... و كثر ذلك ببغداد و أمصار العراق و انتشر منها إلى غيرها.» ترجمه:

«همواره صنعت غناء پیش می رفت تا اینکه در زمان بنی عباس نزد ابراهیم بن مهدی و ابراهیم موصلی و فرزندش اسحاق و فرزندش حماد، به اوج خود رسید تاجایی که خبر و قصه های غناء و مجالس ایشان در دولتشان که در بغداد بود حتی به زمان ما رسیده است! و در لهو و لعب و استفاده ﴿

نوع غناء را بیان می‌کند.

اما اینکه انسان مغنیه‌ای خریداری کند که برای او غناء کند، ما حرمتی را از این روایات استفاده نکردیم. یا اینکه اگر مغنیه در مجالس عروسی بدون آلات موسیقی غناء کند، صریح روایت بر حلیت آن وجود دارد حتی اگر با حالت لهو و لعب بخوانند! همان‌طور که می‌دانیم زن‌هایی که در مجالس عروسی می‌خوانند، به کیفیت خاصی می‌خوانند؛ لذا این‌طور به نظر می‌رسد کأن آن رحمت خداوند که به آن مجلس عروسی تعلق گرفته است، موجب زوال کدورتی است که از این لحن و کیفیت خواندن پیدا می‌شود. اگر آن مغنیه به همین کیفیت در خارج از آن مجلس عروسی بخواند، شاید شخص متأثر شود و تکدر نفسانی پیدا کند؛ اما در خصوص مجلس عروسی به خاطر نزول رحمتی که در این مجلس وجود دارد، این جهت کدورت رفع می‌شود. کأن این حکم منة علی العباد در اینجا مطرح می‌باشد.

بنابراین غنائی که به واسطه ارتفاع و انخفاض موجب تکدر نفسانی شود قطعاً حرام می‌شود؛ اما اگر آن غناء موجب تکدر نفسانی نشود ولو اینکه آن ارتفاع و انخفاض را داشته باشد، دیگر حرام نیست.

اما همین غنائی که فی حد نفسه موجب تکدر نمی‌شود، در قرآن حرام می‌شود؛ ولی نه به خاطر حرمت غناء، بلکه به خاطر آن جنبه اهانت و تشابه و سستی؛ برای اینکه خود قرآن اصلاً به این نحو نیامده است، لذا اینکه ما آن را داخل در این قسم قرار دهیم نوعی اهانت به کلام خدا تلقی شود، لذا از این نقطه نظر دارای اشکال می‌شود.

همین‌طور اگر اشعاری راجع به ائمه اطهار یا حضرت زهرا علیهم السلام در

---

﴿ از آلات رقص از لباس‌ها و سازها و اشعاری که به همراه آن می‌خواندند، کار را به نهایت رساندند... و این منش در بغداد و بلاد عراق بسیار گشت و از آنجا به دیگر بلاد رفته و رواج یافت.﴾ (محقق)

مجلس عروسی با همین لحن و کیفیت خوانده شود اشکالی ندارد؛ اما در مجالس مربوط به ائمه، هنوز برای من شبهه است. این مجالس نوعی تقدّس خاصی باید داشته باشد و نمی‌شود در آن به این نحوه عمل شود.<sup>۱</sup>

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۱، ص ۱۲۷، تعلیقه:

«در مجلس اهل بیت از کف زدن خودداری شود و به جای آن به ذکر صلوات پرداخته شود، و از انشاء اشعار سبک و موهون و چه بسا موهین خودداری گردد و متانت و وقار لازم مجلس اهل بیت علیهم السلام پیوسته مدنظر قرار گیرد. و لذا خانم‌ها باید از لباس وزین در این مجالس استفاده کنند و از پوشش نامناسب خودداری کنند. و [در مداحی] از تقلید مداحان فاقد صلاحیت در طرز انشاء شعر و نوحه سرایی و اقامه عزا پرهیز گردد.»

سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: مداحی‌های عربی که در استودیو خوانده شده است تا چه حد جزء موسیقی حساب نمی‌شوند؟ مثلاً در حین خواندن دست می‌زنند، یا مثلاً شعرش خیلی زیبا است، اما با لحنی است که روی روح آدم تأثیر می‌گذارد. لطفاً محدوده آن را تعیین کنید.»

جواب: صرف مداحی گرچه با دست زدن باشد و با صوت ملیح بدون استفاده از آلات موسیقی باشد اشکال ندارد.»



درس هفتم و هشتم:

## جمع‌بندی دلالت روایات غناء (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایاتی در مورد ترجیع به قرآن بیان شد. در اینجا روایت دیگری است که صحیح بخاری و صحیح مسلم از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیان کرده‌اند که فرمودند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ.<sup>۱</sup>

این روایت را قبلاً از رسول خدا از کتاب *وسائل الشيعة* مرحوم شیخ حرّ عاملی نقل کردیم.<sup>۲</sup> روایت دیگر می‌فرماید:

مَا أَذِنَ اللَّهُ لِبَشَرٍ إِذْنَهُ لِنَبِيِّ، حُسْنِ التَّرْتُّمِ بِالْقُرْآنِ.<sup>۳</sup>

یا در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل می‌کند:

سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ شِرَاءِ جَارِيَةٍ لَهَا صَوْتٌ، فَقَالَ: «مَا

---

۱. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۰۹؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۲. ترجمه:

«از ما نیست کسی که قرآن را با صدای زیبا نخواند.» (محقق)

۲. وسائل الشيعة، ج ۴، ص ۲۷۳.

۳. رجوع شود به شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۳؛ المجازات النبویه، ص ۲۲۰؛

شرح أصول الكافي، مولیٰ صالح مازندرانی، ج ۱۱، ص ۴۰؛ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۱۴؛

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۲. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه‌السلام: "خداوند به چیزی مانند خوش‌صدایی و گردانیدن صدا در قرائت قرآن،

به پیامبری اذن نداده است."» (محقق)

عَلَيْكَ لَوْ اشْتَرَيْتَهَا فَذَكَرْتَكَ الْجَنَّةَ؟!<sup>۱</sup>

معنای «لها صوت» یعنی همان مغنیه! خود مرحوم صدوق در اینجا بیانی دارد و می‌فرماید: یعنی بقراءة القرآن و الزُّهد و الفضائل التي ليست بغناء؛ فأما الغناء فمَحْظُورٌ!<sup>۲</sup> البته در مطلب ایشان جای ایراد و اشکال است: آن کسی که جاریه‌ای می‌خرد، اگر چه ممکن است که برای قرائت قرآن و امثال ذلک بخرد، ولی همان‌طور هم ممکن است برای خواندن شعر بخرد. چه اشکالی دارد که جاریه‌ای با غنای خود و با اشعاری که دارد مصداق «فَذَكَرْتَكَ الْجَنَّةَ» باشد؟! این مطلب با آن غناء منافاتی ندارد!

هم‌چنین وقتی اشکالی ندارد که جاریه‌ای در مجلس عروسی شرکت کند و بخواند، به طریق اولی اگر این جاریه، زن یا کنیز انسان باشد اشکالی نخواهد داشت! چون در تفصیلی که نسبت به کیفیت ترجیع بیان شد گفتیم که خود لحن صدا و صدای قشنگ همراه با ترجیع [غیر غناء] اشکالی ندارد؛ ولی کیفیت ترجیع غناء کدورتی دارد که مخصوص به مجالس غناء است، یعنی علاوه بر اینکه خود این مجلس غناء مجلس لهو است، آن کیفیت صدای غناء هم صارف به جنبه حیوانیت و ظلمانی است. اما همین کیفیت صدا در مجلس عروسی استثناء می‌شود.<sup>۳</sup> بنابراین وقتی اشکالی نداشته باشد که زن در مجلس عروسی بخواند در حالی که زن‌های غریبه (غیر از شوهرش) در آنجا هستند، به طریق اولی در جایی که زن برای شوهر بخواند حلال است.

حتی همین مسئله درباره رقص در مجالس هم مطرح است؛ یعنی مسئله غناء با این قضیه فرقی نمی‌کند. یک وقت رقصی عادی است و موجب ریه نمی‌شود، مثلاً می‌چرخند و دست می‌زنند و امثال ذلک. اما یک وقت این‌طور نیست، بلکه خود رقص

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۶۰. ترجمه:

«شخصی از امام سجاد علیه السلام درباره خریدن کنیز خوش صدا (آوازه‌خوان) پرسید، حضرت فرمود: «چه اشکالی دارد که او را خریداری کنی و تو را به یاد بهشت بیندازد؟!» (محقق)

۲. همان.

۳. ص ۱۲۶.

در مجلس اصلاً مُریب است و موجب ربه می‌شود، ولو اینکه زن برای زن باشد. این قطعاً حرام است و شکی در آن نیست! اما این دلیل نمی‌شود که همین رقص برای شوهر هم اشکال داشته باشد، بلکه به طریق اولیٰ این مسئله به این کیفیت نیست و اشکالی ندارد! در مورد غناء، خود اصل صوت به این نحو که موجب حالت انخفاض و تکدر نفسانی بشود، محلّ اشکال است إلا در مجالس عروسی که وضع مجلس به طوری است که این مسئله را رفع می‌کند. اما حالا اگر زنی بخواهد غناء را نسبت به شوهر خود به این نحوه بخواند طبعاً خود آن جهت حلیت و ارتباط زوجیت، این مسئله را تکافی می‌کند و اشکالی از این نقطه نظر مطرح نمی‌شود.

در قبال این مسئله، روایتی در کافی است:

[عن الحسن بن علیّ الوشاء، قال]: سئل أبو الحسن الرضا عليه السلام عن شراء المغنّية، فقال: «قد تكون للرجل الجارية ثلثيه، وما ثمنها إلا ثمن كلبٍ! و ثمن الكلبٍ سُحتٌ و السُّحتُ في النار!»<sup>۱</sup>

الآن ممکن است به نظر بیاید که مطلق جاریه در اینجا ولو اینکه للرجل باشد، اگر او را به لهُو درآورد حرام می‌باشد؛ در حالی که به اولویت ملزمه بیان شد: وقتی که غنای مغنیه در مجلس عروسی و مجلس زفاف که کیفیت غناء در آن همان غنای متعارف و مصطلح است، اشکالی نداشته باشد به طریق اولیٰ نباید غنای زن برای مرد خود و به لهُو درآوردن او اشکالی داشته باشد. لذا ممکن است این روایت در اینجا خلاف این معنا و مقصود باشد.

اما وجه اینکه این جاریه او را به لهُو درمی‌آورد این است: معنای لهُو عبارت است از انغمار در حیوانیت. بنابراین ممکن است منظور حضرت در اینجا همان غنائی باشد

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۲۰. ترجمه:

«و شاء گوید: از امام رضا علیه السلام درباره خریدن کنیز آوازه‌خوان پرسش نمودند، حضرت فرمود: «گاهی شخصی کنیزی دارد که او را به لهُو و لعب می‌اندازد، همانا قیمت و بهای چنین کنیزی همانند بهای سگ است! و قیمت سگ حرام است و حرام در آتش است!» (محقق)

که توأم با آلات و ادوات و امثال ذلک است؛ وإلاً نفس غناء و اینکه زن و جاریه برای مرد خود، آواز بخواند هیچ گونه اشکالی ندارد، به خاطر اینکه غیر از غناء خیلی کارهای دیگر هم می‌کند، چه رسد به اینکه بخواند او را با غناء به لهو درآورد! لذا همان طوری که مطرح شد، این جنبهٔ محرّمیت خاصّه مانع از آن تأثیر سوئی است که ممکن است در غیر از ارتباط و تعلق زوجیت پیدا شود. توجیه این روایت به این صورت است.

لذا مسئله در اینجا مسئلهٔ قیاس نیست؛ بلکه این است که اصلاً طبع اولیّهٔ این مسئله إباحه است، به خاطر اینکه هر نوع تلذّذی که در محدودهٔ زوجیت باشد شرعاً اشکالی ندارد و یکی از مصادیق این تلذّذ، صوت و صدای زن است. حتی در مورد رقص هم همین را بیان کردیم، در حالی که غنای زن برای شوهر که دیگر از رقص او بدتر نیست! یعنی حتی سایر محارم هم نمی‌توانند داخل در حکمی شوند که در محدودهٔ زوجیت است؛ به خاطر اینکه ارتباط بین محارم و بین انسان فقط یک نوع تعلق خاص در محدودهٔ محرّمیت است، نه بیشتر، لذا حتی نظر با ربه هم نسبت به محارم اشکال دارد و شرعاً حرام است، در حالی که جواز این طور مسائل فقط در محدودهٔ زوجیت می‌تواند مطرح باشد. همین تعلق مرد به زن، مانع از آن است که او را به سمت حیوانیت ببرد.

بنابراین دربارهٔ این روایتی که می‌فرماید: «تكونُ لِلرَّجُلِ الجاریةُ تُلهیه؛ آن مرد جاریه‌ای دارد که او را به لهو درمی‌آورد» چطور او را به لهو درمی‌آورد؟! لعلّ اینکه منظور حضرت به لهو درآوردن با آلات باشد یا لهو در مجلس باشد. اصلاً در اغلب و اکثر این موارد، رسم بر این بوده است که وقتی یک جاریهٔ مغنیه می‌گرفتند برای خود نمی‌گرفتند، بلکه برای این می‌گرفتند که با آن مجلس ترتیب دهند، چنان که فرمود: «التي تدخُلُ علیها الرجالُ حرامٌ»<sup>۱</sup> لذا این مسئله اصلاً غلبه داشته است! نه اینکه فقط برای خصوص مرد خود بخواند که اصلاً صدای او را نامحرم

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۸.

۲. تاریخ الأدب العربی، شوقی ضیف، ج ۶، ص ۴۲؛ ج ۵، ص ۶۸۴: ⇐

نشنود و در اطاق‌ها را هم ببندند و بدون آلات و ادوات هم باشد! بلکه اغلب این جاریه‌ها همراه با غنای خود، عود و مزامیر و بربط و امثال ذلک هم می‌زدند و امر متداولی بوده است؛<sup>۱</sup> کأن نوعی غلبه کثرت مصداق در این مورد خاص شده بود و

«و کاد (ولید بن یزید) أن لا یتَرَکْ مَعْنِیاً مشهوراً فی المدینة أو مکة إلا استقدمه و عقد له فی قصره مجالس للطرب و السماع... و کان یكثر فی تلك المجالس (المنعقدة فی الشام) سماع المغنّین و المغنّیات و هم یعزفون علی آلات الطرب المختلفة... و كانت المغنّیات یغنی فی مجالس السلاطین و الخلفاء من وراء ستارة، أما فی مجالس السراة و علیة القوم و النوادی فکن یغنی دون ستارة غالباً.» ترجمه:

«ولید بن یزید تقریباً هیچ معنی مشهوری را در مدینه یا مکّه رها نمی‌کرد مگر اینکه او را به نزد خود می‌آورد و برای او در قصر خود، مجالس طرب و سماع ترتیب می‌داد... در مجالس برپاشده در شام گوش‌دادن به مردان و زنان آوازخوان زیاد بود درحالی‌که با آلات متنوع لهو و طرب می‌نواختند... زنان آوازخوان در مجالس سلاطین و خلفاء از پشت ستر و پرده می‌خواندند، ولی در مجالس سران و اشراف و انجمن‌های مردمی غالباً بدون ستر و پرده می‌خواندند.» (محقق)

تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، ص ۱۵۲:

«در اواخر دوره اموی مخصوصاً موسیقی و آلات طرب خیلی شایع بوده و محافل و مجالس شخصیت‌های بزرگ، همیشه با ساز و آواز توأم بوده است و مغنّیان و رامشگران در حضر و سفر و حتی در سفرهای جنگی همراه بوده‌اند. ابن‌اثیر می‌نویسد: "... پس از استقرار حکومت بنی‌امیه، طبقه اشراف در شهر مکّه سرگرم عیش و خوش‌گذرانی بودند. از جمله یکی از ایشان در مکّه مجمعی برای تغنی و قمار تأسیس کرد... تفریحات مردم مدینه به همین سادگی و اختصار باقی نماند، به‌طوری‌که شهرت زنان خواننده این شهر به‌زودی عالم‌گیر شد!... در بغداد نیز مانند مکّه و مدینه در عهد بنی‌امیه راوی اشعار و غزلیات جدید، خوانندگان و نوازندگان زن بودند که در زندگی اجتماعی این شهر تأثیری بسزا داشتند... در عهد هارون و جانشینان وی، موسیقی بغداد تحت نفوذ ابراهیم بن ماهان الموصلی و پسرش اسحاق - که از دهقانان ایرانی بودند - قرار داشت. هر دوی آنها به کنیزان، خوانندگی آموخته و ایشان را به بهای بیشتری می‌فروختند.»

غنا - موسیقی، ج ۱، رساله ایقاظ النائمین و ایعاظ الجاهلین، ص ۵۱۴:

«و کان من زینة مجالسهم تغنی القینات و ضربهنّ العیدان.» ترجمه:

«از اموری که موجب زینت مجالس آنها بود، آوازخوانی زنان آوازخوان و ساززدن آنها با تار بود.» (محقق)

۱. تاریخ التمدن الإسلامی، جرجی زیدان، ج ۵، ص ۵۵۲ و ۵۵۶:

⇐

صرف صوت زن برای مرد خود مطرح نبوده است.

فلهذا در روایتی داریم:

امام علیه السلام وقتی از آن عجزه سؤال می‌کند: «این دو جاریه را می‌فروشی؟»

می‌گوید: «لَا يَشْتَرِيهَا مِثْلُكَ.»<sup>۱</sup>

﴿و قد حملوا معهم (المغنين) العيذان و الطنابير و المعازف و المزامير، فغنّوا بها فأعجبوا بأحانهم... حتى كانوا يحملون المغنين و آلاتهم في أسفارهم ولو إلى القتال! فقد وجدوا في معسكرهم لما ظفّر به العباسيون بنواحي اصبهان (سنة ۱۳۱ هـ) ما لا يحصى من البرابط و الطنابير و المزامير.﴾ ترجمه:

«با آن (مغنیان اسیر شده) آلات موسیقی از عود و طنبور و معزف و مزار به همراه آوردند که با آن آلات می‌خواندند و عرب از الحان آنها به شگفتی افتاد... (بنی امیه) مغنیان و آلات آنها را در سفرها و حتی در جنگ‌ها با خود به همراه می‌بردند! وقتی بنی عباس در سال ۱۳۱ هجری در اطراف اصفهان بر آنها پیروز شدند، تعداد بی‌شماری از بربط و طنبور و مزار را در سپاه آنها یافتند.» (محقق)

تاریخ الأدب العربی، شوقی ضیف، ج ۶، ص ۴۲:

«و كان يكثر في تلك المجالس (المنعقدة في الشام) سماع المغنين و المغنيات و هم يعزفون على آلات الطرب المختلفة.» ترجمه:

«در مجالس برپاشده در شام، گوش دادن به مردان و زنان آوازه‌خوان درحالی که با آلات متنوع لهو و طرب می‌نواختند، زیاد بود.» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به غناء - موسیقی، ج ۱، ص ۵۱۴، رسالة ايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين.

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۷۸:

«عن مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "خَرَجْتُ و أَنَا أُرِيدُ دَاوُدَ بْنَ عَيْسَى بْنِ عَلِيٍّ و كَانَ يَنْزِلُ بِبَيْتِ مَيْمُونٍ و عَلِيٌّ ثَوْبَانِ غَلِيظَانِ، فَرَأَيْتُ امْرَأَةً عَجُوزًا و مَعَهَا جَارِيَتَانِ، فَقُلْتُ: يَا عَجُوزُ، أَتُبَاعُ هَاتَانِ الْجَارِيَتَانِ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، و لَكِنْ لَا يَشْتَرِيهَا مِثْلُكَ! قُلْتُ: و لِمَ؟ قَالَتْ: لِأَنَّ إِحْدَاهُمَا مُغْنِيَةٌ و الْأُخْرَى زَامِرَةٌ."﴾ ترجمه:

«امام رضا علیه السلام فرمود: "من درحالی که دو جامه ضخیم بر تن داشتم برای دیدار داود بن عیسی بن علی که در کنار چاه میمون فرود آمده بود از مکه خارج شدم. در راه پیرزنی را دیدم که دو کنیز به همراه داشت. گفتم: ای پیرزن، آیا این دو کنیز فروشی است؟ گفت: بله، ولی مثل تو آنها را نمی‌خرد. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا یکی از آنها آوازه‌خوان است و دیگری نوازنده."» (محقق)

یعنی این جاریه برای مجالس است؛ و إلا آن زن باید سؤال می‌کرد: آیا برای شخص خودت می‌خواهی یا برای مجالس؟

هم‌چنان‌که من باب‌مثال راجع به موسیقی حکایتی داریم:

یک روز هارون‌الرشید با بعضی از اصحابش من جمله فضل بن یحییای برمکی برای صید و اصطیاد می‌رفت. در راه فضل از هارون جدا افتاد و به یک سمت دیگر رفت و بین فضل و هارون افتراق افتاد. فضل به خیمه یا مخیمه‌ای رسید. در دست فضل یک تار و عودی بود. وقتی صاحب خیمه بیرون آمد، تا نگاه کرد و عود را در دست فضل دید، آن را گرفت و به زمین زد و شکست و کنار انداخت. فضل هیچ حرفی به او نزد. دید اگر بخواهد در اینجا سروصدایش دربیاید، در خیمه قرار دارد و افراد می‌آیند و به حسابش می‌رسند؛ لذا صبر کرد! بالأخره در همین حین راهش را پیدا کرد. [نزد هارون رفتند و هارون از صاحب خیمه سؤال کرد: «این وسیله برای او بود! چرا آن را شکستی؟!»] او گفت: «این عود، وسیله حرام است و من وسیله حرام را شکستم و ازین بردم!»<sup>۱</sup>

ببینید، ما نسبت به افرادی که الآن می‌گویند: در استعمال وسیله موسیقی، هر دو قسم حلال و حرام آن وجود دارد،<sup>۲</sup> می‌گوییم که در این روایت هم فضل می‌توانست در آن موقع ادعا کند: «من از این آلت موسیقی استفاده حلال می‌کردم! تو چرا آن را شکستی؟! من دلم می‌خواهد این تار را برای ثوره خودمان بزنم یا با آن سرودهای مرتبط بخوانم!» مورد هم داشته است؛ مثل اشعار عرفانی و اشعار حبّ خدا و امثال ذلک که خیلی داریم.<sup>۳</sup> علی‌کلّ حال می‌توانست بگوید: «من از اشعار لهو و لعب استفاده نمی‌کنم

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، ارتداد، جلسه ششم.

۲. استفتائات (خوئی)، ص ۲۵۴؛ هم‌چنین رجوع شود به *أجوبة الاستفتائات*، ج ۲، ص ۱۸ - ۲۰؛ *استفتائات* (آیة‌الله خمینی)، ج ۵، ص ۵۸۰؛ ج ۱۰، ص ۴۱۵.

۳. البته در بحث غناء خیلی از مسائل را حذف کردیم، به‌خاطر اینکه دیدیم دیگر ضرورت و فایده‌ای ندارد؛ و إلا مطالب در اینجا خیلی زیاد است: غنای در اشعار عرفانی، غنای در متصوفه، مجلس سماع و امثال ذلک. (مؤلف)

و می توانم از این آلت موسیقی، در اشعار خوب استفاده کنم!» و اینکه نگفت معلوم می شود که اصلاً در آن زمان، بحث خوبی و بدی آلات موسیقی مطرح نبوده است؛ بلکه آن را آلت حرام می دانستند، یعنی اصلاً در آن زمان این آلات موسیقی به غیر از حرام انصراف نداشته است، حالا چه این آلت در مجلس عزا زده شود یا در مجلس غیر عزا.<sup>۱</sup>

۱. *قرب الأسناد*، ص ۱۴۱:

«أبوالبخترى عن جعفر عن أبيه قال: "أنى علىّ برجلٍ كَسَرَ طنبوراً لِرَجُلٍ، فقال: بعداً!" ترجمه: «امام باقر علیه السلام فرمود: "فردی را به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که طنبور (تار) فرد دیگری را شکسته بود. حضرت فرمود: نابود و تباہ شد (و خسارتی در کار نیست)!"» (محقق)

*مستدرک الوسائل*، ج ۱۳، ص ۲۲۰؛ *روضات الجنات*، ج ۷، ص ۱۸۷:

«سَمِعَ أمير المؤمنين عليه السلام رجلاً يطرب بالطنبور فَمَنَعَهُ وَ كَسَرَ طنبوره ثم استتابه فتأب ثم قال: "أتعرف ما يقول الطنبور حين يُضرب؟" قال: وصي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أعلم! فقال: "إنه يقول: سَتَنَدَمُ! سَتَنَدَمُ! أيا صاحبي، سَتَدْخُلُ جَهَنَّمَ! أيا ضاربي!" ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام شنید که مردی با طنبور (تار، کمانچه) می نوازد و می رقصید. حضرت او را منع کردند و طنبورش را شکستند. سپس او را توبه دادند و او توبه کرد. سپس فرمود: "آیا می دانی که هنگامی که طنبور زده می شود چه می گوید؟" گفت: وصی رسول خدا داناتر است! حضرت فرمود: "می گوید: ای صاحب من، به زودی پشیمان می شوی! و ای نوازنده من، به زودی داخل جهنم می گردی!"» (محقق)

*مستدرک الوسائل*، ج ۱۳، ص ۲۲۵؛ *دعائم الاسلام*، ج ۲، ص ۴۸۶:

«عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: "مَنْ كَسَرَ بَرِيْطًا أَوْ لُعبَةً مِنَ اللَّعبِ أَوْ بَعْضَ المَلاهي أَوْ خَرَقَ رِقِّ مُسكِرٍ أَوْ حَمَّرَ فَقَدْ أَحسَنَ وَ لا عَرمَ عَلَيهِ." ترجمه:

«هر کس بریط (نوعی تار) یا یکی از وسایل بازی یا برخی از وسایل لهو را بشکند یا مشک ماده مسکر یا خمر را سوراخ کند، به تحقیق کار پسندیده ای انجام داده است و چیزی بدهکار نیست!» (محقق)

*تاریخ التمدن الاسلامی*، ج ۵، ص ۵۵۵:

«و أما المنصور فقد كان يُعير آل الزبير بحبهم الغناء، و سَمِعَ ذات يوم ضرب طنبور في داره فكسره علي صاحبِه.» ترجمه:

«منصور از اینکه آل زبیر شیفته غناء بودند بر آنها عیب می گرفت و سرزنش می کرد. روزی در خانه خود صدای نواختن با طنبور (نوعی تار) را شنید، آن را بر نوازنده آن شکست!» (محقق) ⇐

راجع به آن دو جاریه در روایت هم مسئله همین طور است. وقتی امام از او سؤال می‌کند: «جاریه‌ات را می‌فروشی؟» او سؤال نمی‌کند که آیا برای خودت می‌خواهی یا برای غیر خودت؟ که اگر برای خودت باشد حلال است و اگر برای غیر خودت باشد حرام است؛ بلکه می‌گوید: «لَا يَشْتَرِيهَا مِثْلُكَ» که معنایش این است که این جاریه برای مجالس لهو و لعب است، و إلاً اگر یک زن برای شوهرش بخواند هیچ‌کس در این اشکالی ندارد و شکّی هم ندارد، یعنی اصلاً خروج موضوعی دارد. در جایی که نسبت به زن چیزهای دیگر اشکالی نداشته باشد، دیگر صدا که چیزی نیست که اشکالی داشته باشد.

علی‌کُلِّ حال این روایت، مسئله غلبه استفاده مغنیه را در آن زمان در مجالس لهو و لعب و در مجالس «يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ» می‌رساند. لذا اصلاً از حضرت سؤال نمی‌کند که شما برای خودت می‌خواهی یا برای مجالس لهو و لعب؟ لذا به‌طور کلی این روایت از این نقطه نظر از محل و محط بحث خارج است.

حالا صحبت در خواندن افراد در حالت عادی است که ریتم، انقباض و ارتفاع صدا را به نحوی کنند که لهویت آن برای همه مشخص است، حتی خود ما هم تشخیص می‌دهیم! حتی اگر خواننده عرب باشد و شما معنای اشعار عربی را هم متوجه نشوید، باز آدم از آن کیفیتی که می‌خواند یک طوری می‌شود! این اشکال دارد و حرام است. بنابراین حرمت در جایی است که صوت به کیفیتی باشد که انسان را در حیوانیت داخل کند ولو اینکه خواننده مرد باشد. این غناء است.

حالا اینکه غناء در قرآن هم حرام است ناظر بر این قسم از غناء است؛ یعنی قرآن را به این نحو از غناء خواندن اشکال دارد؛ همان طوری که الآن برخی قرآن را به

﴿تَلْبِيسُ ابْلِيسَ، ص ۲۱۲﴾

«فقد كان جماعة من التابعين يكسرون الدفوف.» ترجمه:

«گروهی از تابعین بودند که دف‌ها را می‌شکستند.» (محقق)

این نحو می‌خوانند، یعنی ارتفاع و انخفاصی به قرآن می‌دهند که آن را از ألحان عرب خارج می‌کند و به سمت ألحان غناء و ألحانی که در این مجالس وجود دارد می‌برد. این مسئله مشخص است که برای هر مجلسی، صوت خاصی وجود دارد. یادم است که در زمان مرحوم آقا (علامه طهرانی) در روز عید فطر نشسته بودیم. مرحوم آقا، دیوان حاجی سبزواری را به یکی از رفقا دادند که بخواند و گفتند: «ساقی‌نامه را بخوان!» او هم ساقی‌نامهٔ حاجی سبزواری را خواند. ساقی‌نامه وزن خاصی دارد که اصلاً کسی که آن را می‌خواند به وجد می‌آید، نه اینکه در حیوانیت داخل شود، بلکه به وجد می‌آید و انبساط خاصی پیدا می‌کند! اما او اصلاً با صدای گریه و ایپکاء و لحن بُکی، شروع به خواندن کرد:

چهل تن ز رندان پیمانه‌زن      شهادت دهند این چنین بر کفن  
 که این را به خاک درش نسبت است      ز دُردی‌کشان می وحدت است<sup>۱</sup>  
 و همه شروع کردند به گریه کردن تا به آخر! مرحوم آقا گفتند: «آقا، ساقی‌نامه را که این طوری نمی‌خوانند و نباید این طور خواند!» این شعر را که نباید با لحن گریه خواند! معلوم است که حاجی در مقام شور و در مقام عشق و مستی وصال محبوب بوده است که این شعر را گفته است، نه اینکه روز عاشورا نشسته باشد مصیبت‌نامه بخواند!

حالا جدای از این قضیه، قضیهٔ دیگر این است: یک دفعه یکی از دوستانمان در روز تولد امام حسین علیه‌السلام که روز عید است، به مشهد آمده بود. به من گفت: «آقا، این چه رسمی در شیعه است که همه‌اش باید گریه کنیم و بر سرمان بزنیم؟!« گفتم: چطور؟! گفت: «آقا، امروز روز عید است و این آقای که امروز مداحی کرد، طوری خواند که همه را مثل روز عاشورا به گریه درآورد! این چه رسمی است؟!« طبق آن مسائل [و حال و هوای] خودش چنین مطلبی می‌گفت! گفتم: نه، این طور نیست؛ حتی مرحوم آقا گفته‌اند:

۱. دیوان حکیم سبزواری (اسرار)، ص ۱۵۹.

باید لحن و ریتم خواندن در روز عید، مُفَرَّح باشد و در روز عزا، مُحْزَن باشد! معلوم می‌شود که خود مجالس، ریتم و کیفیت صوت را تعیین می‌کند؛ یعنی مناسبت ندارد انسان در مجلس سرور، لحنی انتخاب کند که یاد بدهکاری‌های خود بیفتد! یا اینکه اصلاً مناسبت ندارد در مجلس حزن مثل روز عاشورا، انسان شعری بخواند که همه بلند شوند و برقصند! این مسئله را خود خواننده‌ها می‌دانند که کیفیت لحن در هر مجلس چگونه باید باشد و در کجا باید از چه لحنی استفاده کنند.

روی این حساب، روایاتی که نسبت به ترجیح قرآن داریم: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ» و امثال ذلک، حمل بر غنائی می‌شود که مطابق با ألحان عرب است. یا اینکه روایت داریم که می‌فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ، فَاقْرَءُوهُ بِالْحُزْنِ!»<sup>۱</sup>

یادم است آن موقع که مرحوم آقای حداد به ایران آمده بودند، از صدای یک نفر خیلی خوششان می‌آمد؛ شخصی بود که قرآن را با صوت حزین می‌خواند، البته آقای حداد را اصلاً قبول نداشت، فقط از اصحاب پلو و سور بود! چون دیده بود که ایشان حضور دارند، آمده بود. او اصلاً به این قضایا کاری نداشت، ولی قرآن را با صوت حزین می‌خواند. آقای حداد می‌گفتند: «هر شب قرآن را به این فرد بدهید که بخواند!» این قضیه مثل قرائت قرآن ابن مسعود بود که فرد خیلی مشخص و بارزی در اسلام نبود، اما فرد مسلمان و خوب و جزء محببین اهل بیت علیهم السلام بود. لهذا وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام اصحاب را یاد می‌کنند، مثلاً نسبت به سلمان می‌فرمودند:

سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ. سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.<sup>۲</sup>

یا در روایت می‌فرماید:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۵۲؛ الإختصاص، ص ۳۴۱، با قدری اختلاف. ترجمه:

«سلمان دریایی است که انتها ندارد. سلمان از ما اهل بیت است.» (محقق)

الإيمان عشر دَرَجَاتٍ... و كان سلمانُ في العاشرة<sup>۱</sup>.

که این روایت را مرحوم آقا در معاد شناسی آورده‌اند،<sup>۲</sup> اما وقتی که از ابن مسعود سؤال می‌کنند حضرت می‌فرمایند:

قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَهُ.<sup>۳</sup>

یعنی از همین ظاهر قرآن دیگر تجاوز نکرد و به حقایق و بطون قرآن و بطون ایمان اطلاع پیدا نکرد. این مرتبه ابن مسعود بود! اما در عین حال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دائماً به ابن مسعود می‌گفتند که قرآن بخواند و پیغمبر گریه می‌کردند!<sup>۴</sup> یا در روایت است:

[وقتی پیغمبر به ابن مسعود فرمود: «بخوان!»] او از رسول خدا سؤال کرد:

«أَفَلَا نُزِّلَ الْقُرْآنُ عَلَيَّ قَلْبِكَ؟ مَگر قرآن بر شما نازل نشده است؟!»

حضرت فرمودند: «بلى، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي! [بله، ولی من

دوست دارم آن را از دیگری بشنوم.]»<sup>۵</sup>

شنیدنی که از غیر باشد برای نفس یک التذاذ عجیبی دارد!<sup>۶</sup> لذا پیغمبری که

۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۴۸:

«عبدالعزیز القراطیسی قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَقَالَ: "يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ، الْإِيمَانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ لَهُ عَشْرُ مَرَاقِي وَ تَرْتَقِي مِنْهُ مِرْقَاةٌ بَعْدَ مِرْقَاةٍ... وَ كَانَ سَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ.»

معاد شناسی، ج ۸، ص ۶۱:

«عبدالعزیز قراطیسی [روایت می‌کند که] حضرت صادق علیه السلام به او می‌فرمایند: "ایمان دارای ده مرتبه است مانند نردبان ده پله؛ و سلمان فارسی هر ده درجه از ایمان را دارا بود."»

۲. معاد شناسی، ج ۸، ص ۶۱.

۳. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۵۲، با قدری اختلاف؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۲۹.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۵.

۵. رجوع شود به احياء علوم الدين، ج ۱، جزء ۳، ص ۵۰۹؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۸۰.

۶. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۵ ه.ق، جلسه ۱:

«یک وقت شما شعر حافظ را خودتان همین طوری می‌خوانید، اما یک وقت این شعر را شخصی ⇐

قرآن بر نفس او نازل شده است، ابن مسعود را به قرائت قرآن امر می‌کند و حضرت گریه می‌کند! این همان «تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ»<sup>۱</sup> است.

در بعضی از ألحان ممکن است آن لحن حتی مُبکی هم نباشد، ولی آن کیفیت صدا به اندازه‌ای جمیل و حَسَن باشد که انسان را از خود بی‌خود کند؛ ولی باز آن غنای متعارف نیست. غنای متعارفی که منهی است عبارت است از همین ارتفاع و انخفازی که مربوط و متعلق به مجالس غناء است و موجب کدورت می‌شود.

همان‌طور که گفتیم<sup>۲</sup>، در روایت داریم که وقتی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام قرآن می‌خواندند اصلاً افراد غش می‌کردند و صعقه برای آنها پیش می‌آمد!<sup>۳</sup> در قبال این مسئله، روایت أَشْرَاطُ السَّاعَةِ است که روایت معروفی است و در معاد شناسی هم آمده است.<sup>۴</sup> در این روایت می‌فرماید:

حضرت رسول خدا در مسجد الحرام به کعبه تکیه داده و متکی به آن بودند و راجع به أَشْرَاطُ السَّاعَةِ مطالبی می‌فرمایند: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ، إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ وَ اتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ وَ الْمِيلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ.» بعد ادامه می‌دهند تا به اینجا می‌رسند: «فَعِنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ يَتَّخِذُونَهُ مَرَامِيرَ، وَ يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ... وَ يَتَغَنُّونَ بِالْقُرْآنِ!»  
سلمان سؤال می‌کند: «وَ إِنَّ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!»

⇐ برای شما با صدای خوش می‌خواند که یک اثر دیگری دارد! می‌بینید که عجب، چه تأثیری داشت! من همین شعر حافظ را خوانده‌ام، پس چرا این‌طور نشده بودم؟! آن [بدون صوت] هم اثر دارد، نه اینکه ندارد!... مثلاً یک نفر شعر حافظ یا مولانا را با آواز می‌خواند می‌بینید که عجب، تکان خوردید! انگار تا حالا اصلاً این شعر را نشنیده‌اید! حالا فرض کنید خودتان ده بار، بیست بار هم آن شعر را خوانده‌اید!»

۱. تَذَكُّرَةُ الْحَفَاطِ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۹۱.

۲. رجوع شود به ص ۴۶.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵.

۴. معاد شناسی، ج ۴، ص ۷-۲۳.

حضرت می فرماید: «إي و الذی نفسی بیده!»<sup>۱</sup>

معنای «يَتَّخِذُونَهُ مَزَامِيرَ» این است که قرآن را مثل مزمار می خوانند. همان طور که صدای مزمار و فلوت و امثال ذلک شکل خاصی دارد، مثل کشیش های کلیسا که دعا های خودشان را می خوانند و کش می دهند و بالا و پایین می برند، این اقوام هم اصلاً خود قرآن را مثل مزمار می خوانند؛ کأنّ با صدای دهانشان صدای مزمار در می آورند، نه اینکه مزمار را همراه با قرآن استفاده کنند.

ممکن است برخی توجیه کنند اینکه می فرماید: «قرآن را مزمار می گیرند» یعنی قرآن را همراه با مزمار قرائت می کنند، همان طور که بعداً هم اتفاق افتاد؛ ولی آن معنای اول قوی است و معنای دوم نیاز به مثنونه دارد.

«و يتغنّون بالقرآن» همان حرمت غنای قرآن است که گذشت. روایت هم داریم:

إِيَّاكُمْ وَأَلْحَانَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَالْفُجُورِ وَ كُنَائِسٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ! وَإِنَّهُ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي

أَقْوَامٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لِحْنِ الْغِنَاءِ!<sup>۲</sup>

که در این روایت «لِحْنِ الْغِنَاءِ» وجود دارد. مقصود از این غناء در این روایات آن غنای محرم است؛ غنائی که ترجیع صوت در آن، ترجیع صوت مُكَدَّرٌ است و انسان را به لهو می اندازد.

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳ و ۳۰۶. معاد شناسی، ج ۴، ص ۹ و ۱۹:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: "به درستی که از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب می کنند و از شهوات پیروی می نمایند و تمایلشان به سوی هوای نفسانی است... در آن هنگام بسیاری از افراد مردم قرآن را برای غیر خدا یاد می گیرند، و قرآن را به صورت آهنگ موسیقی در مزمار و آلات موسیقی می نوازند. و دسته جات و گروه هایی هستند که برای غیر خدا به دنبال علوم دینیّه اسلامیّه می روند و برای فقاہت تلاش می کنند... و قرآن را به صورت لهو و با صوت تغنی غیر مشروع می خوانند!" سلمان گفت: "ای رسول خدا، آیا این امر واقع می شود؟" رسول خدا فرمود: "آری، سوگند به آنکه جان من در دست اوست!"»

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

من هم چنین قرائتی را برحسب اتفاق شنیده‌ام. جایی بودم، نواری آوردند و گفتند: «آقا این نوار به چه کیفیت است؟» اصلاً وقتی آدم این نوار را گوش می‌داد انگار مجلس رقص بود و صدا و تُن صدا مُلهی بود! یعنی برای انسان حالت وجد و رقص و امثال ذلک پیدا می‌شد.

این موضوع فرق می‌کند با آن روایات دیگری که بعضی از آنها را اهل تسنن از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کنند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ!»<sup>۱</sup> یا از امام علیه السلام روایت است: «تَعَنَّوْا بِالْقُرْآنِ!»<sup>۲</sup> که منظور از این غناء فقط ترجیع و تحسین صوت است. ولی منظور از «يَتَغَنَّوْنَ بِالْقُرْآنِ» در روایت اَشْرَاطُ السَّاعَةِ این است که قرآن را با همین غنای مصطلح و حرام انجام می‌دهند.

هم‌چنین بعد از این صحبت روشن شد که ترجیع و تحسین صوت، غنای محرّم نیست، برخلاف کلام مرحوم شیخ حرّ عاملی که ایشان حتی ترجیع صوت در قرآن را هم نهی فرموده‌اند.<sup>۳</sup> خیر، ترجیع صوت حرام نیست. تمام این تحسین و تدویر صوت و «إِقْرَءُوا الْقُرْآنَ بِالْحَنِ الْعَرَبِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْحَانَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَالْمُجُورِ» حکایت از این می‌کند که اصلاً حُسن صوت بدون ترجیع معنا ندارد. فرض کنید شخصی قرآن را همین‌طور یک‌نواخت بخواند، در اینجا دیگر تحسین اصلاً معنا ندارد. پس باید برای تحسین صوت، لحن و زیر و بم داد. ارتفاع و انخفاض در صوت در اینجا موجب تحسین صوت است. این مسئله‌ای است که خود انسان هم می‌فهمد و ادراک می‌کند؛ یعنی خود انسان هم متوجّه می‌شود که تحسین قرآن به واسطه ترجیع، حالت انبساط و روحانیت و نورانیت برای انسان به وجود می‌آورد و موجب تلطیف و تجرید نفس خواهد شد. در این مسئله بعضی از آن طرف افتاده‌اند و اصلاً به‌طور کلی حتی ترجیع قرآن

۱. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۰۹. معانی الأخبار، ص ۲۷۹.

۲. رجوع شود به جامع الأخبار، ص ۴۹.

۳. غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۵۶ و ۱۵۹.

را هم حرام می‌دانند؛ بعضی هم از این طرف افتاده‌اند و ترجیح قرآن را به هر کیفیتی جایز می‌دانند!<sup>۱</sup> حتی در بعضی از عباراتشان هست که قرائت کلام الهی با هر لحنی ولو اینکه آن لحن در غیر آن، حرام باشد اشکالی ندارد! بعضی از متصوفه و دراویش به این مسئله تمایل کرده‌اند و به آنها نسبت داده‌اند. البته مطلب آنها هم قابل توجیه است و به این کیفیت هم نیست!

البته این مطلب وجود دارد و مسلم بوده است که بعضی از این افراد، از آن حد تجاوز می‌کردند و اصلاً استعمال آلات را برای قرآن جایز می‌دانستند. حتی شنیدم بعضی از همین متصوفه و دراویش، آیه‌الکرسی را هم با اوتار<sup>۲</sup> قرائت می‌کردند؛ می‌نشستند و می‌خواندند و افراد هم به دورشان جمع می‌شدند. البته اینها موجب غضب و سخط بعضی از افراد و علما و حکام شرع واقع شدند و بعضی از اینها هم مقتول شدند.<sup>۳</sup>

علی‌کل‌حال شکی در این نیست که قرائت قرآن با آلات موسیقی قطعاً حرام

۱. همان، رسالة مقامات السالکین، دارابی، ص ۳۳۴، نقلاً از برخی علمای شافعی درباره حلیت مطلق غناء.

۲. رجوع شود به ص ۱۷۰.

۳. در میان متصوفه، مشتاق‌علی شاه به این مسئله در میان السنه معروف و مشهور است؛ ولی این شهرت جای بحث و بررسی دارد. یکی دیگر از مصادیق این مسئله، قرائت آیه ۱۳ سوره حجرات توسط یک گروه ارکستر، و هم‌چنین قرائت قرآن توسط یک آهنگ‌ساز مصری با هدف آموزش مقامات تلاوت قرآن است. (محقق)

غنا - موسیقی، ج ۳، رسالة تجوید قرآن، فاضل گروسی، ص ۱۸۴۵:

«ابوالفرج اصفهانی در کتاب *أغانی* نقل کرده است از یونس کاتب، مسافرتش را به شام در خلافت هشام بن عبدالملک مروان، و حکایت جاریه مغنیه را ذکر کرده است: ... که چه بسا آن جاریه رقاصه، آیات قرآنی را به یک لهجه مخصوص و آهنگ خاصی در ضمن رقص، مترنم بوده یا به واسطه تار و کمانچه و عود، آیات قرآنی را به مقام نوا یا حجاز یا حدهاء ادا می‌کرده‌اند.

و من خودم در ایام صباوت یک نفر را دیدم کمانچه می‌زد و سوره ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ را می‌خواند و به آن مقام کمانچه می‌کشید.»

هم‌چنین رجوع شود به *استغنائات* (آیه‌الله خمینی)، ج ۳، ص ۳۹۶؛ ج ۵، ص ۵۸۰.

است و هیچ شبهه‌ای در این مطلب نیست. همین‌طور اگر قرآن با لحن غنای محرم، یعنی همین غنائی که موجب لهو است، قرائت شود قطعاً حرام است و هیچ شک‌ی در آن نیست و روایات هم نسبت به این غناء، ناظر است.

علاوه بر این اصلاً موجب هتک قرآن است؛ یعنی مسئله فقط جنبه محرم بودن و ملهی بودن نیست، بلکه اصلاً موجب هتک قرآن است! هر شخصی می‌فهمد که کلام الهی مورد هتک واقع شده است و ارزش خودش را از دست داده و به عوالم مادون [تنزل داده] است.

بنابراین آنچه از مجموع روایات نسبت به مسئله غناء استفاده می‌شود چند مسئله است که باید آنها را تذکر بدهیم:

یک مسئله اینکه محصل بحث از غنای در لغت این است: غناء به معنای صدایی است که در آن ترجیع است و این ترجیع، ترجیع حسن است. به این صدا و صوت، غناء می‌گویند. بعداً این غناء در زمان بنی‌امیه و بنی مروان و بنی عباس کم‌کم به مجالس لهو و لعب اختصاص پیدا کرد.<sup>۱</sup> لهذا روایاتی که تعلیم و تعلم غناء و اجر و اشتراء مغنیه را به‌طور مطلق حرام می‌دانند، به‌واسطه تبادل ناظر بر مغنیه‌ای است که در مجالس لهو و لعب حضور دارد و خصوصیت دخول الرجال فی هذه المجالس در آن می‌باشد؛<sup>۲</sup>

۱. رجوع شود به تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۵۵۳ و ۵۵۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۴۰.

۲. الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۸:

«و الَّذی یَظْهَرُ مِنْ مَجْمُوعِ الْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِيهِ اخْتِصَاصُ حُرْمَةِ الْغِنَاءِ وَ مَا يَتَعَلَّقُ بِهِ مِنَ الْأَجْرِ وَ التَّعْلِيمِ وَ الْإِسْتِمَاعِ وَ الْبَيْعِ وَ الشَّرَاءِ، كُلُّهَا بِمَا كَانَ عَلَى النَّحْوِ الْمَعْهُودِ الْمُتَعَارَفِ فِي زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ بَنِي الْعَبَّاسِ مِنْ دُخُولِ الرِّجَالِ عَلَيْهِمْ وَ تَكَلُّمِهِمْ بِالْأَبْطِيلِ وَ لَعْبِهِمْ بِالْمَلَاهِي مِنَ الْعِيدَانِ وَ الْقَضِيبِ وَ غَيْرِهَا، دُونَ مَا سِوَى ذَلِكَ!» ترجمه:

«آنچه از مجموع اخبار دال بر حرمت غناء ظاهر و آشکار می‌گردد این است: حرمت غناء و آنچه به آن مربوط است از اجرت و آموزش و گوش‌دادن و خرید و فروش آلات آن، همه اختصاص به همان شیوه متعارف و معهود در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس دارد که عبارت باشد از دخول مردان بر»

چنانکه لفظ مغنیه در زمان بنی عباس بر مغنیه‌ای که در آن زمانه باشد غلبه کرده بود. در قبال این قضیه، امام علیه السلام یک قسم از همین غناء را استثنا می‌کند که آن غناء و صوتی است که در مجالس عروسی استعمال شود. قطعاً غنائی که در مجالس عروسی وجود دارد با غنائی که در مجالس لهو و لعب می‌باشد از نظر کیفیت صوت، واحد است و هیچ تغییری در آن نیست! مغنیه در مجالس عروسی که آیه قرآن و روایت بیان نمی‌کند! بلکه همان اشعاری که در مجالس لهو و لعب می‌خواند و می‌زند و می‌کوبد، در مجالس عروسی هم بیان می‌کند، الا اینکه تنبک زدن و امثال ذلک در آن وجود ندارد، البته شاید تق تق زدن معمولی در آن وجود داشته باشد، ولی دیگر به این نحوه و کیفیت نیست که کنسرت تشکیل بدهند و بزنند و امثال ذلک! از اینجا استفاده می‌کنیم که نفس غناء و خود کیفیت خواندن همین مغنیه واحده حرام نیست، یعنی به طور کلی نمی‌توانیم بگوییم که حرام است؛<sup>۱</sup> چون اگر در همه جا حرام باشد باید در مجلس عروسی هم حرام باشد و فرقی نمی‌کند. فلماذا اگر همین مغنیه برای مجلس عروسی بخواند یا اگر مغنیه‌ای که خصوصیت «تَدَكُّرُكُ الْجَنَّةِ»<sup>۲</sup> دارد با همین لحن و صوت برای مرد خود بخواند، یعنی جاریه برای شوهر خود بخواند، به دلالت اولویت قطعاً حرمت در این مورد وجود ندارد و حلال است.

↳ زنان، ذکر خزعبلات و اباطیل، و بازی و خوشگذرانی با آلات لهو و لعب همچون عود و نی و امثال ذلک؛ ولی غیر آن حرام نیست!« (محقق)

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۸۷:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الدِّينَوْرِيِّ قَالَ: ... قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَشْتَرِي الْمَغْنِيَةَ أَوْ الْجَارِيَةَ مُحْسِنٌ أَنْ تُعْتَى أُرِيدُ بِهَا الرِّزْقَ لَا سِوَى ذَلِكَ؟ قَالَ: «أَشْتَرِ وِيع!» ترجمه:

«دینوری گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: فدایت شوم، آیا می‌توانم مغنیه یا جاریه‌ای که خوب می‌خواند، فقط برای کسب روزی بخرم؟ حضرت فرمود: «بخر و بفروش!»

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۶۰. هم‌چنین رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۱، رسالة مقامات السالکین، دارابی، ص ۴۰۶.

یک نکته که در اینجا می‌ماند و تذکر هم داده شده است این است: در روایات، نهی از تلاوت قرآن به این کیفیت از غناء تعلق می‌گیرد؛<sup>۱</sup> که این نهی ممکن است: یا برای استخفاف قرآن باشد، یعنی انسان آن را با لحنی که در روایت می‌فرماید «إِيَّاكُمْ وَ لُحُونِ أَهْلِ الْفِسْقِ»<sup>۲</sup> بخواند. استخفاف آن از این نقطه نظر است که خودش فی حدّ نفسه مکدر است و چون مکدر است اگر انسان قرآن را به این لحن بخواند حرام می‌باشد.<sup>۳</sup>

یا اینکه خواندن با این لحن، زیننده و در شأن قرآن نیست ولو اینکه نگوئیم که غنای حرام است؛ اما در شأن قرآن نیست که به این نحو باشد. علی‌کل حال می‌توانیم بگوئیم: خواندن قرآن با صوت و لحن غنای متداول در کلیساها و مجالس اهل فسق که توسط مغنی‌ها و مغنیه‌ها خوانده می‌شود، از هر دو جهت حرام است.

البته خواندن آن با استعمال آلات موسیقی، مطلب دیگری است. اما خود غناء ولو اینکه از مرد صادر شود و بدون آلات موسیقی باشد، اگر بخواند انسان را به عالم حیوانیت و بهیمیت و امثال ذلک وارد کند، خالی از اشکال نیست.

هم‌چنین خود این غناء برای مجالس عروسی و برای زن و شوهر اشکالی ندارد. غنای در مجالس عروسی با دلیل روایت ثابت است و غنای بین زن و شوهر را هم می‌توانیم با اولویت ثابت کنیم.

خارج از این دو مسئله، ولو اینکه مرد برای مرد بخواند یا زن برای زن بخواند یا اینکه محرم انسان مثل خواهرش برای او بخواند به طوری که لحن آن، حالت انسان را تغییر دهد و به سمت حیوانیت ببرد، محل اشکال است.

۱. رجوع شود به ص ۱۱۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

۳. رجوع شود به ص ۱۱۵.

این مسئله فقهی باقی می ماند: در صورتی که انسان بر تحقق غناء یقین نداشته باشد وظیفه اش چیست؟ اینجا همان جایی است که بحث برائت را مطرح می کنند. یکی از مواردی که محلّ جریان برائت عقلیه و شرعیّه می باشد، مبحث غناء است؛ چون همان طوری که بیان شد، روایات و تفاسیر و تعابیر مختلفی راجع به غناء وجود دارد؛ بعضی غناء را به «نفس ترجیع صوت» تفسیر کرده اند،<sup>۱</sup> بعضی به «تدویر صوت» تفسیر کرده اند،<sup>۲</sup> بعضی به «صوت مُلهی» تفسیر کرده اند،<sup>۳</sup> بعضی ها تفسیر کرده اند به «صوت مع استعمال آلات الموسیقی» یعنی آلات موسیقی هم همراه با صوت باشد.<sup>۴</sup> اینجا است که ممکن است برای انسان شبهه پیدا شود. البته فعلاً راجع به کیفیت این تفاسیر بحث نمی کنیم، بلکه راجع به اصل شبهه بحث می کنیم.

حالا با توجه به تفاسیر و تعاریف مختلفی که راجع به غناء شده است، ممکن است برای ما هر کدام از شبهه موضوعیه یا مفهومیه پیدا شود. بنا بر قول آقایان شبهه مفهومیه از نقطه نظر اصل، پیدا می شود که می گویند: ما نسبت به مفهوم غناء شک داریم.<sup>۵</sup> به واسطه شبهه مفهومیه، طبعاً شبهه موضوعیه از آن متولد خواهد شد و شبهه مفهومیه نسبت به شبهه موضوعیه حکم اصل سببی نسبت به اصل مسببی را دارد و ناظر به آن است.<sup>۶</sup>

اما بنا بر قول ما، در اینجا شبهه موضوعیه پیدا می شود؛ چون شکی در مفهوم غناء نیست و غناء دارای دو مفهوم است: یک مفهوم حلال و یک مفهوم حرام.

۱. قواعد الأحكام، ج ۳، ص ۴۹۵.

۲. رجوع شود به لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

۳. رجوع شود به جامع المقاصد، ج ۴، ص ۲۳.

۴. غناء - موسیقی، ج ۱، رسالة تنبيه الغافلین و تذکیر العاقلین، ص ۹۳، به نقل از برخی. هم چنین

رجوع شود به غناء - موسیقی، ج ۱، رسالة فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۲۹.

۵. مباحث الأصول، صدر، ج ۳، ص ۶۸.

۶. رسالة فی الغناء، خوانساری، ص ۱۲.

در اینجا بنا بر رأی ما اگر انسان در مصداقی شک کند که آیا داخل در غنای محرم است یا غنای محلل، وظیفه مکلف چیست؟ هم‌چنین بنا بر رأی و اعتقاد بعضی دیگر که شبهه را اصلاً شبهه مفهومی می‌دانند، وظیفه مکلف چیست؟ آیا اینجا جای احتیاط و توقّف است یا جای اجرای براءت است؟ حالا اینکه براءت شرعیه یا عقلیه باشد دیگر بحثش جدا است.

علی‌کلّ حال در اینجا حکم را نسبت به این موضوع بیان نمی‌کنیم که جای احتیاط است یا جای براءت. البتّه بعداً خواهیم گفت که اینجا اصلاً جای احتیاط است! ولی فعلاً این بحث را مطرح نمی‌کنیم، بلکه موکول می‌کنیم به بحث از جریان براءت در شبهات موضوعیه. در آنجا حکم مورد غناء در شبهات موضوعیه با تنجّز تکلیف یا در شبهات مفهومیه با اجمال در نصّ مشخص می‌شود. إن شاء الله در بحث‌های اصول به آنجا خواهیم رسید.<sup>۱</sup>

بنابراین اگر مورد ما شبهه مفهومیه باشد، از باب اجمال نصّ است که برگشتش به شبهات حکمیّه است؛ چون این اجمال از ناحیه شارع برای ما آمده است، نه از ناحیه موضوع. حالا در این موارد آیا وظیفه و تکلیف، احتیاط و توقّف است یا اقدام و اباحه در ورود در فعل؟

یا اگر مورد ما شبهه موضوعیه باشد؛ یعنی بعد از تنجّز تکلیف و بعد از صراحت در تکلیف و بیانیت دلیل، اگر در یک شبهه موضوعیه‌ای قرار گرفتیم باید ببینیم آیا در این مسئله جای براءت است یا نه؟

ممکن است شخصی بگوید که از موارد شبهه بدویه است؛ مثل اینکه با تنجّز از حرمت خمر، در مورد یک ماء شک می‌کنیم، در این صورت شبهه بدویه است، پس اقتحام در آن اشکالی ندارد.

ممکن است شخصی این شبهه را جزء مواردی بداند که خارج از شبهه بدویه

۱. سایت مکتب وحی، دروس، اصول، درس ۱۴ و ۱۹۴ و ۲۰۳.

است و برگشت این قضیه به یک نوع احتراز از وقوع در هلکه است که به واسطه عدم احراز جهات موضوع، برای انسان پیدا می‌شود. ببینید، در بعضی از اوقات، موضوع برای ما مشخص است؛ مثلاً مائیت و خمريت برای ما مشخص است و اولاً بلا اول در مائیت ماء و یا در خمريت خمر شک می‌کنیم. حالا ممکن است در اینجا بگوییم که شبهه، شبهه بدویه است و اقتحام در آن جایز است. گرچه همین جا هم محل بحث است، چون نسبت به خود مورد، تفاوت پیدا می‌کند.

ولی یک وقت این طور نیست؛ یعنی اگرچه شبهه، شبهه موضوعیه است و در این مسئله شکی نیست، لکن این شبهه از عدم اطلاع ما بر جهات جانبی و شرایط تحقق موضوع ناشی می‌شود. بحث غناء از این موارد است؛ یعنی چون واقعاً در اینجا احاطه کامل بر موضوع نداریم، به واسطه عدم اشراف بر نفس و بر کدورت و ظلمانیّت و نورانیّت نفس، شبهه پیدا می‌شود. اگر ما اشراف داشتیم این شبهه پیدا نمی‌شد. لذا این شبهه موضوعیه با شبهه‌های موضوعیه دیگر فرق می‌کند. إن شاء الله این بحث‌ها بعداً در اصول می‌آید.<sup>۱</sup>

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، اصول، درس ۲۰۳ و ۲۹۲ و ۴۱۰.

بخش دوم:

سویستی

بررسی روایات

اقوال فضلاء



درس نهم:

روایات دالّ بر حرمت موسیقی (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
و الصلاة على خيرة الله المنتجبين محمد وآله الطاهرين  
و اللعنة على أعدائهم أجمعين

بحث راجع به غناء تمام شد و محصلش این شد: غناء در لغت به یک معنای عام است و در اصطلاح و معنای متعارف و غلبه استعمال به معنای ترجیح صوت به نحوی است که موجب کدورت نفس و ورود در بهیمیت و خروج از حال طبیعی انسانی باشد. بر این اساس، روایاتی که دالّ بر تجویز غناء در مورد قرآن یا دالّ بر تحریم غناء می باشد دیگر قابل توجیه است.

صحبت راجع به موسیقی و استعمال آلات موسیقی است که آیا موسیقی همان طوری که بعضی گفته اند - به نحو عام حرام است، یعنی چه در مجلسی باشد که با ضمّ ضمائم است (یعنی در مجلس لهو و لعب باشد) و چه بدون برقراری چنین مجلسی و صرفاً به عنوان استفاده شخصی باشد؛ یا اینکه حرمتش به مجلس لهو و لعب اختصاص دارد؟

یعنی آیا حکم موسیقی در حرمت به نحو عام، مثل خمر می ماند که علی کلّ حال حرام است، اما در عین حال بعضی افراد، همین خمر را در مجلس لهو و لعب هم

استعمال می‌کنند؛ یعنی امر حرامی را در مجلس لهو و لعب انجام می‌دهند؟ یا اینکه این‌طور نیست، بلکه این موسیقی به‌عنوان آلتی است که نفس این وسیله حرام نیست، اما استعمال آن به‌نحوی که مُلهی باشد حرام خواهد بود؟ یعنی آیا همان‌طور که در مورد غناء گفتیم که نفس ترجیع صوت اشکالی ندارد و خودش اصلاً تحسین صوت است، اما آن تدویر و ترجیعی که مُلهی باشد و انسان را به لهو بیاورد حرام است، چه در قرآن و چه در غیر قرآن؛ همین‌طور استعمال آلات فی حدّ نفسه حرام نیست، بلکه وسیله من الوسائل و آله من الآلات است و مثل سایر وسائل می‌ماند، مثل سِکِّین که استفاده آن برای امور عادی مانعی ندارد، ولی استفاده آن برای امور محرّم، حرام است. این مسئله در مورد خمر هم همین‌طور است. در روایات وارد است که فروش عَنَب به صانع الخمر یا به بیّاع الخمر حرام است و بایع عَنَب هم در اِثم آن بیّاع خمر دخیل است؛ چون این وسیله را برای استفاده حرام به کار می‌گیرد و انسان هم این عمل را عَن علم و از روی علم و بصیرت انجام می‌دهد. حتی در مورد دابّه هم همین‌طور است، یعنی نفس کرایه و اشتراء و اجاره دابّه و امثال ذلک حرام نیست، اما خود کرایه دابّه و اشترائش به بایع خمر و به حمّال خمر، حرام است و در حرمت آن اشکالی نیست.<sup>۱</sup> اینها در مکاسب محرّمه آمده و روایاتش هم در آنجا ذکر شده است.<sup>۲</sup>

حضرت موسی بن جعفر، امام کاظم علیه السلام به صفوان جمّال فرمودند: «شنیدم که شتران خود را به هارون، کرایه و اجاره داده‌ای!» گفت: بله. حضرت فرمودند: «چرا این کار را کردی؟! مگر نمی‌دانی که هارون غاصب

۱. الکافی، ج ۵، ص ۲۲۷:

«عن جابر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يُؤاجر بيته يباع فيها الخمر؟ قال: «حرامٌ أُجرته.»» ترجمه:

«جابر گوید از امام صادق علیه السلام درباره تجارت مردی که خانه‌اش را اجاره می‌دهد در حالی که شراب در آن فروخته می‌شود سؤال کردم، حضرت فرمودند: «اجرت آن حرام است.»» (محقق)

۲. کتاب المكاسب، ج ۱، ص ۱۲۳ - ۱۴۵.

خلافت و ظالم به ما اهل بیت است؟!» گفت: من برای حج و انجام امور آن کرایه داده‌ام. حضرت فرمودند: «آیا انتظار داری که در این مدت که به حج می‌رود و برمی‌گردد، زنده بماند و پول و ثمن کرایه تو را اداء کند؟» گفت: بله، یا ابن رسول الله! حضرت فرمودند: «کسی که انتظار بقای ظالمی را داشته باشد، در همان جایی خواهد بود که آن ظالم در آنجا است و فرقی نمی‌کند!» بعد صفوان رفت و این مسئله را فسخ کرد.<sup>۱</sup>

واقعاً خیلی عجیب است! این مسئله بسیار مسئله مهمی است که چطور انسان ندانسته با کارهای خودش، ظلمی را تثبیت و ابقاء می‌کند! می‌گوید: «من کاری نکردم، فقط این کار را انجام دادم!»

فرض کنید شخصی آدم منحرفی است. شما که می‌خواهید چیزی بخرید، می‌روید از مغازه این شخص می‌خرید. نفس رفتن در این مغازه، تأیید آن ظلم است؛ چون آنچه موجب می‌شود یک شخص در ظلم باقی بماند و در آن استمرار پیدا کند، عبارت است از کیفیت تعلقیه نفس شخص منحرف که آن کیفیت، احساس عدم اعتراض از ناحیه دیگران است و اقبال دیگران به او است. این اقبال دیگران به او و این احساس عدم اعتراض دیگران، او را پیش می‌برد و حرکت می‌دهد. اما اگر اعتراض و ابتعاد مردم از خودش را احساس کند، مشخص است که به کارش ادامه نمی‌دهد!

همیشه ظلم ظالم به واسطه آن تعلقی که در نفسش نسبت به مسائلی که در حواشی و در خارج از وجود او قرار دارد، کم‌و‌زیاد می‌شود. امام صادق علیه السلام عبارتی دارند که می‌فرمایند:

لَوْلَا أَنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ وَجَدُوا مَنْ يُجِيبِي لَهُمُ الْفَيْءَ وَ يَكْتُبُ لَهُمْ وَ يَجْلِسُ مَحْضَرَهُمْ وَ يُصَاحِبُهُمْ وَ يَضْرِبُ أَمَامَهُمْ لَمَا سَلَبْنَا حَقَّنَا!<sup>۲</sup>

۱. رجال الکشی، ص ۴۴۱.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۰۶:

«عن عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ كُتَّابِ بَنِي أُمِّيَّةٍ فَقَالَ لِي: إِسْتَأْذِنْ لِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ»

ما می‌گوییم: آقا، ما یک نفر هستیم؛ یک نفر که اشکالی ندارد! یک نفر که مهم نیست! یک نفر که مسئله‌ای نیست و به جایی نمی‌رسد! حالا ما این کار را بکنیم مسئله‌ای پیدا نمی‌شود!

نه آقا جان! همین یک نفر یک نفرها کم‌کم جمع می‌شود و آن شخص ظالم یا منحرف را در عالم تخیلات و موهومات فرو می‌برد و نسبت به موقعیت خودش تثبیت می‌کند؛ چون می‌بیند که حرفی که می‌زند و کاری که انجام می‌دهد این‌طور نیست که موجب ابتعاد عن الناس بشود، بلکه مردم به او اقبال می‌کنند و به طرفش می‌آیند و از او دور نمی‌شوند! همین در نفسش موجب تثبیت می‌شود، و وقتی که در نفسش موجب تثبیت شد می‌بینیم که در خارج هم کارش را انجام می‌دهد.

بنابراین یک ذنبی که ذنب لا یُغفر است این است که انسان از نظر عمل خارجی کاری انجام دهد که ظالم و آن شخص منحرف، در آن مسئله نفسی خودش تثبیت شود! همان گناه را به این می‌دهند، و هیچ تفاوتی نمی‌کند! این خیلی مسئله مهمی است که انسان در ارتباطاتش با افراد و دیگران، این

﴿عَلِيَّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: دَخَلَ سَلْمٌ وَ جَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دَنِيَاهُمْ مَالًا كَثِيرًا وَ أَعْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَوْلَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَ جَدُّوَا مِنْ يَكْتُبُ لَهُمْ وَ يُجِيبِي لَهُمُ الْفَيْءَ وَ يُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَ يَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا، وَ لَوْ تَرَكَهُمْ النَّاسُ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا وَ جَدُّوَا شَيْئًا إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ."﴾ ترجمه:

«علی بن ابی حمزه گوید: دوستی داشتم که از نویسندگان دربار بنی‌امیه بود. از من خواست برای او اجازه بگیرم تا خدمت امام صادق علیه‌السلام برسد. من اجازه گرفتم و حضرت اجازه دادند. چون به خدمت حضرت رسید، سلام کرد و نشست. سپس عرض کرد: فدایت شوم، من در دیوان مالیات این قوم بودم و از دنیای ایشان مال بسیار به من رسید و دقت نکردم که این مال از کجا است. پس ابوعبدالله علیه‌السلام فرمود: "اگر بنی‌امیه کسی را نمی‌یافتند که برایشان بنویسد و یا غنائم را جمع کند و به جای آنان جنگ کند و در نمازهای جماعت ایشان حاضر شود، حق ما را سلب نمی‌کردند! و اگر مردم اینان را با آنچه در دست دارند رها می‌کردند، چیزی نمی‌یافتند مگر مقدار اندکی که در دستشان قرار می‌گرفت."» (محقق)

مسئله را نسبت به مسائل خصوصیات و آن جهاتی که دارد، در نظر داشته باشد. شخصی از بستگان و ارحام ما بود که مسیرش مسیر صحیحی نبود. ما از باب صلۀ رحم گاه گاهی و خیلی به ندرت به منزل او می رفتیم. یک وقت فردی درباره آن شخص از مرحوم آقا (علامه طهرانی) سؤال کرد یا اینکه خود مرحوم آقا فرمودند: یک وقت این شخص احساس نکند که کارش ممضا است! یعنی آمدن ما به منزل این شخص، کار این شخص را امضاء نکند!

و عبارت ایشان این بود:

ما بیشتر باعث می شویم که این شخص در این جهنم فرو برود و بماند! و این واقعاً مسئله مهمی است. البته خود ما هم اعتراض داشتیم و حتی من خودم این سؤال را نسبت به ایشان داشتم که حتی این رفتن ما چه وجهی می تواند داشته باشد؟! البته ممکن بود این طور تصور شود که این مقدار اشکالی ندارد، مثلاً سالی یک مرتبه در منزلش رفتن اشکالی نداشته باشد؛ برای اینکه انسان از آن طرف جایی را باقی بگذارد، چون اگر انسان به طور کلی قطع کند ممکن است شخص از آن طرف بیفتد؛ البته اگر زمینه و امیدی باشد! ولی اگر امیدی نیست اصلاً به طور کلی جای تأمل نیست! اما اگر زمینه باشد انسان نباید کاری انجام دهد که حتی آن امیدش هم برطرف شود و دیگر از بین برود؛ یعنی در عین اینکه او باید بداند که اصلاً مورد اعتنا نیست، در عین حال آن امید در وجود او خاموش نشود و از بین نرود.

خلاصه، خیلی باید دقت کرد که چطور انسان کاری را به نحوی انجام دهد که خدای نکرده موجب تشویق او به این قضیه نشود! بر همین اساس بود که مرحوم آقا فرمودند:

از وقتی که این دولت مسئله قطع نسل را تأیید کرد دیگر من در نماز جمعه شرکت نمی کنم!<sup>۱</sup>

۱. جهت اطلاع بیشتر از اهمیت مسئله تحدید نسل، رجوع شود به رساله نکاحیه، کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین، از مرحوم علامه طهرانی، قدس الله سره.

چون شرکت ایشان در نماز جمعه تأیید است، برای اینکه هر کسی در نماز جمعه می‌آید به‌عنوان تأیید می‌آید. الآن مسئله نماز جمعه از مسئله شرعی تبدیل به یک مسئله سیاسی شده است! یعنی اگر کسی به وجوب عینی نماز جمعه هم قائل نباشد باز اگر بخواهد خودش را به دولت منتسب کند در نماز جمعه شرکت می‌کند؛ یعنی نماز جمعه از جنبه شرعی به یک جنبه شعاری تبدیل شده است و کسی که در نماز جمعه می‌آید به‌عنوان تأیید مسائل مطروحه شرکت می‌کند. لذا این مهم است و انسان باید بداند که آیا باید شرکت کند یا نه؟ موارد آن کدام است؟

حالا در مسئله موسیقی می‌خواهیم ببینیم که آیا خود موسیقی فی حد نفسه حرام است ولو اینکه شخصاً و انفراداً آلات موسیقی استعمال شود، یا اینکه حرمت استعمالش به واسطه استعمال در مجالس لهو و لعب<sup>۱</sup> است؟ یعنی چون آلات موسیقی در مجالس لهو و لعب استعمال می‌شود شرکت در این مجالس حرام است، اما خود آلات موسیقی حرام نیست؟

به عبارت دیگر همان شبهه مفهومی‌ای که بنا بر نظر آقایان، به واسطه اجمال دلیل و عدم فهم صحیح نسبت به غناء وجود داشت، در باب موسیقی و استعمال آلات آن هم وجود دارد. البته در این باره مطلب مجهولی باقی نماند. اما آن‌طور که آقایان مطرح می‌کنند،<sup>۲</sup> آن شبهه این بود: آیا به «كُلُّ صَوْتٍ فِيهِ تَرْجِيْعٌ» غناء می‌گویند یا به «كُلُّ صَوْتٍ فِيهِ تَرْجِيْعٌ بِأَيِّ لَحْنٍ خَاصٍّ» غناء می‌گویند؟ یعنی نه به هر ترجیعی، بلکه به ترجیع خاصی که همان کیفیتی است که مغنیه دارد و با آن غناء می‌کند، غناء می‌گویند؟

۱. سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«موسیقی حرام می‌باشد و اثر وضعی بر روح و روان انسان باقی می‌گذارد و موجب حجاب نفس خواهد شد و انسان را از خدا دور می‌کند؛ لذا می‌توانیم آن را از جمله موارد لهو به‌شمار بیاوریم، زیرا لهو به هر عملی گفته می‌شود که یک منظور عقلانی و شرعی در آن وجود نداشته باشد و باعث اتلاف عمر گردد، و در بعضی موارد اثری زیانبار بر روح و جان انسان وارد می‌نماید.»

۲. مباحث الأصول، صدر، ج ۳، ص ۶۸.

البته مطلبی در باب غناء وجود دارد که در باب موسیقی نیست و آن این است: ما در باب غناء داریم: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ»<sup>۱</sup> یا «تَعَنَّوْا بِالْقُرْآنِ»<sup>۲</sup> یا «رَجَّعْ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ يُرْجَعُ فِيهِ تَرْجِيعًا»<sup>۳</sup> و امثال ذلک. چنین روایاتی در مورد قرآن و در مورد اصوات وجود دارد. اما روایتی نداریم که در آن مثلاً به ضرب عود و دف و مزامیر و کوب و برَبَط و امثال ذلک امر شده یا تجویز شده باشد.

آنچه استفاده می‌شود این است و تمام شبهه در اینجا است: آیا این حرمت از باب لهو مترتب بر آلات موسیقی می‌شود، یعنی حرمت آن از باب لهو است؟ اگر از باب لهو باشد، در این صورت لهو مفهومی دارد و دوباره مفهومش قابل تشکیک است؛ یعنی دوباره شبهه، شبهه مفهومی می‌شود که آیا این را لهو می‌گویند یا نمی‌گویند؟

حالا در فرضی که حرمت از باب لهو باشد، اگر مجلسی که در آن آلت موسیقی زده می‌شود مجلس لهو و لعب باشد، مثلاً زن در آن مجلس بخواند و شرب خمری در آن انجام شود، در این صورت داخل در باب لهو می‌شود و اشکال دارد.

اما اگر این‌طور نباشد، مثلاً فرض کنید چند نفر در مجلس می‌آیند که واقعاً می‌خواهند استفاده معنوی کنند نه استفاده لهوی، مثل کسانی که می‌آیند و می‌نشینند و می‌زنند و می‌خواهند شعر حافظ یا مولانا بخوانند، و مجلس شرب خمر یا اختلاط بین زن و مرد هم نیست، بلکه جلسه‌ای می‌گذارند و خواننده مرد می‌خواند و اتفاقاً قشنگ هم می‌خواند؛ یعنی به نحوی که لولا ضرب عود و آلات موسیقی، خود استماع این صوت اشکالی ندارد. خیلی از این خواننده‌ها اشعار حافظ می‌خوانند! خود صوت این افراد اشکالی ندارد، بلکه صوت قشنگی است که فیه ترجیع! غناء هم نیست؛ نه مفهوم اشعار، مفهوم مُلهی است و نه کیفیت صوت، کیفیت مُلهی است.

۱. معانی الأخبار، ص ۲۷۹.

۲. تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۵۸؛ جامع الأخبار، ص ۴۹.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

اما صحبت در این است که چنین صدایی با اجتماع چنین شرایطی از باب لهُو عرفی، لهُو نیست؛ یعنی مجلسی است که واقعاً بعضی با این نیت می‌روند تا به قول معروف حالی پیدا کنند. برای این نمی‌روند که بزن و بکوب در آن باشد و کیفیت آن، کیفیت مُلهی باشد؛ منتها تصوّرشان بر این است که «حال» در این مجلسی است که همراه و مصاحب با صوت، دف و مزامیر و برَبط و عود و عیدان و کوب و این مسائل هم باشد و به خیال خودشان حالشان هم حال روحانی می‌شود و انبساط پیدا می‌کنند و حالت تجرد در آنها پیدا می‌شود.

در این صورت، ملاک در باب حرمت و حلیت موسیقی، نفس استعمال آلات موسیقی نیست، بلکه صحبت لهُو است؛ یعنی موسیقی از باب غناء حرام می‌شود، و غناء هم که معنایش آن صوتی است که در آن ترجیع مُلهی باشد و کیفیتی است که به لهُو بیاورد.

اگر این‌طور باشد این شبهه مفهومی می‌شود. لذا چون در خود ضرب این آلات فی حدّ نفسه تحریم نیامده است و ملاک هم ملاک غناء است، پس اگر در جایی برای انسان قطعاً ثابت شد که استعمال آلات، مُخرج انسان از انسانیت و مُدخل او در لهُویت است، لاشکاً و لاشبهه که حکمش حرام است؛ اما اگر فرض کنید در یک جا انسان احساس کرد که استعمال آلات قطعاً انسان را از انسانیت خارج نکرده است، بلکه یک حالت رقت و لطافتی به وجود آورده است، حکم به حلیت می‌کنند.

حتی از برخی دیده شده است و آن‌طور که به نقل از یک واسطه در نظر است، یکی از آقایانی که قبلاً فتوا به حلیت می‌دادند آقا جلال‌الدین همایی بوده است که از شاگردان حاج آقا رحیم ارباب و استاد دانشگاه بود و فوت کرده است. شخصی که سابقاً از دوستان ایشان بوده است خودش برای ما نقل کرد:

ایشان قطعاً قائل به حلیت موسیقی بوده است!

آن شخص ناقل که خودش استاد موسیقی بود، برای ما نقل کرد:

من در جایی بودم که در آنجا سنتور یا چیز دیگری بود. صحبت درباره این

وسیله شد. من گفتم: نه، من خوشم نمی‌آید! آقای همایی در آنجا بود و گفت: «فلانی، تو مقدس شده‌ای؟!» (با این عبارت!) گفتم: نه از باب اینکه حرام است، من مقدس نشده‌ام، ولی دیگر حوصله‌اش را ندارم! آقای همایی گفت: «اگر صحبت از حلیت و حرمت می‌کنی، بلاشکال حلال است!»<sup>۱</sup> آقای همایی در مسائل فقه و امثال ذلک شاگرد آقا رحیم ارباب بوده است<sup>۲</sup> و ایشان از همان اصفهان اجازه اجتهاد داشته است.

علی‌کل‌حال من فتوای حاج آقا رحیم را نمی‌دانم و نسبت به ایشان شک دارم، ولی از باب اینکه آقای همایی شاگرد او بوده است و همان‌طوری که خودش اقرار می‌کرده است و در نوشته‌هایش هم وجود دارد که در بسیاری از موارد آن شمس اجتهاد فقه‌ای خود را از مرحوم حاج آقا رحیم گرفته بوده است، شاید از این باب قدری مسئله به مذاق و مرام ایشان، تقریب شود؛ یعنی احتمال این قوی است که حاج آقا رحیم ارباب هم قائل به حلیت بوده است.

همین‌طور از بعضی از آقایان دیگر هم دیده شده است که نسبت به این مسئله قائل به حلیت نفس ضرب آلات بوده‌اند، إلا اینکه - همان‌طور که گفتیم - آن مورد از باب غناء باشد و بر همان مجلسی که ملهی باشد حمل شود.<sup>۳</sup>

به عبارت دیگر اینها می‌گویند: کیفیت ضرب این آلات، موجب حرمت است، نه نفس ضرب این آلات. همان‌طوری که در غناء، کیفیت ترجیع آن صوت ملهی،

۱. رجوع شود به *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*، ص ۱۷۹ - ۱۸۶، تعلیق جلال‌الدین همایی.

۲. رجوع شود به شرح حال استاد جلال‌الدین همایی، ص ۱۴ و ۱۵؛ *پایان شب سخن‌سرایی*، ص ۶۹. ۳. *استفتائات* (خوئی)، ص ۲۵۴.

«س ۸۴۸: آیا موسیقی حلال داریم یا اینکه تمام موسیقی‌ها حرام است؟»

ج: موسیقی که مناسب با مجالس لهو و باطل باشد حرام است، و غیر این نوع موسیقی حرام نیستند. هم‌چنین رجوع شود به *أجوبة الاستفتائات*، ج ۲، ص ۲۰؛ *استفتائات* (آیة‌الله خمینی)، ج ۵، ص ۵۸۰؛ ج ۱۰، ص ۴۱۵.

موجب حرمت و تحقق معنای غناء است، نه نفس صوتی که در ترجیع وجود دارد؛ آن اشکالی ندارد! البته مسئله در باب موسیقی قدری اوسع از باب غناء است و إن شاء الله آن مطالب را ذکر می‌کنیم.

یکی از روایات در باب حرمت استعمال آلات غناء، روایت کافی است:

[عن إسحاق بن جریر] قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ شَيْطَانًا يَقَالُ لَهُ الْقَفَنْدَرُ إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلٍ رَجُلٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالرَّبِطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ، وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْخَةً فَلَا يَغَارُ بَعْدَهَا حَتَّى تُتَوَّقَى نِسَاؤُهُ فَلَا يَغَارُ!»<sup>۱</sup>

[ابن جریر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام را که می‌فرمود: "شیطانی هست که قَفَنْدَر نامیده می‌شود. هرگاه در خانه مردی [چهل روز برَبِط زده شود و مردان بیایند و بنشینند (و مجلسشان مجلس لهو و لعب باشد) آن شیطان می‌آید و هر عضوش را روی همان عضو مرد صاحب‌خانه می‌گذارد (یعنی دستش را روی دست این مرد می‌گذارد و سرش را روی سر این مرد می‌گذارد) و نفخه‌ای در او می‌دمد [که آن شخص دیگر غیرت نمی‌ورزد تا جایی که با زنان او مباشرت می‌کنند و غیرت نمی‌ورزد!]"

بینید، در اینجا نسبت به اینکه در این مجلس به چه نحو و چه قسم آلات موسیقی

زده شود مطلبی ندارد، فقط دارد: «إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلٍ رَجُلٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالرَّبِطِ.»

روایت دوم، روایتی از فروع الکافی است:

سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى أَوْ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ قَالَ: «مَنْ ضُرِبَ فِي بَيْتِهِ بِرَبِطٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْقَفَنْدَرُ فَلَا يَبْقَى عُضْوًا مِنْ أَعْضَائِهِ إِلَّا قَعَدَ عَلَيْهِ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ نُزِعَ مِنْهُ الْحَيَاءُ وَ لَمْ يُبَالِ مَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ فِيهِ.»<sup>۲</sup>

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۲؛ الکافی، ج ۵، ص ۵۳۶، باب الغیره؛ ج ۶، ص ۴۳۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ۲۰۸. ترجمه: >

در این روایت می‌فرماید که شیطان روی همان عضو می‌نشیند: «فَعَدَّ عَلَيْهِ» ولی در روایت اول می‌فرمود: «وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ.»

قبلاً بیان شد که همان‌طوری که ملائکه به واسطه اتحادشان با انسان موجب نورانیت می‌شوند، شیاطین هم به واسطه اتحادشان با نفس انسان موجب کدورت می‌شوند!<sup>۱</sup> وقتی انسان فعلی را انجام می‌دهد و در آن فعل احساس کدورت می‌کند، شیطان در آن موقع با او متحد شده است. واقعاً عجیب است که چطور آن جنبه اتحاد، موجب تبدل حال می‌شود!

برای چه حضور در مجالس غیبت حرام است؟ به خاطر اینکه به واسطه غیبت، شیطان و آن قوا و جنود او با انسان اتحاد پیدا می‌کنند.<sup>۲</sup> لذا خیلی اوقات دیده شده است که انسان وقتی وارد مجلسی می‌شود حال خوبی دارد، ولی وقتی که از آن مجلس بیرون می‌آید سنگین است! احساس کرده‌اید؟ من خودم خیلی موارد را دیده‌ام که

«أبی داوود مسترق گوید: "هر کس چهل روز در خانه با بریط بنوازد، خداوند شیطانی را بر او مسلط می‌کند که قفندر نامیده می‌شود، و هیچ عضوی از اعضای آن شخص را رها نمی‌کند الا اینکه بر آن قرار گیرد، و چون چنین شود حیاء از او کنده می‌شود و دیگر باکی ندارد که چه می‌گوید یا درباره او چه می‌گویند!"» (محقق)

۱. ص ۷۴. هم چنین رجوع شود به *آموزه‌های ولایت*، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. رجوع شود به *الکافی*، ج ۲، ص ۳۵۸: *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۱۰۲:

«قال الصادق عليه السلام: "وَمَنْ اغْتَابَهُ بِهَا فِيهِ فَهُوَ خَارِجٌ عَنِ وِلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، دَاخِلٌ فِي وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ... مَنْ اغْتَابَ مُؤْمِنًا بِهَا لَيْسَ فِيهِ انْقِطَعَتِ العِصْمَةُ بَيْنَهُمَا، وَكَانَ الْمُغْتَابُ فِي النَّارِ خَالِدًا فِيهَا، وَبِئْسَ المَصِيرُ!"» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "اگر کسی غیبت شخصی را بکند به آنچه (از عیوب و گناهان) در آن شخص است، از ولایت و عنایت خداوند عز و جل خارج و در ولایت و تحت سرپرستی شیطان وارد شده است!... و هر کس غیبت مؤمنی را نمود به آنچه در آن مؤمن نیست (و به او افترا ببندد) ربط (دینی و ولایی) میان آن دو گسسته می‌شود و غیبت‌کننده در آتش مخلد خواهد گشت! و چه بدعاقبتی است!"» (محقق)

سنگین شده‌ام. انسان ولو اینکه صحبت هم نکند، ولی همین قدر که مجلسی باشد که در آن غیبت شود، نفس حضور در آن مجلس موجب می‌شود که روح شیطان که بر ملکوت آن مجلس حاکم می‌شود، با ملکوت ما هم متحد شود. مجلس غیبت، مجلس تهمت، مجلس نمّامی و امثال ذلک همه همین‌طور است. اینکه این قدر دعوت به سکوت شده است به خاطر همین مسئله است!

فرمود: ﴿وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾<sup>۱</sup>. مردم خیال می‌کنند که گناه فقط آن کاری است که ضرر مادی جدی بر انسان وارد کند. نه آقا جان! دین اسلام و شرع، دین اکمال و استکمال نفس است. مسئله این است که هر چیزی که موجب مانعیت از این استکمال شود، در شرع حرام می‌شود. این مطلب را ما خودمان می‌فهمیم که این احساس سنگینی یعنی حرمت! یعنی معنای آن، معنای حرام است! چرا اموری مثل شرب خمر حرام است؟! این خمر یک مایع است! چرا این مایع باید حرام شود؟! چه اشکالی دارد؟! به خاطر این است که به واسطه این شرب خمر، ملکوت این خمر با ملکوت شارب متحد می‌شود و به واسطه این اتحاد، خروج از انسانیت پیدا می‌کند و موجب عدم ارتقاء نفس می‌شود. هر گناهی که هست، مثل غیبت، تهمت، شرب خمر و نمّامی، به خاطر همین مسئله حرام است.<sup>۲</sup> نمّامی یعنی

۱. سوره انفال (۸) آیه ۲۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۷۴:

«و بیرهیزید از فتنه و بلا و امتحانی که چون فرا رسد، تنها به کسانی که از شما ظلم کرده‌اند نمی‌رسد (بلکه همه را فرا می‌گیرد).»

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۱:

«عن إبراهيم بن عمير اليماني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "إذا اتهم المؤمن أخاه اثماً الإيمان من قلبه كما يثأث الملح في الماء."» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "هرگاه مؤمنی به برادرش تهمت زند، ایمان از قلبش محو می‌شود همان گونه که نمک در آب حل و محو می‌شود."» (محقق)

انسان عیبی را از یک شخص و از یک رفیقش دیده است و به جای اینکه آن عیب را بپوشاند، جای دیگر نقل می‌کند.<sup>۱</sup>

انسان به مجرد [وقوع] یک مسئله می‌بیند که حالش تغییر کرد! گاهی اوقات رفقای ما تعریف می‌کردند که حالت مشاهده‌ای داشتند، ولی به محض اینکه در آن مجلس صحبتی شده است، احساس کردند که آن حالت رفت! اینها قضایای واقعی است، اصلاً مشاهدات است و وجدانی است و جای انکار نیست! این مسئله به خاطر همان اتحاد است.

امام علیه السلام این اتحاد را با این عبارت بیان می‌کند: «وَضَعَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَىٰ عَضْوِهِ» یا «قعد» و یا اینکه «آن روح حیاء از بین می‌رود».<sup>۲</sup>  
روایت دیگر از فروع الکافی است:

«وَرَأَىٰ بَنُو أَبِي فِرَاسٍ فِي كِتَابِهِ قَالَ: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دَفٌّ أَوْ طَبْنُورٌ أَوْ نَرْدٌ، وَلَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ، وَتُرْفَعُ عَنْهُمْ الْبَرَكَاتُ."» ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "خانه‌ای که در آن خمر یا دف یا طنبور (نوعی تار) یا نرد باشد، ملائکه در آن خانه داخل نمی‌شوند و دعای اهل آن خانه مستجاب نمی‌شود و برکت از آنان برداشته می‌شود."» (محقق)

الأمالی، شیخ صدوق، ص ۶۱۱:

«عَنِ الرَّبِيعِ صَاحِبِ الْمَنْصُورِ قَالَ... فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا تَقْبَلُ فِي ذِي رَجْمِكَ وَأَهْلِ الرَّعَايَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَوْلَ مَنْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَجَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ، فَإِنَّ النَّهْمَ شَاهِدٌ زَوْرٍ وَشَرِيكٌ إِبْلِيسَ فِي الْإِعْرَاءِ بَيْنَ النَّاسِ."» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "در مورد ارحام خود و اهل رعایت از خانواده خود، سخن کسی که خداوند بهشت را بر او حرام نموده و آتش را منزلگاه آخرت او قرار داده است، نپذیر! چراکه سخن چنین گواهی‌اش ناحق و باطل است و او شریک ابلیس است در فتنه‌انگیزی و ایجاد دشمنی میان مردم!"» (محقق)

۱. رجوع شود به *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۵۹۲.

۲. جهت اطلاع بیشتر درباره تأثیر اتحاد با ملائکه و شیاطین در تبدل ملکوت و احوال انسان و رابطه ملائکه و شیاطین با امور پاک یا آلوده و اتحاد نفس با باطن عمل، رجوع شود به *مبانی اخلاق در آیات و روایات*، ج ۲، ص ۲۰۵؛ *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۱۳۵؛ *عنوان بصری*، ج ۵، ص ۱۲۶.

عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَزَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ كَلَيْبِ الصَّيْدَاوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «صَرَبُ الْعِيدَانِ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْخُضْرَةَ»<sup>۱</sup>

دیده‌اید آب وقتی یک جا جمع می‌شود کم‌کم سبز می‌شود؟! «الخضرة» به این حالت می‌گویند!<sup>۲</sup>

روایت دیگر، روایت علی بن الحسین علیهما السلام است:

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُوسَى بْنِ حَبِيبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «لَا يُقَدِّسُ اللَّهُ أُمَّةً فِيهَا بَرَبْتُ يُقَعِّعُ وَ نَايَةٌ تُفَجِّعُ»<sup>۳</sup>

روایت دیگر:

عَنْهُ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَمَّا مَاتَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَمِيَتْ بِهِ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ فَاجْتَمَعَا فِي الْأَرْضِ فَجَعَلَ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ الْمَعَازِفَ وَ الْمَلَاهِيَ سَمَاتَةَ بِآدَمَ عَلَى نَبِينَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَكُلُّ مَا كَانَ فِي الْأَرْضِ مِنْ هَذَا الضَّرْبِ الَّذِي يَتَلَدَّدُ بِهِ النَّاسُ فَإِنَّهَا هِيَ مِنْ ذَلِكَ»<sup>۴</sup>

۱. وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳؛ الكافي، ج ۶، ص ۴۳۴. ترجمه:

«کلیب صیداوی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "نواختن عود (نوعی تار) نفاق را در دل می‌رویاند آن‌چنان‌که آب سبزه را."» (محقق)

۲. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۴۴.

۳. وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳؛ الكافي، ج ۶، ص ۴۳۴. ترجمه:

«خداوند پاک و مقدس نمی‌نماید امتی را که در میان‌شان تار نواخته می‌شود و صدای زنان آوازخوان برپا است.» (محقق)

۴. وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳؛ الكافي، ج ۶، ص ۴۳۱. ترجمه:

«سماعه از ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: "پس از وفات حضرت آدم علیه السلام، ابلیس و قابیل در فقدان وی شادمان شدند. آنها باهم در مکانی جمع شدند و برای شماتت و شادمانی از درگذشت آدم علیه السلام، به نواختن آلات موسیقی و ادوات لهو پرداختند. پس هر گونه لهوی در زمین که مردم از آن لذت می‌برند، همانا از همان واقعه است."» (محقق)

چون لابد در آن زمان، حضرت آدم ممانعت می‌کرد و نمی‌گذاشت که این ملامهی و معازف و امثال‌ذکر را در خارج انجام دهند.

روایت دیگر:

عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أنهاكم عن الزفن والمزمار وعن الكوبات والكبرات!»<sup>۱</sup>

روایت دیگر:

[عن عمران الزعفراني] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «من أنعم الله عليه بنعمة فجاء عند تلك النعمة بمزمار فقد كفرها!» - الحديث.<sup>۲</sup>

روایت دیگر:

[عن السياري رفته عن أبي عبد الله عليه السلام، أنه سُئِلَ عن السفلة، فقال:] «من يشرب الخمر ويضرب بالطنبور!»<sup>۳</sup>

و امثال این روایات؛ مثل روایت طنبور، نرد، دف و امثال‌ذکر. این‌شاء‌الله تمام این روایات و دلالت و کیفیتشان خواهد آمد و راجع به خصوصیات فقهی آن بحث خواهیم کرد.

اللهم صل على محمد و آل محمد

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۳۲. ترجمه:

«امام صادق علیه‌السلام فرمود: "رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: من شما را بازمی‌دارم از رقصیدن، نی، سازهایی که با دست کوبیده می‌شوند (مثل تنبک) و طبل‌ها!"» (محقق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۴؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲. ترجمه:

«امام صادق علیه‌السلام فرمود: "هر کس که خداوند به او نعمتی دهد سپس نزد آن نعمت مزماری (نی، آلت موسیقی) آورد (بنوازد)، همانا آن نعمت را کفران نموده است!"» (محقق)

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۴؛ الخصال، ج ۱، ص ۶۲. ترجمه:

«از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند که سفله و پست چه کسی است؟ حضرت فرمود: "آن کسی است که شراب می‌نوشد و تار می‌نوازد!"» (محقق)



درس دهم:

روایات دال بر حرمت موسیقی (۲)

### بسم الله الرحمن الرحيم

بحث راجع به روایاتی بود که درباره حلیت یا حرمت آلات غناء و آلات لهو و لعب بیان شده است و راجع به کیفیت استفاده حرمت که آیا حرمت، مطلقه است یا مقید به نوع خاصی از آن است؟ یعنی بحث راجع به این بود که آیا روایات به نحو اطلاق قائل به حرمت استعمال آلات لهو هستند یا مقید به استعمال آن در مجالس لهو هستند؟! یعنی مجالسی که: «يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ»<sup>۱</sup> است و در آن مجالس غناء وجود دارد.

در مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، در «بابُ تحريم استعمال المَلاهي بِجَميع أصنافها و بيعها و شراؤها» یک روایت از تفسیر ابوالفتوح رازی است، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت در ضمن مسائلی که خدای متعال آن حضرت را امر و نهی کرده است، می فرماید:

[عن أبي أُمَامَةَ عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي هُدًى وَرَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» وَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْمُو الْمَزَامِيرَ وَ الْمَعَارِفَ وَ الْأوتَارَ وَ الْأوتَانِ وَ أُمُورَ الْجَاهِلِيَّةِ. «إِلَى أَنْ قَالَ: «إِنَّ آلَاتِ الْمَزَامِيرِ شِرَاؤُهَا وَ بَيْعُهَا وَ تَمْنُنُهَا وَ التَّجَارَةُ بِهَا حَرَامٌ.» - الخبر. ۲

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۲.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۸۱: «أبوأمامه روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و علی آله فرمود: "خدای مرا بفرستاد تا هدی و ﴿

این عبارت «أَمْحُو» یعنی اصلاً وجود مزمار و مزامیر را از بین ببرم، نه اینکه آنها را در مجالس غناء از بین ببرم؛ پس مقید نیست. منتها چون محو تکوینی معنا ندارد، پس منظور محو تشریحی است، چون لیس الأمرُ بید رسول الله، بلکه الأمرُ بید الناس یصنعون الأوتار و یصنعون المزامیر. پیغمبر هم زورش به این علما نمی‌رسد مگر اینکه بخواهد با ولایت تکوینی خودش محو کند!

«مزامیر» به همین آلاتی می‌گویند که بزرگ است و از خَشَب درست می‌کنند، از قَصَب و از آهن هم درست می‌کنند یا مخلوطی از آهن و... است.<sup>۱</sup>

«معاذف» جمع معزَف است، یعنی آلت موسیقی. به جمیع آلات موسیقی معازف می‌گویند. معازف عبارت است از گیتار و طنبور و سنتور، و در اصطلاح به همه اینها معازف و اوتار می‌گویند.<sup>۲</sup>

بعد در این روایت ابوالفتوح از رسول خدا بنحو الإطلاق نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید:

إِنَّ آلَاتِ الْمَزَامِيرِ شُرَائِهَا وَبَيْعُهَا وَالتَّجَارَةُ بِهَا حَرَامٌ.

روایت دیگری را مرحوم حاجی نوری در مستدرک الوسائل از جعفریات نقل می‌فرماید:

﴿رحمت عالمیان باشم، و مرا فرمود تا مزامیر (نی‌ها) و معازف (آلات موسیقی) و اوتار (نوعی تار) و بتان را محق (محو) کنم و کارهای جاهلیت را... آلات مزامیر (نی‌ها) را فروختن و خریدن و بها و آموختن آن و تجارت کردن به آن حرام باشد.﴾

۱. لغت‌نامه دهخدا: «مزامیر: جمع مزمار. مزمار: در موسیقی هر آلت بادی چوبی را به عربی مزمار و به فارسی نای خوانده‌اند.»

۲. لغت‌نامه دهخدا: «معاذف: نواختنی‌ها چون عود و طنبور. معازیف: نویسندگان ایرانی و عرب سازهایی را که دارای سیم‌های باز (اوتار مطلقه) بوده تحت عنوان معازیف ذکر می‌کرده‌اند، ولی در طی زمان، این کلمه معنی وسیع‌تری به خود گرفت و به کلیه سازهای زهی و حتی در بعضی موارد به سازهای بادی هم اطلاق می‌شده است.»

الجَعْفَرِيَّاتُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أُنْهَى أُمَّتِي عَنِ الزَّمْرِ وَالْمِزْمَارِ وَالْكُوبَاتِ وَالْكِيُوبَاتِ»<sup>۱</sup>

البته اینجا به جای «کیوبات»، کنارات هم نوشته شده است که یکی از آلات موسیقی است.<sup>۲</sup> «مزممار» و «کوب» آلتی است که می‌زدند. در اینجا اینها به نحو اطلاق بیان شده است.

روایتی دیگر:

و بهذا الإسنادِ قالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «تَقَوْمُ السَّاعَةِ عَلَى قَوْمٍ يَشْهَدُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْتَشْهَدُوا وَ عَلَى الَّذِينَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا لَوْ طِ و عَلَى قَوْمٍ يَضْرِبُونَ بِالْأُفُوفِ وَ الْمَعَارِفِ»<sup>۳</sup>

این هم روایت دیگری است که کیفیت ضرب در اینجا لحاظ نشده است و به نحو اطلاق بیان شده است.

روایت دیگر:

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّهُ رَفَعَ إِلَيْهِ رَجُلًا أَكْسَرُ بَرَبَطًا فَأَبْطَلَهُ»<sup>۴</sup> شخصی

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۵؛ الجعفریات، ص ۱۵۸. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: "رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من ائمت را از نواختن زمر (از خانواده نی)، مزامیر (نی‌ها)، کوبات (تنبک‌ها) و کیوبات\* باز می‌دارم."»  
\* ظاهراً تصحیف کبرات است، یعنی طبل‌ها. رجوع شود به روایت الکافی، ج ۲، ص ۴۳۲. (محقق)

۲. لسان العرب، ج ۵، ص ۱۵۲، ترجمه: «گروهی می‌گویند "کِنَارَة" همان عود و چنگ است.» (محقق)  
۳. الجعفریات، ص ۱۴۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۶. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "قیامت برپا می‌شود بر قومی که بدون آنکه آنان را به شهادت بخوانند شهادت می‌دهند، و بر قومی که عمل قوم لوط انجام می‌دهند، و قومی که بادف و تار می‌نوازند."» (محقق)  
۴. خل: کسّر.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۶؛ الجعفریات، ص ۱۵۸.

نزد حضرت شکایت کرد که شخص دیگری بربط او را شکسته است که حضرت این مرافعه را باطل کردند.»<sup>۱</sup>

یعنی حضرت این دعوا را بلا دعوا فرض نموده‌اند و گفتند: «رهایش کنید! خوب کرد که شکست!»<sup>۱</sup> آن شخص نگفت که این آلت موسیقی برای استفاده شخصی من است و می‌خواهم آن را برای مجالس غیر لهو و غیر غناء به کار ببرم! این روایت هم به نحو مطلق است.

ایشان از اصل زید نرسی روایتی را از حضرت ابی عبدالله نقل می‌فرماید:

زَيْدُ النَّرْسِيُّ فِي أَصْلِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثٍ: «... أَنْ الْمُؤْمِنَ لَفِي شُغْلٍ عَنِ ذَلِكَ شَغْلُهُ طَلَبُ الْآخِرَةِ عَنِ الْمَلَاهِي، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عَنِ جَمِيعِ ذَلِكَ لَفِي شُغْلٍ. مَا لَهُ وَلِلْمَلَاهِي؟! فَإِنَّ الْمَلَاهِي تَوْرَثُ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ وَتَوْرَثُ التَّفَاقُ. وَأَمَّا صَرْبُكَ بِالصَّوَالِحِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَكَ يَرْكُضُ وَالْمَلَائِكَةُ تَنْفُرُ عَنْكَ، وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ لَمْ تُؤْجِرْ، وَمَنْ عَثَرَ بِهِ دَابَّتُهُ فَهَاتِ دَخَلَ النَّارَ.»<sup>۲</sup>

«صوالح» از آلات لهو است و بعضی هم در اینجا گفته‌اند که طبل است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۲۵:

«عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: "مَنْ كَسَرَ بَرَبَطًا أَوْ لُعْبَةً مِنَ اللَّعْبِ أَوْ بَعْضَ الْمَلَاهِي أَوْ خَرَقَ زِقِّ مُسْكِرٍ أَوْ خَمْرٍ فَقَدْ أَحْسَنَ وَلَا عُرْمَ عَلَيْهِ."» ترجمه:

«امام باقر علیه السلام: "هر کس بربط (نوعی تار) یا یکی از وسایل بازی یا برخی از وسایل لهو را بشکند یا مشکِ حاوی مُسکر یا خمر را سوراخ کند، به تحقیق کار پسندیده‌ای انجام داده است و چیزی بدهکار نیست!"» (محقق)

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۶. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "... همانا مؤمن از این امور روی گردان است و طلب آخرت او را از ملامهی روی گردان کرده است. مؤمن از همه این لهو و لعب‌ها روی گردان است. او را چه کار با این امور لهوی؟! چرا که اینها باعث قساوت قلب و نفاق می‌شود. اما اگر بر سینج و طبل بکوبی و موسیقی بنوازی پس شیطان با تو پا بر زمین می‌کوبد (یا اینکه با چوگان بازی کنی پس بدان که شیطان است که با تو می‌دود) و ملائکه از تو می‌گریزند، و اگر تو را گزندی رسد تو را اجری نیست، و اگر کسی مرکبش از این حالت به هیجان بیاید و او را بر زمین بزند (یا اینکه پای مرکبش بلغزد و بیفتد) و بمیرد داخل در آتش می‌شود.»» (محقق)

«کسی که دابّه او از این حالت به هیجان بیاید و او را زمین بزند و یا مقتول کند، در آتش داخل می شود.»

معنا این است که اگر در این حال بمیرد، داخل در آتش می شود. گاهی اتفاق می افتد که حیوانات رم می کنند و برای شخص مشکلی به وجود می آورند.

روایت دیگر از دعائم الإسلام است که می فرماید:

عن رسول الله أنّه قال: «أُنبِئُ أُمَّتِي عَنِ الزَّفَنِ وَالْمِزْمَارِ وَ عَنِ الْكُوْبَةِ وَ الْكِنَارَاتِ.»<sup>۱</sup>

«زفن» در اینجا به معنای رقص است و مشخص است که باید این رقص در وضعیت مُریب باشد.

روایت دیگری را هم از دعائم الإسلام نقل می کند:

و عن عليّ عليه السلام «أنّه رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ كَسَرَ بَرَبَطًا فَأَبْطَلَهُ وَ لَمْ يَوْجِبْ عَلَيَّ الرَّجُلِ شَيْئًا.»<sup>۲</sup>

«مردی اقامه دعوا کرد که شخصی بربطش را شکسته است، حضرت مرافعه را باطل کردند و راجع به او حکم به [خسارتی] نکردند.»

این هم یکی دیگر از آن روایات دال بر حرمت به نحو مطلق است.

روایت دیگر:

عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه قال: «مَنْ صَرَبَ فِي بَيْتِهِ بَرَبَطًا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْطَانًا لَا يُبْقِي عُضْوًا مِنْهُ إِلَّا قَعَدَ عَلَيْهِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ نَزَعَ مِنْهُ الْحَيَاءَ فَلَمْ يُبَالِ بِمَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ لَهُ.»<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۲۱۷؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۷. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "من اتمم را از رقص و زممار (نی) و کوبه (تنبک) و کنارات (ابزار موسیقی مثل عود و چنگ) بازمی دارم."» (محقق)

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۷؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۷؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۸. ترجمه:

روایت دیگر از امام صادق علیه السلام:

إِنَّهُ قَالَ مَرَّ بِي أَبِي وَأَنَا غُلَامٌ صَغِيرٌ وَقَدْ وَقَفْتُ عَلَى زَمَارِينَ وَطَبَالِينَ وَلَعَابِينَ  
أَسْتَمِعُ، فَأَخَذَ بِيَدِي فَقَالَ: «مُرَّ، لَعَلَّكَ يَمِّنَ شِمْتِ بَادَمَ!» فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ  
يَا أَبَاهُ؟! قَالَ: «هَذَا الَّذِي تَرَى كُلَّهُ مِنَ اللَّهْوِ وَالْغِنَاءِ إِنَّمَا صَنَعَهُ إِبْلِيسُ شِمَاتَةً بِأَدَمَ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ.»<sup>۱</sup>

در فقه الرضا روایتی دارد:

أَنَّهُ مَنْ لَقِيَ فِي بَيْتِهِ طُنْبُورًا أَوْ عَوْدًا أَوْ شَيْئًا مِنَ الْمَلَاهِي مِنَ الْمِعْرَافَةِ وَالشُّطْرَنْجِ  
وَأَشْبَاهِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ! فَإِنْ مَاتَ فِي أَرْبَعِينَ، مَاتَ فَاجِرًا  
فَاسِقًا مَأْوَاهُ النَّارُ وَبَيْتُ الْمَصِيرِ.<sup>۲</sup>

شما در این روایات هیچ تقییدی نسبت به نوع و کیفیت مجلس مشاهده نمی‌کنید. اینکه اطلاق ملاحی شده است برای این است که نفس این ضرب، ملهی

«امام صادق علیه السلام فرمود: "هر کس چهل روز در خانه با بربط (از انواع تار) بنوازد، خداوند شیطانی را بر او مسلط می‌کند که هیچ عضوی از اعضای آن شخص را رها نمی‌کند إلا اینکه بر آن قرار می‌گیرد، و چون چنین شود خداوند حیاء را از او برمی‌کند و دیگر باکی ندارد که چه می‌گوید یا به او چه می‌گویند!"» (محقق)

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۷. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۹. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی کودکی خردسال بودم، یک روز در کنار نوازندگان و طبل‌نوازان و اهل لهو و لعب ایستاده بودم و به آنان گوش می‌دادم. در این حال پدرم از آنجا می‌گذشت، دستم را گرفت و فرمود: "برو! نکند تو از کسانی باشی که از وضعیت حضرت آدم خوشحال شدند!" به پدرم عرض کردم: پدر جان، چگونه؟ پدرم فرمود: "همه این لهو و لعب و غناء را که می‌بینی، همانا شیطان از خوشحالی اینکه آدم از بهشت بیرون شد، ساخت."» (محقق)

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸. فقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۲۸۲. ترجمه:  
«امام رضا علیه السلام فرمود: "هر کس چهل روز در خانه‌اش طنبور یا عود (هر دو از انواع تار) یا چیزی از آلات لهو و آلات موسیقی و شطرنج و مانند آن داشته باشد، همانا به خشم الهی روی آورده است. پس اگر در این چهل روز بمیرد، فاجر و فاسق مرده است و جایگاهش در آتش است و چه بدعاقبتی است!"» (محقق)

است؛ یعنی نفس ضرب طنبور، لهو است و جزء ملاحی است. مجلس هم مجلسی نیست که زنان در آن باشند یا در آن شرب خمر انجام شود، بلکه آنها زمارین و طبالین بودند که از مزمار و طبل استفاده می‌کردند. مسئله ساده است.

قطب راوندی در لب اللباب دارد:

عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الدَّفَّ وَالكُوبَةَ وَ المَزَامِيرَ وَ مَا يُلْعَبُ بِهِ»<sup>۱</sup>

یعنی حرمت به نحو اطلاق است و هیچ تقییدی در آن نیست.

روایت دیگر:

و عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «مُهَيَّنَا عَنْ صَوْتَيْنِ أَحْمَقَيْنِ فَاجِرَيْنِ: صَوْتُ عِنْدَ الْمُصَيَّبَةِ مَعَ خَمْسِ الوُجُوهِ وَ شَقُّ الجُيُوبِ، وَ صَوْتُ عِنْدَ النُّعْمَةِ بِاللَّهُوِ وَ اللَّعِبِ بِالمَزَامِيرِ وَ إِهْمَا مَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ»<sup>۲</sup>

روایت دیگر از عوالی اللئالی است:

عن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّ نَهْيَ عَنِ الضَّرْبِ بِالدَّفِّ وَ الرَّقْصِ وَ عَنِ اللَّعِبِ كُلِّهِ وَ عَنِ حُضُورِهِ وَ عَنِ الإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ، وَ لَمْ يُجِزْ ضَرْبَ الدَّفِّ إِلَّا فِي الإِمْلَاكِ وَ الدُّخُولِ بِشَرَطِ أَنْ يَكُونَ فِي البِكْرِ، وَ لَا يَدْخُلُ الرَّجَالُ عَلَيْهِنَ»<sup>۳</sup>

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸. ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «همانا خداوند دف و کوبه (تنبک) و مزامیر (نی‌ها) و آنچه بدان لهو و لعب می‌شود حرام کرده است.»» (محقق)

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸. ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ما از دو صدای احمقانه و تباه‌کننده نهی شده‌ایم: یکی صدایی است که هنگام مصیبت با خراشیدن چهره و دریدن گریبان همراه است و دیگری صدایی که هنگام نعمت، همراه با لهو و لعب و با آلات موسیقی باشد. این دو صوت، نوای شیطان است.»» (محقق)

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۰. ترجمه:

«از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: «حضرت از دف زدن و رقصیدن و همه انواع لهو و لعب و حضور یافتن نزد آن و گوش فرادادن بدان نهی فرمود و اجازه نداد دف زدن را»

دف یعنی دایره، نه اینکه از طبل و امثال ذلك استفاده شود.  
ظاهراً فقط در دو جا مسئله دف استثنا شده است: یکی در عروسی است و یکی هم در ولیمه‌ای که برای منزل می‌دهند.

در خبر است که در شب عروسی حضرت زهرا که زن‌ها می‌خواندند، دف هم بوده است.<sup>۱</sup> همین دایره‌ای که عرب‌ها می‌زدند! حالا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

↳ مگر در عقد و زفاف (عروسی) به شرط آنکه آن زن، باکره باشد و اینکه مردان بر آنان وارد نشوند. «(محقق)

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۱:

«أمر النبي بطبّق بسرٍّ وأمر بنهيه، ودخل حجرة النساء وأمر بصرب الدفِّ.» ترجمه:  
«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرمود تا طبقی از خرماى بسر (خرمای نارس که تازه رنگش زرد شده است) آورند و اینکه همگان بخورند، سپس در حجرة زنان داخل شد و فرمودند که دف بزنند.» (محقق)

كشف الغمة فى معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۳۵۹:

«فأمرهنَّ (أى رسول الله أزواجه) أن يدفنن لفاطمة، فصرن بالدفوف.» ترجمه:  
«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زنان خود فرمودند که برای حضرت فاطمه سلام الله علیها دف بزنند، پس آنها نیز شروع به دف زدن کردند.»

دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۶:

«وعن جعفر بن محمدٍ علیهما السلام أنه قال: لما كانت الليلة التي بنى فيها على عليه السلام بفاطمة، سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صرب الدفِّ، فقال: "ما هذا؟" قالت أم سلمة: "يا رسول الله، هذه أسماء بنت عميس تضرّب بالدفِّ، أرادت فيه فرح فاطمة صلوات الله عليها، لئلا ترى أنه لهما ماتت أمها لم يجد من يقوم لها." فرقع رسول الله يده إلى السماء ثم قال: "اللهم أدخل على أسماء ابنة عميس السرور كما أفرحت ابنتي!" ثم دعا بها فقال: "يا أسماء، ما تقولون إذا تقرّتم بالدفِّ؟" فقالت: "ما ندرى ما تقول يا رسول الله في ذلك، وإني أزدت فرحها." قال: "فلا تقولوا هجرًا!" ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: چون شب عروسی حضرت علی علیه السلام با فاطمه سلام الله علیها شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدای دف شنید، فرمود: «این چیست؟» ام سلمه گفت: «ای رسول خدا، این اسماء بنت عمیس است که دف می‌زند؛ می‌خواست با این کار فاطمه را شاد

دیگر خیلی عروسی را برای آنها سخت نگرفته بود! <sup>۱</sup>

کند تا احساس نکند که چون مادرش از دنیا رفته است کسی نیست که برای او کاری انجام دهد. رسول خدا دستش را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «خداوندا، اسماء بنت عمیس را مسرور و شاد فرما، همان گونه که دخترم را شاد ساخت!» سپس حضرت، اسماء را فراخواند و فرمود: «ای اسماء، وقتی دف می‌زنید چه می‌گویید؟» اسماء گفت: «ای رسول خدا، نمی‌دانیم چه می‌گوییم، فقط می‌خواستیم فاطمه را شاد کنم!» حضرت فرمود: «پس زشتی نگویند!» (محقق) ۱. *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۵۱۹:

«عَلِيُّ بْنُ هَبَّارٍ قَالَ: اجْتَازَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِدَارِ عَلِيِّ بْنِ هَبَّارٍ فَمَسَمَعَ صَوْتَ دَفٍّ، فَقَالَ: "مَا هَذَا؟" قَالُوا: عَلِيُّ بْنُ هَبَّارٍ أَعْرَسَ بِأَهْلِهِ. فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "حَسَنٌ هَذَا لِلنِّكَاحِ لَا السَّفَاحِ." ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "أَشِيدُوا بِالنِّكَاحِ وَأَعْلِنُوهُ بَيْنَكُمْ وَاضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالذَّفِّ." فَجَرَّتِ السُّنَّةُ فِي النِّكَاحِ بِذَلِكَ.» ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال عبور از خانه علی بن هبار صدای دف زدن شنید، فرمود: «این چیست؟» گفتند: علی بن هبار عروسی کرده است و این صدا مربوط به آن است. حضرت فرمود: «این کار برای ازدواج، کار خوبی است، نه برای فسق و فجور و زنا.» سپس حضرت فرمودند: «ازدواج کردن را اعلان و افشا کنید و برای آن دف بزنید.» پس از آن سنت در ازدواج به این صورت جاری شد.» (محقق)

*الجعفریات*، ص ۱۱۰:

«قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "فَرَّقُ بَيْنَ النِّكَاحِ وَ السَّفَاحِ ضَرْبُ الدَّفِّ."» ترجمه: «فرق بین ازدواج و بین زنا و فجور، دف زدن می‌باشد.» (محقق)

*سنن ابن ماجه*، ج ۳، ص ۳۳۸:

«عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وآله] وَسَلَّمَ قَالَ: "أَعْلِنُوا هَذَا النِّكَاحَ وَ اضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالْغُرْبَالِ (يعني الدَّفِّ).» ترجمه:

«این ازدواج را اعلان و آشکار کنید و برای آن دف بزنید!» (محقق)

هم‌چنین بسیاری از کتب اهل سنت این روایت را نقل کرده‌اند.

۲. سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: آیا دف زدن چند نفر هم‌زمان باهم (یک ریتم و هم‌آهنگ) در عروسی اشکال دارد؟ یا فقط یک دف مجاز است؟»

جواب: هو‌العظیم، دف زدن نباید به شکل موسیقی درآید.»

⇐

یا اینکه وقتی حضرت وارد قبا شدند مستقبلینی که در قبا از پیغمبر استقبال می کردند - البته هنوز اسلام نیامده بود - با دف بودند و می زدند و می رقصیدند.<sup>۱</sup> البته ما نمی توانیم این نقل را دلیل قرار دهیم، چون هنوز احکام اسلام بیان نشده بود. پیغمبر هم می گویند: حالا فعلاً صبر می کنیم تا بعد کم کم، شویّه شویّه احکام را بیان کنیم!

بله، در روایات اهل سنت - که در آنها خیلی چیزهای کذایی هست - دارد که پیامبر - نعوذ بالله - عایشه را [برای دیدن برخی امور لهو و لعب] بر پشت خود سوار کردند!<sup>۲</sup> یا اینکه می گویند: پیغمبر عایشه را بغل می کرد و دور حیاط می چرخید! ما

﴿سؤال: آیا دف زدن در مراسم عیدالزهر/ اشکال دارد؟﴾

جواب: هو العلیم، بهتر است استفاده نشود، اما حرام نیست.

۱. ربیع الأبرار، زمخشری، ج ۳، ص ۱۲۰:

«لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي هِجْرَتِهِ ثِنْتَةَ الْوَدَاعِ، اسْتَقْبَلَهُ الْجَوَارِي يَضْرِبْنَ بِالْدَفُوفِ وَيُعْتَيْنَ:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلَّهِ دَاعٍ»  
ترجمه: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هجرتش به مدینه، به محل ثنیة الوداع رسید، زنان دف زنان به استقبال آن حضرت آمده و می خواندند: ماه از محل ثنیة (محل خداحافظی) بر ما طلوع کرد و تا مادامی که شخصی خدا را می خواند، شکر بر ما واجب شده است.»  
پس از آن - همان طور که در برخی تواریخ آمده است - حضرت در قبا نزول فرمودند. (محقق) هم چنین رجوع شود به *البدایة و النهایة*، ج ۳، ص ۱۹۷؛ *دلائل النبوة*، ج ۲، ص ۵۰۶؛ *المبسوط*، شیخ طوسی، ج ۸، ص ۲۲۶.

۲. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۲۸:

«قَالَتْ: وَكَانَ يَوْمَ عِيدِ يَلْعَبُ السُّودَانُ بِالذَّرْقِ وَ الْحِرَابِ، فَأَمَّا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَإِنَّمَا قَالَ: «تَسْتَهَيْنَ تَنْظُرِينَ؟» فَقَالَتْ: نَعَمْ! فَأَقَامَنِي وَرَاءَهُ، خَدَى عَلَى خَدِّهِ، وَيَقُولُ: «دُونَكُمْ بَنِي أَرْفَدَةَ!» حَتَّى إِذَا مَلِلْتُ، قَالَ: «حَسْبُكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ! قَالَ: «فَاذْهَبِي!» ترجمه:

«عایشه می گوید: در روز عیدی که سیاه پوستان با نیزه و سپر بازی می کردند، یا من از ایشان پرسیدم یا آن حضرت به من فرمود: «دوست داری به بازی آنان بنگری؟» گفتم: بله. پس رسول خدا ﴿

خودمان خجالت می کشیم که این کارها را بکنیم، آن وقت پیغمبر از این کارها بکند؟!<sup>۱</sup>  
روایت دیگر:

و عنه [عوالی اللثالی]: و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دَفٌّ أَوْ طُبُورٌ أَوْ نَرْدٌ، وَلَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَتَرْفَعُ عَنْهُمْ الْبَرَكَاتُ.»<sup>۲</sup>

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مرا پشت خود گرفت به صورتی که گونه‌های من به گونه‌های ایشان تماس داشت و در این حال می فرمود: «بازی کنید ای بنی ارفده!» تا آنکه از دیدن آن خسته شدم. فرمود: «بس است؟» گفتم: آری. فرمود: «بس برو!»

در روایات اهل سنت این محتوای موهن با تعبیر و رفتارهای مختلف نقل شده است و در برخی روایات آمده است: «فَيَقُومُ مِنْ أَجْلِ قَائِلًا حَتَّى كُنْتُ أَكُونُ أَنَا أَنْصِرُ؛ حَضْرَتٌ بَرَاءٌ مِنْ أَيْسْتَادٍ كَهَذَا نَظَرْتُ فِيهِ وَتَوَقَّعْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْ خُدَمِ مَنْصَرَفٍ شَدْمًا.» رجوع شود به السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۳۰۷؛ ج ۱۰، ص ۳۷۹؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۲.

البته لازم به ذکر است که در اهل سنت هم روایات دال بر حرمت موسیقی وجود دارد؛ از جمله مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۵۷:

«عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَنِي رَحْمَةً وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ وَأَمْرِي أَنْ أَمْحَقَ الْمِزْمِيرَ وَالْكَفَّارَاتَ (يَعْنِي الْبِرَابِطَ وَالْمِعَازِفَ وَالْأَوْثَانَ الَّتِي كَانَتْ تُعْبَدُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ).»<sup>۱</sup>  
تذكرة الفقهاء، علامه حلی، ج ۲، ص ۵۸۱:

«[قال بعد ذكر أمثال هذه الأخبار]: و نحن نُجَلِّ مَنْصِبَ النَّبِوةِ عَنْ ذَلِكَ وَ نَرَفَعُهُ عَنْهُ، وَ حَاشَا لِمَنْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ مِثْلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي يَنْسَبُوهَا إِلَيْهِ مِمَّا يُوْجِبُ نَقْصَ الْمُرُوءَةِ وَ سَقُوطَ الْمَحَلِّ مِنَ الْقُلُوبِ.» ترجمه:

«[علامه حلی - رحمه الله - بعد از ذکر امثال این نقل‌ها می فرماید:] و ما منصب نبوت را منزّه و برتر از این گونه امور می دانیم. حاشا که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این افعالی را که به ایشان نسبت می دهند انجام داده باشد؛ افعالی که موجب نقص مروّت گردیده و باعث سقوط جایگاه آن حضرت در دل‌های مردم می شود.» (محقق)

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۶۱. ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خانه‌ای که در آن خمر یا دف یا طنبور یا نرد باشد ملائکه داخل آن خانه نمی‌شوند و دعای اهل آن مستجاب نمی‌شود و برکت از آنان برداشته می‌شود.» (محقق)

روایت دیگر، همین روایتی است که ابتدای بحث بیان کردم:  
 الشَّيْخُ أَبُو الْفَتْوحِ فِي تَفْسِيرِهِ، عَنْ أَبِي أَمَامَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي هُدًى وَرَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَأَمَرَنِي أَنْ أَمْحُوَ الْمَزَامِيرَ وَ  
 الْمَعَارِيفَ وَالْأوتارَ وَالْأوثانَ وَأُمُورَ الْجَاهِلِيَّةِ» إِلَى أَنْ قَالَ: «إِنَّ آلَاتِ الْمَزَامِيرِ  
 شِرَاؤُهَا وَبَيْعُهَا وَتَمْنُهَا وَالتَّجَارَةُ بِهَا حَرَامٌ.» - الْحَبَرُ.<sup>۱</sup>

روایت دیگری هم داریم که با این روایت تطبیق می کند:

روز اول عید نوروز بود و منصور دوانقی به مدینه آمده بود و مجلسی ترتیب  
 داده بود. همه افراد در آن مجلس رفتند، ولی موسی بن جعفر علیهما السلام  
 در آن مجلس نرفتند. منصور به دنبال موسی بن جعفر فرستاد که چرا نیامدی؟  
 و حضرت به آن مجلس رفتند. منصور گفت: شما چرا نزد ما نیامدید؟  
 حضرت فرمودند:

«إِنَّهُ سَنَةٌ لِلْفُرْسِ وَحَاها الْإِسْلَامُ، وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا حَاها الْإِسْلَامُ!»<sup>۲</sup>

یعنی در آن سنت و امور جاهلی است.

روایت دیگر روایت جامع الأخبار است:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يُحْشَرُ صَاحِبُ الطُّنْبُورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ  
 هُوَ أَسْوَدُ الْوَجْهِ وَبِيَدِهِ طُنْبُورٌ مِنْ نَارٍ وَفَوْقَ رَأْسِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ بِيَدِ كُلِّ  
 مَلِكٍ مَقْمَعَةٌ يَضْرِبُونَ رَأْسَهُ وَوَجْهَهُ! وَيُحْشَرُ صَاحِبُ الْغِنَاءِ مِنْ قَبْرِهِ أَعْمَى وَ  
 أَحْرَسَ وَ أَبْكَمًا! وَ يُحْشَرُ الزَّانِي مِثْلَ ذَلِكَ وَ صَاحِبُ الْمِزْمَارِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ  
 صَاحِبُ الدَّفِّ مِثْلَ ذَلِكَ!»<sup>۳</sup>

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۸۱.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۱۸. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۱۳۰:

«امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: "این عید (نوروز) از آداب و رسوم پارسیان است،  
 درحالی که اسلام آن را محو و نابود ساخته است، و ما به خدا پناه می بریم از اینکه آنچه اسلام از  
 بین برده است دوباره زنده گردانیم!"»

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹؛ جامع الأخبار، ص ۱۵۴. ترجمه: ⇐

چه بر سر این فرد می آید؟! کار خیلی سخت شد!

«مِقْمَعَة» به این گرزهایی می گویند که سرش یک چوب یا آهنی است و رأسش مثل گره می ماند.<sup>۱</sup> به قول عرب‌ها می گفتند: «واحد یموت»<sup>۲</sup> یعنی یکی بزنی می میرد! این تعبیر در عراق مرسوم و متعارف است. این وسیله‌ای است که دزدها استفاده می کنند و تقریباً به معنای همان گرز است. جناب فردوسی در اشعارشان از گرز خیلی استفاده می کنند!

اینها کلّ روایاتی بود که صاحب مستدرک الوسائل در اینجا نقل کرده‌اند، به‌اضافه روایاتی که ما از وسائل الشیعة راجع به حرمت استعمال آلات موسیقی خواندیم. در تمام این روایات نفس استعمال آلات موسیقی و آلات لهو و لعب، حرام است و حرمت بر خود نفس استعمال، تعلق گرفته است.

حالا در اینجا بحثی مطرح است که إن شاء الله در بیان نقل اقوال، این بحث را به‌طور مشروح بیان خواهیم کرد. در ابتدای مطلب، همان‌طور که مرحوم شیخ هم در مکاسب مُحَرَّمه در ابواب «يَحْرُمُ ما تكتسب به» ذکر کرده‌اند،<sup>۳</sup> این مسئله مطرح است که چنانچه موضوعی هم جنبه حلیت داشته باشد و هم جنبه حرمت، غلبه هر کدام از این دو، موجب حلیت و موجب حرمت آن امر خواهد بود.

فرض کنید اگر شخصی عبد یا امه‌ای بخرد که زیادی قیمت آن امه به‌خاطر

﴿رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "صاحب طنبور (نوعی تار) در روز قیامت با چهره‌ای سیاه محشور می‌شود و طنبوری آتشین در دست دارد و هفتاد هزار ملک با گرزهای آتشین بر سر و صورت او می‌کوبند! و آوازه‌خوان از قبرش کور و لال و کر محشور می‌گردد! و زناکار و صاحب مزمز (نی) و دف نیز این‌گونه محشور می‌گردند!﴾ (محقق)

۱. لسان العرب، ج ۸، ص ۲۹۶؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۸۳.

۲. لغت‌نامه دهخدا: «واحد یموت: مرکب از "واحد" به معنی یک + "یموت" فعل مضارع از موت؛

اصطلاحاً به معنای چوب‌دستی که سر آن به آهن یا قیر در گرفته شده باشد؛ شش پر.»

۳. کتاب المكاسب، شیخ انصاری، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

مغنیه بودن او باشد و آن شخص این امه را به همین خاطر می‌خرد، این معامله حرام است. اما یک وقت اصلاً قصد این شخص از خرید این امه به خاطر مغنیه بودن او نیست، بلکه از این امه خوشش آمده است و اگر قیمت آن ده مقابل هم باشد باز آن را می‌خرد! این معامله اشکالی ندارد؛ به جهت اینکه خرید و فروش امه فی حد نفسه مباح است، الا اینکه به واسطه طواری<sup>۱</sup> امور خارجی ممکن است حرام شود که می‌فرماید: «ثَمَنُ الْمُغْنِيَةِ سُحْتٌ»<sup>۲</sup> و در یک جا داریم: «ثَمَنُ الْكَلْبِ وَالْمُغْنِيَةِ سُحْتٌ»<sup>۳</sup> که به خاطر آن امر خارجی، این خرید حرام می‌شود، اما نفس شراء و خرید مغنیه بیهی مرأه و بیهی أمه اشکالی ندارد. لذا می‌بینیم که بین جنبه مغنیه با جنبه امه در اینجا فرق گذاشته شده است، یعنی نفس آن امه بیهی هی بلامانع است؛ اما همین امه اگر بخوهد مغنیه بشود حرام می‌شود، یعنی این بیع و شراء به لحاظ وصف مغنیه انجام می‌شود، نه به لحاظ وصف امه بودن و عبد بودن؛ چون در روایت می‌گوید: «ثَمَنُ الْمُغْنِيَةِ» نمی‌گوید: ثمن الأمة! یعنی اگر بگوید: ثمن الأمة إذا كان مغنیة حرام و إذا لم یکن مغنیة لیس بحرام، آن وقت موضوع برای حکم از اول روی «مغنیه به وصف مغنیه» رفته است.

یا در آن روایت داریم:

امام رضا علیه السلام از جایی عبور می‌کنند و می‌بینند که زنی دو کنیز دارد، به آن زن می‌گویند: «کنیزها را می‌فروشی؟» آن زن فروشنده می‌گوید: «و لکن لا یشتريها مثلك!»<sup>۴</sup>

حضرت در اینجا ناظر به عنوان «غناء» صحبت نکرده‌اند و طلب حضرت به

۱. لغت نامه دهخدا: «طواری: ج طارئة، به معنی داهیه، حادثه، مصیبت.»

۲. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۴۴. ترجمه:

«بهای زن آوازه‌خوان حرام است.» (محقق)

۳. قرب الاستاد، ص ۳۰۵. ترجمه:

«حضرت امام موسی کاظم علیه السلام: بهای سگ و زن آوازه‌خوان حرام است.» (محقق)

۴. الکافی، ج ۶، ص ۴۷۸. هم‌چنین رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۱۳۴.

وصف غناء نیست، بلکه به وصف آدم و زن است، یعنی حضرت دو تا «زن» می‌خواست. به عبارت دیگر حضرت به لحاظ آیه بودن، طلب شراء از آن شخص کرده است؛ یعنی به لحاظ اینکه این آیه است و می‌خواهد یک آیه بخرد، طلب شراء کرده است، چون خریدن آیه در آن وقت رسم بوده است. اما آن زن فروشنده چون متوجه جنبه غناء بود، می‌گوید: «و لکن لا یشتريها مثلك!» چون جنبه غناء مورد نظر او بوده است.

در این روایاتی که دارد: «ثَمَنُ الْمُغَنِّيَةِ سُحْتٌ» و امثال ذلک، حکم حرمت به لحاظ وصف عنوانی است، یعنی وصف غناء موجب شده است که شراء آن حرام شود؛ و إلا آیه بودن فی حد نفسه اشکالی ندارد.

حالا اگر این مغنیه توبه کند و جنبه مغنیه بودن از او برداشته شود دیگر اشکال ندارد، چون جنبه مغنیه بودن به لحاظ این وصفی است که بروز و ظهور دارد. اینکه می‌گویند: «فلانی خواننده است!» و در میان عرب‌ها می‌گویند: «مغنیة کذا!» به زنی که صدایش خوب باشد و در خانه بخواند که نمی‌گویند؛ بلکه مغنیه آن کسی است که او را می‌آورند و در تلویزیون نشان می‌دهند و پنجاه هزار نفر هم پول و دلار می‌دهند و می‌روند و می‌نشینند و آن مغنیه هم برای آنها می‌خواند. یعنی مقام ابراز و اظهار است که این وصف عنوانی را بر او حمل می‌کند و اتصافش به مقام اظهار است! حالا اگر همین فرد که خیلی هم صدایش زیبا است، هیچ وقت در ملاهی و در مجالس شرکت نکند دیگر به او «مغنیه» نمی‌گویند، بلکه فقط می‌گویند: «صدایش خوب است!» لذا جنبه مغنیه بودن به خاطر مقام ابراز و اظهار است.

حالا چون ممکن است دو نحوه در مورد مغنیه لحاظ شود؛ یا اینکه صوت مغنیه ممکن است جنبه حلیت و جنبه حرمت داشته باشد و یا اینکه شراء بعضی از این مغنیه‌ها جنبه حلیت و بعضی دیگر جنبه حرمت داشته باشد؛ لذا می‌بینیم امام علیه السلام آن مورد حلیت را استثنا می‌کند: «الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ»<sup>۱</sup> و یا

«الَّتِي تَزُفُّ الْعَرَائِسَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ، لَيْسَتْ بِالَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ.»<sup>۱</sup> یعنی معلوم می‌شود که خودش فی حدّ نفسه اشکال ندارد، منتها به لحاظ ضمّ ضمائهم ایراد پیدا می‌کند؛ پس اگر به خاطر مجالس عروسی باشد حلیت دارد و اگر به خاطر مجالس غیر عروسی و یَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ باشد حرمت دارد.

اما در مورد مانحن‌فیه که درباره استعمال آلات موسیقی است اصلاً چنین تقسیمی وجود ندارد؛ یعنی هیچ کدام از روایاتی که تا الآن آوردیم چنین تقسیمی نکرده است که استعمال آلات در مجالس لهو حرام است و در غیر مجالس لهو اشکالی ندارد. آیا یک روایت دیده‌اید؟! هم روایاتی که از وسائل آوردیم و هم روایاتی که از مستدرک بیان شد، تمام اینها به نحو اطلاق بود: «صاحب الطنبور کذا»<sup>۲</sup> «مَنْ ضَرَبَ فِي بَيْتِهِ بَرَبِطٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا كَذَا»<sup>۳</sup> «إِنَّ اللَّهَ... أَمَرَني أَنْ أَمْحُو الْمَزَامِيرَ وَ الْمَعَازِفَ»<sup>۴</sup> اصلاً اینها را محو کنم! و «مُهَيِّنَا عَنْ... اللَّعْبِ بِالْمَزَامِيرِ»<sup>۵</sup> در این روایات اصلاً این مطلب وجود ندارد که «المعازف التي يدخل عليها الرجال به بأس» یا «المعازف التي لا يدخل عليها الرجال ليس به بأس» یا «المعازف في العرس ليس به بأس!»

بنابراین آنچه در اینجا وجود دارد فقط مسئله دَف است که آن هم اختصاص به مجلس عروسی دارد، نه هر جایی! لذا در دَف هم جنبه لعن آمده است؛<sup>۶</sup> فقط امام علیه السلام در مجلس عروسی<sup>۷</sup> و همین طور مجلس ولیمه به طوری که زن‌ها «لا يَدْخُلُ

۱. همان، ص ۱۲۰.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹.

۳. وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳.

۴. روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، ج ۱۵، ص ۲۸۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

۶. همان، ص ۲۱۸ و ۲۱۹؛ عوالي اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۰ و ۲۶۱. هم چنین رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۱۷۴.

۷. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۶؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۱.

الرِّجَالُ عَلِيَّهِنَّ<sup>۱</sup> باشند تخفیفی داده است که دف بزنند تا خیلی به آنها فشار نیاید و طوری عقده‌شان را خالی کنند! بگذار این دف را بزنند!

اینکه داریم: «و لا يَدْخُلُ الرِّجَالُ عَلِيَّهِنَّ» یعنی مسئله جواز دف اصلاً برای زنهاست و این سبک قضیه اصلاً به حالت و روحیه آنها تمایل دارد و حالت آنها قدری رو به اشتغال به این امور است. شما این را احساس نکرده‌اید؟ همین طور است دیگر! و زنها به همین امور تمایل دارند! حالا اگر مردی بخواهد خودش را به این وضعیت در بیاورد، برای او قبیح است؛ ولی به قول معروف اصلاً زنها به طرف این امور سُر می‌خورند و طبع اولی آنها این طور است.<sup>۲</sup>

علی‌کل‌حال این مطلب خودش مهم است که آنچه تا الآن از مجموع این روایات استفاده کردیم این است: نفس استعمال این آلات جنبه ملامتی و لهو و لعب

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. مرحوم آقا (علامه طهرانی) این قضیه را چند مرتبه گفتند:

«حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خدا زن می‌خواست و می‌گفت: "خدایا، به ما زنی بده که عیب و نقصی نداشته باشد، بساز باشد، اخلاق حمیده داشته باشد و...!" بالأخره خدا ساره را به او داد. مقداری مشغول زندگی شدند؛ اولش ماه غسل بود و زندگی شیرین و خلوص بود و عیش حلوه بود. بعد مقدار کمی گذشت، کم‌کم از غسل تبدیل به شیره و دبس شد. بعد مقداری که گذشت تبدیل به لیموی حامض شد! گفت: "خدایا، من از تو زنی خواستم که با این شرایط باشد!" خدا گفت: "من در تمام خلقم گشتم و بهتر از این زن پیدا نکردم! این دیگر از همه آنها بهتر است!"»

و در روایت دارد: «مَثَلُ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الضَّلْعِ الْمُعْوَجِ؛ إِنَّ أَقْمَتَهُ كَسَرْتَهُ وَ إِنَّ تَرْكَنَهُ اسْتَمْتَعَتْ!»\*

بالأخره شاکله این طور است و باید با این وضع و کیفیت ساخت. (مؤلف)

\* الکافی، ج ۵، ص ۵۱۳:

«قال أبو عبد الله عليه السلام: "إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَكَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا يَلْقَى مِنْ سُوءِ خُلُقِي سَارَةَ! فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: إِنَّمَا مَثَلُ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الضَّلْعِ الْمُعْوَجِ؛ إِنَّ أَقْمَتَهُ كَسَرْتَهُ وَ إِنَّ تَرْكَنَهُ اسْتَمْتَعَتْ بِهِ. إِصْبِرْ عَلَيْهَا!" ترجمه: «امام صادق علیه‌السلام فرمودند: "همانا حضرت ابراهیم علیه‌السلام از سوء خلق ساره به درگاه خدا شکایت نمود! خداوند متعال به او وحی کرد: مَثَلُ زَنْ، مَثَلُ الضَّلْعِ الْمُعْوَجِ؛ إِنَّ أَقْمَتَهُ كَسَرْتَهُ وَ إِنَّ تَرْكَنَهُ اسْتَمْتَعَتْ بِهِ. إِصْبِرْ عَلَيْهَا!" اگر آن را راست کنی، می‌شکند و اگر رهاش کنی، از آن بهره خواهی برد. بر اخلاق او صبر کن!» (محقق)

دارد و در روایات هیچ مورد خاصی استثنا نشده است؛ فقط در یک مورد استثناء شده است که آن ضرب دَف است.

اگر واقعاً قسمی از استعمال این آلات موسیقی حلال بود و انسان می توانست به روش شرعی و حلال از آن استفاده کند، پس چرا امام سخنی نفرمود؟! چرا فقط دَف استثناء شده است، ولی در غیر دَف مطلبی در روایات نداریم؟! در حالی که امام در مقام تشریح است - نه اینکه این مطلب به دست دیگران باشد - همان طور که می فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُدَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾،<sup>۱</sup> ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلُغُ الْمُبِينِ﴾.<sup>۲</sup> پس اگر قسم حلالی بود باید امام بیان می فرمود و مثل بحث غناء، تقسیم به حرام و حلال می کرد، و در این صورت دیگر مشکلی وجود نداشت!

ما در خودمان می بینیم که اگر چنین روایتی بود دوست داشتیم که از این آلات استفاده کنیم؛ ولی روایتی وجود ندارد! در حالی که آن موقع مصادیق زیادی داشته است؛ مثلاً شخص می توانست برای خودش موسیقی بزند، یا برای شترنی بزنند و حُدی بخوانند!<sup>۳</sup> این مسائل آن موقع بوده است و بیشتر از الآن هم بوده است!<sup>۴</sup> حتی در روایت داریم:

پیغمبر در زمان طفولیت از جایی عبور می کردند، دیدند در مجلسی آلات موسیقی می زنند، حضرت آمدند و گوش دادند، یک مرتبه جبرئیل پرده ای بر گوش حضرت انداخت و ایشان مغشی علیه شدند.<sup>۵</sup>

۱. سوره غاشیه (۸۸) آیه ۲۱ و ۲۲.

۲. سوره نور (۲۴) آیه ۵۴.

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۳۵۸؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۳۸۴؛ إحياء علوم الدین، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۴. ربیع الأبرار، ج ۳، ص ۱۲۲؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۳۹۱؛ تلبیس ابلیس، ص ۱۹۹؛ کتاب الحيوان، جاحظ، ج ۴، ص ۳۵۳؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۳۳، تحت عناوین «حذاء العرب»، «أول الغناء في العرب» و «أثر الغناء».

۵. رجوع شود به تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۷۹.

این مسئله از ابدۀ بدیهیات است که ممکن است استعمال آلات موسیقی برای استفاده شخصی باشد یا ممکن است برای استفاده در مجالس باشد. مگر در مورد غناء چنین مسئله‌ای وجود نداشت؟!

بنابراین دلیلی بر حلیت در دست نداریم، بلکه در مقابل آن در بعضی از روایات آمده است: «أَمَرَنِي أَنْ أَمْحُو!» یعنی به‌طور کلی محو کنم! یا مثلاً در روایت داریم: «خانه‌ای که در آن با طنبور می‌نوازند...» نمی‌فرماید: «خانه‌ای که در آن طنبور می‌نوازند و شراب می‌نوشند و آوازه‌خوانی می‌کنند...» بلکه خانه را مطلقاً ذکر می‌کند. امروزه می‌بینیم خیلی از خانه‌ها حتی جشن و محفلی مختلط از مردان و زنان ندارند، ولی کودکی در آن با طنبور می‌نوازد! حتی من شنیدم شخصی آلات موسیقی را به افراد درس می‌داد و مردان هم در آن جلسه شرکت می‌کردند! درحالی‌که در روایت آمده است: «خانه‌ای که در آن طنبور می‌نوازند و استعمال می‌کنند جای شیطان است یا حرام است» و مسئله نسبت به زمان امام علیه‌السلام هم همین‌طور بوده است.

ولکن حتی یک روایت هم نداریم که درباره حلیت صحبت کند! در طول این دو‌یست و پنجاه سال حتی یک مورد هم نبوده است! حتی یکی از اصحاب از امام چیزی نپرسیده است که اگر این‌گونه استفاده نشود، حکمش چیست؟ در روایات اصلاً چنین چیزی نیست! در روایات فقط آمده است: «نواختن با طنبور این‌طور است»، «استفاده آلات چنین است»، «اگر در خانه‌ای چنین باشد...» ولی ابداً یک روایت هم نیست که بگوید: «اگر به غیر از این شکل استفاده شود و با این شرایط و ضوابط استفاده شود، حلال است.» در اینجا انسان به فکر می‌افتد که حتماً استعمال این آلات، نزد شارع به نحو کلیت مذموم و ناپسند است! این مسئله‌ای است که تا اینجا مورد استفاده ما واقع شده است.

حالا فرق بین دف که استثناء شده است و دیگر آلات موسیقی در چیست؟ هر

چیزی از لحاظ تأثیرش بر نفس یک اثر خاصی دارد، بنابراین ممکن است اثر دف نسبت به بقیه آلات موسیقی کمتر باشد. برای همین خداوند متعال با توجه به اقلیت تأثیر آن در نفس، فقط برای دف، آن هم فقط در موارد خاصی اجازه داده است؛ نه برای آلاتی مثل طنبور و گیتار!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

درس یازدهم:

## دلالت روایات بر حرمت موسیقی مطلقاً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به کیفیت دلالت روایات بر حرمت استعمال مَلاهی و معازف است که آیا روایات نسبت به معازف اطلاق دارند، یعنی بر عموم موارد و جمیع استعمالات صدق می‌کنند، یا اینکه ساکت هستند و در مقام اطلاق نیستند؟ نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است: اگر ما روایات استعمال مَلاهی و معازف را ملاحظه کنیم، موردی نمی‌بینیم که حرمت را به مواردی تخصیص بزنند که شبهه غناء در آن باشد، یعنی حرمت استعمال را به تحقق مصداق غناء مقید کنند. همان‌طوری که قبلاً گذشت،<sup>۱</sup> روایتی در باب غناء هست که می‌فرماید: «الغناء مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ.»<sup>۲</sup> و بیان شد که به ترجیع صوتی که همراه با استعمال آلات و مجلس لهو و امثال ذلک باشد یا اینکه خود صوت به نحوی دارای ارتفاع و انخفاصی باشد که مُلهی است و به لهو درمی‌آورد، غناء می‌گویند. بنابراین همان‌طوری که مرحوم فیض - رحمة الله علیه - فرموده‌اند،<sup>۳</sup> صوت مُنْضَمٌ به مَلاهی و معازف نیز مُحرَّم است، یا صوت همراه با «دخول الرجال فی المجلس؛ زن و مرد در آن مجلس

---

۱. ص ۶۴.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۳.

۳. الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

باشند» حرام است و غناء در این معنا صدق می‌کند. اما نفس صوتی که «فیه ترجیع» باشد حرام نیست.<sup>۱</sup> این مربوط به غناء بود.

اما در باب استعمال آلات و معازف - همان‌طور که بیان شد - تقیید به مجلسی که در آن نساء یا رجال داخل شوند نداریم، بلکه تمام این روایات به نحو اطلاق است. روایتی در کافی نسبت به ابلیس داریم:

قال أبو عبد الله عليه السلام: «لَمَّا مَاتَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَمِيَ بِإِبْلِيسَ وَ قَابِيلَ فَاجْتَمَعَا فِي الْأَرْضِ فَجَعَلَ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ الْمَعَازِفَ وَ الْمَلَاهِي...»<sup>۲</sup>

در این روایت فقط استعمال ملاحی و معازف، محرم شده است. مسلماً در آن موقع رجال و نساء نبوده‌اند تا مجلسی تشکیل دهند و زن‌ها بیایند و شرب خمر کنند و به‌خاطر این ضمّ ضمائهم، حرام شود؛ قطعاً چنین چیزی وجود نداشت، چون این مسئله در زمان خلقت حضرت آدم بوده است و شاید روی کلّ زمین هفت یا هشت نفر بیشتر نبوده‌اند.

در این روایت استعمال ملاحی و معازف بدون تقیید آمده است و مطلبی در این روایت نیست که دلالت کند فقط در بعضی از افراد و شرایط و ضمائهم، حرام است؛ بلکه این روایت را نسبت به ضمّ ضمائهم و دخول رجال و غیر آن، مطلق می‌یابیم.

بنابراین در این روایت نمی‌توانیم احتمال بدهیم: «شاید کیفیت ضرب آن شیطانی بوده است، نه‌اینکه مطلقاً شیطانی بوده است.» چون کیفیت ضرب در این روایت وجود ندارد که یک ضرب، شیطانی و حرام باشد و یکی نباشد. بنابراین خود این معازف و آلات از ابلیس است و ابلیس خود این معازف را آورده است، نه کیفیت ضرب آن را. به همین دلیل، نفس نواختن با معازف عملی شیطانی است، نه‌اینکه کیفیت ضرب آن شیطانی باشد.<sup>۳</sup>

۱. رجوع شود به ص ۱۴۵.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

۳. از سایر موارد اشاره به نفس آلات موسیقی، نه به کیفیت ضرب آن، این روایات است: ⇐

در اینجا اساساً این احتمال را رد می‌کنیم، زیرا در همه چیز می‌توانیم چنین احتمالاتی بدهیم؛ مثلاً نسبت به شراب احتمال می‌دهیم که برای انسان مفید باشد، کما اینکه الآن اطباء می‌گویند که کمی هم فایده دارد! آیا صرف احتمال به ما اجازه می‌دهد که بنوشیم؟! آیا چون احتمالی عقلایی وجود دارد، پس اطلاق نفی می‌شود و از ادله حرمت خمر استفاده اطلاق نمی‌شود؟! خیر، شراب همیشه حرام است و به‌طور مطلق آمده است که حرام است، مگر در حالت منجر به مرگ! چون از ادله به همین صورت استفاده کرده‌ایم. نیاز نیست که شارع بگوید: «خمر حرام است در هر وقت و هر لحظه و هر زمان و مکانی!» بلکه اطلاق در روایات این‌طور می‌گوید.

﴿ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۱:

«الحسن بن محمد الدیلمی فی الإرشاد قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يُظْهَرُ فِي أُمَّتِي الْحَسْفُ وَالْقَذْفُ!" قالوا: متى ذلك؟ قال: "إِذَا ظَهَرَتِ الْمَعَارِزُ وَالْقَيْنَاتُ وَشُرِبَتِ الْخُمُورُ." - الحديث. ترجمه: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "در میان امت من، فرورفتن در زمین و نزول بلا (یا سنگ‌باران) آشکار می‌شود!" یاران گفتند: این در چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: "هنگامی که آلات موسیقی و زنان آوازه‌خوان و شراب‌خواری آشکار گردد."» (محقق)

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۷:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يَا سَلْمَانُ، ذَاكَ إِذَا انْتَهَكْتَ الْمَحَارِمَ وَ اكْتَسَبْتَ الْمَائِمَ وَ سَلَّطَ الْأَشْرَارُ عَلَى الْأَخْيَارِ وَ يَفْشُو الْكِذْبُ... وَ يَسْتَحْسِنُونَ الْكُوبَةَ وَ الْمَعَارِزَ... فَأَوْلَيْكَ يُدْعُونَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ: الْأَرْجَاسَ وَ الْأَنْجَاسَ!"» ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "ای سلمان، در آن زمان پرده عصمت مردم پاره می‌شود و محرّمات الهیه بجای آورده می‌شود و حریم عفاف دریده می‌گردد و معصیت‌های خدا رایج می‌گردد و بدان و اشرار بر اخیار و خوبان تسلط پیدا می‌کنند و دروغ علناً رایج و در بین توده مردم شایع می‌شود... و تنبک (یا طبل) و آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می‌شمرند... این چنین افرادی (با چنین روحیه و عادت و با چنین ملکات و صفاتی) در ملکوت آسمان‌ها به موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده می‌شوند!"» (محقق)

۱. رجوع شود به اصول طب داخلی هاریسون، فصل ۴۶۷، ترجمه دکتر پورقاسی، ص ۵۳۰ و ۵۳۲ و ۵۳۳.

انسان باید در معنای روایت تفکر کند که آیا این احتمال در روایت جایی دارد یا خیر؟! اگر در روایات تحقیق کنیم می‌بینیم این احتمال در این روایت جایی ندارد و پیغمبر اکرم و ائمه صلوات‌الله‌علیهم تا زمان امام رضا علیه‌السلام همه از یک موضوع و معنای واحد سخن می‌گویند و آن هم استعمال معازف و آلات موسیقی است. در روایتی نیامده است که استفاده معازف و آلات اگر موجب کدورت و ظلمت شود چنین حکمی دارد و اگر استفاده کنی و در خود بهجت و روحانیت احساس کردی، اشکالی ندارد! پس نمی‌توان گفت که این یک احتمال عقلایی است؛ چون اصلاً حتی یک روایت هم نداریم؛ اگر داشتیم حداقل یک روایت می‌دیدیم! این قرینه اساسی در این باب است و می‌تواند اطلاق را ثابت کند.

لذا اگر ما روایات را جمع کنیم و روایتی ببینیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله و سلم فرموده است: «أُمِّي أُمَّتِي عَنِ الزَّوْفِ وَالْمِزْمَارِ وَعَنِ الْكِبْرَاتِ وَالْكَنَّارَاتِ»<sup>۱</sup> اصلاً این احتمال جایی ندارد که اگر مجلس، مجلس لهو و لعب باشد حرام است و اگر مجلس لهو نباشد و موجب انبساط باشد حرام نخواهد بود؛ همان‌طور که خود ائمه علیهم‌السلام این مسئله را درباره عروسی و یا مغنیه نسبت به عدم دخول رجال ذکر کرده‌اند. لذا این روایات عام است!

فقط یک روایت است که مصداقی را در مسئله لهو داخل کرده است. امام صادق

علیه‌السلام می‌فرماید:

أَنَّهُ قَالَ: «مَرَّ بِي أَبِي وَأَنَا غُلَامٌ صَغِيرٌ وَقَدْ وَقَفْتُ عَلَى رَمَارَيْنَ وَطَبَّالَيْنَ وَلَعَابَيْنَ أَسْتَمِعُ فَأَخَذَ بِيَدِي فَقَالَ: "مُرَّ! لَعَلَّكَ مِّنْ شَمِيتِ بَادِمٍ!" فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا أَبَه؟ قَالَ: "هَذَا الَّذِي تَرَى كُلُّهُ مِنَ اللَّهْوِ وَالْغِنَاءِ إِنَّمَا صَنَعَهُ إِبْلِيسُ شَهَاتَةً بِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ حِينَ أَخْرَجَ مِنَ الْجَنَّةِ."»<sup>۲</sup>

۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۷.

در این روایت «تَرَاهُ كُله» آمده است، یعنی استعمال این آلات از موارد لهُو و غناء است؛ نه اینکه بگوییم آلات موسیقی را می‌توان دو قسم کرد: یک قسم از لهُو و غناء می‌باشد که حرام است و قسم دیگر حلال است! خیر، این طور نیست؛ بلکه هر نوع استفاده از آلات و معازف و مزامیر، از موارد لهُو و غناء می‌باشد که حرام است. علی‌کل‌حال آن طوری که من تفحص کردم بعد از امام رضا روایتی که به مبحث آلات موسیقی دلالت کند نداریم، یعنی مثلاً از امام هادی یا امام عسگری و امثال ذلک روایتی نداریم. تا زمان امام رضا روایات موجود است، یعنی هم از پیغمبر، هم از امیرالمؤمنین و هم از علی بن الحسین علیهم السلام روایات داریم. از امام حسن و امام حسین علیهما السلام روایتی موجود نیست. البته از این دو امام به طور کلی روایت نیست إلا قلیل؛ چون در آن زمان تقیه شدید بوده است. ما در فقه از این دو امام فقط یک عده معدودی روایت داریم. البته اخیراً کتابی راجع به روایاتی که از حضرت امام حسین راجع به مسائل فقهی است تألیف شده است،<sup>۱</sup> ولی باید بیشتر دقت کرد، مثلاً سند این روایات را دید.

از سیدالشهداء یا امام حسن مجتبی راجع به مسائل فقهی چند مسئله اجمالی بیشتر وجود ندارد. اما از حضرت علی بن الحسین، از امام باقر، از امام صادق، از حضرت موسی بن جعفر در قضیه راجع به بشر حافی،<sup>۲</sup> و از امام رضا علیهم السلام

۱. موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام، ج ۲، فصل دوم.

۲. منهاج الكرامة، ص ۵۹.

«و علی یدیه [مولانا کاظم] علیه السلام تاب بشر الحافی، لانه علیه السلام اجتناز علی داره ببعداد، فسمع الملاهی و أصوات الغناء و القصب تحرج من تلك الدار، فخرجت جاریة و بیدها قمامة البقل فرمت بها فی الدرب، فقال لها: "یا جاریة! صاحب هذه الدار حر أم عبد؟" فقالت: "بل حر!" فقال: "صدقت؛ لو كان عبداً خاف من مولاه!" فلما دخلت قال مولاه و هو علی مائدة السكر: "ما أبطأك علينا؟" فقالت: "حدثنی رجلٌ بكذا و كذا!" فخرج حافياً حتى لقی مولانا کاظم علیه السلام فتأب علی یدیه." ترجمه:

در این باره روایت موجود است. روایات مربوط به غناء و استعمال آلات موسیقی تا امام رضا وجود دارد، ولی دیگر روایتی بعد از امام رضا وجود ندارد.

آن وقت صحبت در این است که از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان امام رضا علیه السلام که این مدت قریب به دو بیست سال یا حداقل صد و هشتاد سال بوده است، ما یک روایت هم نداریم که استعمال آلات موسیقی را تقسیم کند که اگر استعمال آلات در این مجلس باشد حلال است و اگر استعمال آلات در مجلس دیگر باشد محرم است! اصلاً هیچ روایتی وجود ندارد!

لذا در اینجا اصل مسئله استعمال آلات موسیقی مثل مسئله خمر می شود؛ یعنی همان طوری که در مسئله خمر تقسیم به حلیت و حرمت معنا ندارد إلا به حکم ثانوی، در مسئله استعمال آلات موسیقی هم همین طور است.

حکم اولی در بعضی موارد حرمت است؛ مثلاً حکم اولی در خمر حرمت است، حکم اولی در کذب حرمت است، و حکم اولی در ربا حرمت است؛ اما «ما من حکم إلا عند الضرورة يتغير ويتبدل»<sup>۱</sup> یعنی احکام اولی در حال اضطرار، تغییر و

﴿ و بشر حافی به دست امام کاظم علیه السلام توبه کرد. داستان چنین بود که حضرت در بغداد از کنار خانه او عبور می کرد که صدای آلات لهو و لعب و غناء و نی از آنجا شنید. در این حال کنیزی از خانه بیرون آمد که خاکروبه سبزی در دست داشت و آن را در کوچه انداخت. پس حضرت به آن کنیز فرمود: «ای دختر، صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟» گفت: «آزاد است!» پس فرمود: «راست گفتی؛ چون اگر بنده بود از مولایش می ترسید!» چون آن کنیزک نزد مولایش رفت مولایش در حالی که بر سفره شراب نشسته بود، گفت: «چه شد که دیر برگشتی؟» گفت: «مردی با من چنین و چنان گفت.» در این هنگام بشر پابرهنه از خانه خارج شد تا خود را به امام کاظم علیه السلام رساند و به دست حضرت توبه نمود.» (محقق)

هم چنین رجوع شود به *روضات الجنات*، ج ۲، ص ۱۲۹؛ *الکنی و الألقاب*، ج ۲، ص ۱۶۷؛ *طرائق الحدائق*، ج ۲، ص ۱۸۴؛ *مجالس المؤمنین*، ج ۲، ص ۱۲.

۱. *وسائل الشیعة*، ج ۲، ص ۲۱۰.

﴿قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَا حَرَّمَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ."﴾ ترجمه:

تبدیل پیدا می‌کنند، و در این قاعده اصلاً بحثی نیست. من باب مثال اگر به واسطه عطش، خوف فوت به وجود بیاید، نه تنها شرب خمر مباح می‌شود، بلکه واجب هم می‌شود! یا اگر انقاز نفس محترمه متوقف بر ربا باشد، مثل اینکه اجرای یک عملیه جراحی متوقف بر اخذ ربا باشد، نه تنها ربا در اینجا جایز است، بلکه واجب است! به خاطر اینکه در اینجا انقاز نفس محترمه مطرح است.<sup>۱</sup> ولی ما درباره این مسائلی که احکام ثانوی است اصلاً نباید صحبت کنیم و در آن داخل شویم؛ چون صحبت درباره حکم اولی است، یعنی حکم اولی نسبت به این مسئله چیست.

بعضی وسائل هست که له منفعة محلّله و له منفعة محرّمة، باید بینیم هر کدام از این دو استعمال چه منفعتی دارد؟ مثل اینکه استعمال و شراء و بیع سیف و آلات حرب یک منفعت محلّله دارد و یک منفعت محرّمه،<sup>۲</sup> مثلاً سکین در استعمال در مثل قتل النفس لها منفعة محرّمه و در استعمال آن در مسائل دیگر لها منفعة محلّله، یا مثلاً تلویزیون و رادیو یا وسائل دیگری که ممکن است از آن استفاده حرام یا حلال بشود. حالا آیا استعمال آلات موسیقی و بیع و شراء آن به حکم اولی - نه به حکم ثانوی - منقسم به قسمین است؟ یعنی قسم منه حلال و قسم منه حرام؟ یا مانند خمر و

﴿ امام صادق علیه السلام فرمود: "خداوند چیزی را حرام ننمود الا اینکه آن را برای مضطر و آن کس که مجبور باشد و چاره‌ای نداشته باشد حلال نموده است." ﴾ (محقق)

۱. جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۳۳۳:

«لکن فی اللّدرّوس: "و لو اضطرّ الدافع و لا مندوحة فالاقرب ارتفاع التحريم فی حقّه." و هو جید فی بعض افراد الضرورة.» ترجمه:

«ولی در کتاب دروس آمده است: "اگر ربا دهنده مضطر و مجبور شود و چاره‌ای نداشته باشد، اقرب این است که حرمت در حق او مرتفع می‌گردد." این قول شهید در برخی افراد ضرورت، قول خوبی است.» (محقق)

هم چنین رجوع شود به جامع المدارک، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۵، ص ۱۱۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۲؛ تهذیب الأحکام،

ج ۶، ص ۲۸۲؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۱۷۶؛ شرایع الإسلام، ج ۲، ص ۳.

خنزیر است که علی کل حال حرام هستند و فقط عند الضرورة مباح می شوند؟ کدام یک از این دو است؟

آنچه در روایات داریم این نیست که آلات موسیقی تقسیم به محلل و محرم شده است، بلکه در روایات فقط دارد: «مَنْ لَعِبَ بِالْمِزَامِيرِ» یا «مَنْ ضَرَبَ بِالطَّنْبُورِ»<sup>۱</sup> به نحو مطلق؛ نه اینکه آمده باشد: من ضرب بالطنبور فی مجلسٍ فیه غناء کذا!

آن مواردی که محلل است در خود روایات استثنا شده است؛ مانند ضرب به دف در مجلس عروسی که استثنا شده است. اگر قرار بود استعمال خود آلات یا کیفیت آن از نقطه نظر شارع، مبرر داشت و محلل بود باید حداقل در یک روایت به این صورت تقسیم می کرد: استعمال این آلات در منفعت و استعمال شخصی و بدون دخول رجال یا نساء و بدون شرب خمر حلال است، اما استعمال آن در مجلس لهوی که زن مغنیه می خواند و امثال ذلک حرام است؛ در حالی که حتی یک روایت هم نداریم!

اما اینکه در بعضی از روایات، استعمال آلات موسیقی را لهو شمرده اند، برای این است که نفس استعمال آلات لهو است، نه اینکه اگر کیفیت استعمال آلات لهوی باشد حرام است. آلات موسیقی مثل شرب خمر و شطرنج و زنا می ماند که از اقسام لهو شمرده اند، ولی نفس استعمال آن حرام است.

من باب مثال شرب خمر را یکی از اقسام لهو شمرده اند؛ حالا اگر خمر در غیر مجلس و محفل غناء استفاده شود حلال می شود؟! خیر؛ باینکه شرب خمر را جزء لهو آورده اند! پس می بینیم دو نوع روایت در شرب خمر وجود دارد؛ در یک روایت، حرمت روی نفس شرب خمر رفته است<sup>۲</sup> و در روایت دیگر، شرب خمر را از اقسام

۱. رجوع شود به ص ۱۶۹ - ۱۸۱.

۲. از جمله: *الکافی*، ج ۶، ص ۴۰۸:

«عن أبي الربيع الشامي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: "إنَّ الله عزَّ وجلَّ حَرَّمَ الحَمْرَ يَعْنِيهَا فَقَلِيلُهَا وَ كَثِيرُهَا حَرَامٌ كَمَا حَرَّمَ المَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الخِنْزِيرِ، وَ حَرَّمَ رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ الشَّرَابَ»

لهو شمرده‌اند.<sup>۱</sup> در آلات موسیقی هم مسئله همین است! اگر روایات را نگاه کنید در بعضی روایات، حرمت روی نفس استعمال آلات موسیقی و معازف رفته است و در بعضی از روایات هم آنها را از اقسام لهو آورده‌اند.<sup>۲</sup>

یا من باب مثال روایات شطرنج دو قسم است؛ بعضی از روایات مطلق لعب به شطرنج را حرام دانسته است<sup>۳</sup> و بعضی از روایات از باب لهویت آن را حرام دانسته

﴿ مِنْ كُلِّ مُسَكِرٍ، وَ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. ﴾ ترجمه: «امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "همانا خداوند عزوجل نفس خمر را حرام کرد، پس کم و زیاده آن حرام است، همان‌طور که مردار و خون و گوشت خوک را حرام کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر نوشیدنی مست‌کننده‌ای را (نیز) حرام کرد. و آنچه رسول الله حرام کرده است بی‌گمان خداوند عزوجل نیز آن را حرام کرده است."» (محقق)

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶۱:

«و قوله: ﴿ وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ ﴾ قال: "الْغِنَاءُ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ جَمِيعُ الْمَلَاهِي." ﴿ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴾ قال: "يَحِيدُ بِهِمْ عَنْ طَرِيقِ اللَّهِ." ترجمه:

«حضرت درباره این آیه که ﴿و بعضی از مردم، کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند﴾ فرمود: "منظور غناء و شرب خمر و همه امور لهو و لعب است!" و درباره: ﴿تا بدون علم و آگاهی از راه خدا گمراه سازند﴾ فرمود: "ایشان را از راه خداوند منحرف می‌سازند."» (محقق)

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸: تحف العقول، ص ۳۳۵. هم‌چنین رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۲۱۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۰۸ و ۳۰۹:

«عن عبد الأعلى قال: سألت جعفر بن محمد عليهما السلام عن قول الله عز وجل: ﴿ فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴾. قال: "الرِّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرُنْجُ وَ قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ." قلت: قوله عز وجل: ﴿ وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴾. قال: "مِنَهُ الْغِنَاءُ." ترجمه: «عبدالأعلى گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند عزوجل که فرموده: ﴿از پلیدی‌ها که بُت‌ها است اجتناب کنید و نیز از گفتار باطل بپرهیزید﴾ پرسیدم، حضرت فرمود: "پلیدی‌ای که بُت‌ها است ﴿منظور شطرنج است و ﴿گفتار باطل﴾ منظور غناء است." عرض کردم: مراد قول ﴿

است؛<sup>۱</sup> نه اینکه لعب به نرد و شطرنج یک قسم محلل دارد و یک قسم محرّم دارد، بلکه علی کلّ حال لعب به نرد حرام است مطلقاً! متنها چون داخل در لهو است، به خاطر این جهت هم حرام است.

ممکن است یک موضوع در تحت عناوین متعدده باشد؛ این مطلب اشکالی ندارد. من باب مثال شرب دوایی که طیب به شما می دهد در تحت دو عنوان برای شما لازم است: *مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ يُعَالِجُ أَلْمُ الرَّأْسِ مَثَلًا يَجِبُ شَرْبُهُ، وَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ يُعَالِجُ الْمَعْدَةَ مَثَلًا يَجِبُ شَرْبُهُ*. پس در اینجا هم یک موضوع واحد تحت عناوین مختلفه قرار دارد، نه اینکه فقط یک عنوان موجب و جوب شده است.

یا من باب مثال در مسئله شرب خمر از جهت اینکه موجب اعتیاد می شود<sup>۲</sup> و انسان را از طریق انسانیت خارج می کند و به حیوانیت سوق می دهد حرام است، لذا *كُلُّ شَيْءٍ هَكَذَا يَجْرِمُ، فَمِنْ هَذِهِ الْجِهَةِ شَرْبُ الْخَمْرِ يَجْرِمُ*.<sup>۳</sup> هم چنین از جهت اینکه شرب

⇐ دیگر خداوند عزوجلّ که فرمود: ﴿و بعضی از مردم، کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند﴾ چیست؟ حضرت فرمود: «از جمله آن غناء است.» (محقق)  
۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸:

«فَقَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَرَى: "أَنَّهُ مَنْ لَقِيَ فِي بَيْتِهِ طَنْبُورًا أَوْ عُوْدًا أَوْ شَيْئًا مِنَ الْمَلَاهِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ وَ الشُّطْرَنْجِ وَ أَشْبَاهِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ. فَإِنْ مَاتَ فِي أَرْبَعِينَ مَاتَ فَاجِرًا فَاسِقًا مَأْوَاهُ النَّارُ وَ بَشَسَ الْمَصِيرُ!"» ترجمه:

«روایت می کنیم که هرکس چهل روز در خانه اش طنبور یا عود (هر دو نوعی تار) یا یکی از آلات لهو همانند آلات موسیقی و شطرنج و امثال آن نگاهداری کند، بی گمان با خشمی از جانب خدا همراه گردیده است. پس اگر در این چهل روز بمیرد، تبهکار و فاسق مرده است و جایگاهش آتش است و چه بدجایگاهی است!» (محقق)

۲. رجوع شود به *الأصول الستة عشر*، ص ۱۳۶؛ *المحاسن*، ج ۲، ص ۴۶۹.

۳. سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، درس ۲۶۷:

«چرا می گویند شنیدن موسیقی مخصوصاً برای سالک، حرام است و اشکال دارد؟ به جهت اینکه موسیقی در انسان یک حالت عادت به وجود می آورد، صرف نظر از بعضی از جهات مخرب که ⇐

الخمير في نفسه (يعني في نفس الوقت) يغير الإنسان من الإنسانية و يدخله تحت الحيوانية مجرم. لهذا شخص مست و سکران هر فعلی انجام می دهد، حتی زنا با محارم می کند! به خاطر اینکه از انسانیت خارج می شود. لذا از این نقطه نظر هم می توانیم بگوییم شرب خمر حرام است. هم چنین از این نقطه نظر هم که شرب خمر موجب افساد بدن است می توانیم بگوییم حرام است.<sup>۱</sup>

بنابراین اشکالی ندارد که یک موضوع واحد، تحت عناوین متعدده باشد. تحت هر عنوانی، حکم مختص به آن را دارد. لذا در مسئله استعمال آلات موسیقی، حرمت روی نفس استعمال آلات رفته است و از این باب که این استعمال داخل در عنوان لهو است، آن استعمال هم داخل در حرمت رفته است. نفس بودن در مجلس لهو حرام است. لهذا بودن در مجالسی که در آنها غیبت و

دارد. حالا بر فرض و به قول بعضی افراد، موجب تطیف شود و بعضی انسانها را به سمت حیوانیت نیاورد، ولی خود نفس موسیقی حالت معوده دارد و انسان را به این مسئله عادت می دهد. این عادت ضرر دارد؛ یعنی این عادت، نفس را می بندد و نمی گذارد که انسان از این مرتبه رشد کند و او را در همان مرتبه نگه می دارد.»

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۳:

«عن مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ... فقال أبو عبد الله عليه السلام: "وَأَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَّمَهَا لِفِعْلِهَا وَ لِفَسَادِهَا." و قال: "مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعَابِدٍ وَ تَنُورُهُ الْإِرْتِعَاشُ وَ تَذَهَبُ بِنُورِهِ وَ تَهْدِمُ مُرْوَتَهُ وَ تَحْمِلُهُ عَلَى أَنْ يَجْسُرَ عَلَى الْمَحَارِمِ مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ وَ زُكُوبِ الزُّنَا، فَلَا يُؤْمَنُ إِذَا سَكِرَ أَنْ يَثْبَ عَلَى حَرَمِهِ وَ هُوَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ، وَ الْخَمْرُ لَا يَزِدَادُ شَارِبُهَا إِلَّا كُلَّ سُوءٍ." ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "اما خداوند شراب را به خاطر اثر و فسادی که ایجاد می کند حرام نمود." و فرمود: "دائم الخمر مانند بت پرست است و شراب موجب رعشه او می شود و نورش را می برد و انسانیتش را از بین می برد و او را بر انجام حرام خداوند از ریختن خونها و ارتکاب زنا جرئت می بخشد، و امنیتی وجود ندارد که آنگاه که مست شود ندانسته و لایعقل با محارم خویش زنا کند! و شراب برای خورنده اش جز انواع بدی نمی آورد." (محقق)

هم چنین رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۴۰۸.

تهمت و امثال ذلک وجود دارد و استماع غیبت و تهمت، حرام است با اینکه انسان کاری انجام نمی‌دهد؛ چون آن مجلس، مجلس لهو است. در روایت هم داریم که چون مجلس لهو است، استماع غیبت و تهمت هم حرام است.<sup>۱</sup> بنابراین از طرفی عمل مُغْتَاب (کسی که غیبت می‌کند) فی حدّ نفسه یک حرمت اولیه دارد، چون غیبت و تهمت حرام است و او دارد عمل حرامی انجام می‌دهد؛ از طرف دیگر آن استماع غیبت هم به جهت لهویت که چون مجلس لهو است، حرام می‌شود. این مطلبی است که باید ملاحظه کنیم.

همین مسئله در مورد استماع موسیقی هم هست. همین‌طور سماع موسیقی اگر [مقدمات آن] در اختیار انسان باشد فرقی نمی‌کند و حرام است؛<sup>۲</sup> مگر اینکه دیگر

۱. المؤمن، ص ۷۰:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسُ فِي مَجْلِسٍ يُسَبُّ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُغْتَابُ فِيهِ مُسْلِمٌ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾."\*» ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: "هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد نباید در مجلسی بنشیند که در آن به امامی [از ائمه] دشنام داده شود یا از مسلمانی غیبت گردد. بی‌تردید خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿و هنگامی که کسانی را می‌بینی که درباره آیات ما به جدال و استهزا می‌پردازند، از آنان روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند؛ و اگر شیطان سبب شود آن را فراموش کنی، پس از یادآوری دیگر با گروه ستمگران منشین.﴾"» (محقق) جامع الأخبار، ص ۱۴۷: «قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "مَا عَمَرَ مَجْلِسٌ بِالْغَيْبَةِ إِلَّا خَرِبَ مِنَ الدِّينِ! فَتَزْهَوَا أَسْمَاعَكُمْ مِنَ الْغَيْبَةِ؛ فَإِنَّ الْقَائِلَ وَالْمُسْتَمِعَ شَرِيكَانِ فِي الْإِثْمِ."» ترجمه:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: "هیچ مجلسی با غیبت آباد نشد مگر آنکه از دین ویران گشت! پس گوش‌های خود را از شنیدن غیبت پاک نگه دارید؛ زیرا غیبت‌کننده و شنونده آن، هر دو در گناه شریک هستند."» (محقق)

\* سوره انعام (۶) آیه ۶۸.

در اختیار انسان نباشد، مثلاً صدا از منزل همسایه می آید و انسان هم نمی تواند کاری کند، چون علی کل حال سماع در اینجا وجود دارد.<sup>۱</sup>

حالا روایاتی که نسبت به آلات موسیقی است ببینیم:

روایت اول از کافی است:

[عن إسحاق بن جریر قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول]: «إِنَّ شَيْطَانًا

﴿سؤال: برخورد بزرگان در موقع مواجه شدن و یا گذشتن از مکانی که موسیقی حرام شنیده می شود چگونه بوده است؟ مثلاً در تاکسی که موسیقی حرام گذاشته اند چه باید کرد؟  
جواب: با تذکر به راننده از پخش آن جلوگیری می کردند.»

سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: اغلب هنگام سوار شدن به تاکسی و یا اتومبیل های کرایه، موسیقی پخش می شود و اگر اعتراض کنیم درگیری پیش می آید و یا باعث صحبت کردن با نامحرم و... می شود، چه باید کرد؟  
جواب: موسیقی حرام است. در حد تذکر واجب است. چنانچه ترتیب اثر داده نشد ایرادی متوجه انسان نیست.»

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (قم)، جلسه ۴، در پاسخ به حضور در مکان های درمانی که در آن موسیقی پخش می شود:

«معالجه و درمان مرض از واجبات است. اگر انسان جایی را سراغ دارد که محذورات پخش موسیقی و امثال ذلک را نداشته باشد واجب است به آنجا برود. البته نباید خودش را به زحمت و حرج بیندازد؛ مثلاً اگر جایی در قم، موسیقی و امثال ذلک می گذارد درست نیست انسان برای اینکه در این مسئله نباشد به طهران برود، چون این حرج است. در این صورت همین که انسان در آنجا برود ولی ذهنش را از این مسائل منصرف کند و خود را به خدا متوجه کند، تأثیری ندارد ان شاء الله!»  
سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (قم)، جلسه ۲۵، در پاسخ به تکلیف انسان هنگام پخش فیلم و موسیقی در وسایل نقلیه:

«شما نگاه نکنید! در گوش خود هم چیزی بگذارید که موسیقی نباشد! الآن هم بالأخره قضیه ای شده است که می گوییم: "رادیو را ببند!" می گویند: "رادیوی کذا است!" می گوییم: "آقا تلویزیون را ببند!" می گویند: "تلویزیون کذا است!" حالا [در این وضعیت] انسان می تواند نگاه نکند و مثلاً کتاب بخواند و ذهنش را به چیز دیگری مشغول کند به نحوی که به آهنگ گوش ندهد. آهنگ بآی نحو کان حرام است!»

يَقَالُ لَهُ الْقَفْنَدَرُ، إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلِ الرَّجُلِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا [بِالْبَرَبِطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْحَةً فَلَا يَغَارُ بَعْدَ هَذَا حَتَّى تُؤْتَى نِسَاؤُهُ فَلَا يَغَارُ].<sup>۱</sup>

در این روایت استعمال آلات موسیقی حرام شده است و دخول رجال را هم قید کرده است که مردها در این مجلس بیایند و بنشینند و تردد داشته باشند. در اینجا منظور مجلس غنائی نیست که زن بخواند و مردها بنشینند؛ بلکه مجلسی است که فقط ضرب به معازف در آنجا باشد و مردها بیایند و بنشینند و حفله تشکیل دهند و بنوازند، مثل کنسرتی که الآن داریم که عبارت است از مجلسی که افراد به آنجا می‌روند و جمع می‌شوند و می‌زنند و می‌رقصند، البته رقصش ظاهراً در این روایت نیست و فقط همین نواختن وجود دارد. پس منظور از دخول رجال در این روایت همین است.

اما یک روایت دیگری هم در اینجا داریم:

[عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرْقِ قَالَ]: «مَنْ ضُرِبَ فِي بَيْتِهِ بَرَبِطٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا [سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْقَفْنَدَرُ، فَلَا يَبْقَى عَضْوٌ مِنْ أَعْضَائِهِ إِلَّا قَعَدَ عَلَيْهِ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَزَعَ مِنْهُ الْحَيَاءَ وَ لَمْ يَبَالِ مَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ فِيهِ].»<sup>۲</sup>

این روایت بدون قید دخول رجال آمده است.

روایت دیگر:

عَنْ كَلِيبِ الصَّبِّدَاوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «ضَرْبُ الْعِيدَانِ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْخَضْرَاءَ.»<sup>۳</sup>

این روایت به طور مطلق آمده است.

روایت دیگر از علی بن الحسین علیه السلام است که حضرت می‌فرماید:

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۲؛ الکافی، ج ۵، ص ۵۳۶؛ ج ۶، ص ۴۳۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳.

۳. همان؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

لَا يَقْدُسُ اللَّهُ أُمَّةً فِيهَا بَرَبٌ يُقَعِّعُ وَ نَايَةٌ تُفَجِّعُ!<sup>۱</sup>

روایت دیگر:

قال أبو عبد الله عليه السلام: «لَمَّا مَاتَ آدَمُ عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَمِيَتْ بِهِ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ فَاجْتَمَعَا فِي الْأَرْضِ فَجَعَلَ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ الْمَعَازِفَ وَ الْمَلَاهِيَ شَهَاتَةً بِآدَمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَكُلُّ مَا كَانَ فِي الْأَرْضِ مِنْ هَذَا الضَّرْبِ الَّذِي يَتَلَدَّدُ بِهِ النَّاسُ فَإِنَّهَا هِيَ مِنْ ذَلِكَ.»<sup>۲</sup>

این روایت را قبلاً بیان کرده بودیم.

روایت دیگر:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أنهاكم عن الزَّفَنِ وَ الْمِزْمَارِ وَ عَنِ الْكُوبَاتِ وَ الْكِبْرَاتِ.»»<sup>۳</sup>

که این روایت نیز مطلق است.

روایت دیگر:

الزَّعْفَرَانِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَجَاءَ عِنْدَ تِلْكَ النُّعْمَةِ بِمِزْمَارٍ فَقَدْ كَفَرَهَا.»<sup>۴</sup>

منظور این است که مثلاً خدا یک مولود یا بیتی به او بدهد و او بخواهد به خاطر آن اطعامی بکند و بعد در آن مجلس مِزمار بزند. حضرت می فرماید: «فقد كفرها!» این مطلب دلالت بر حرمت می کند!

و فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ... عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ الشَّامِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى هَدِيرِ الْحَمَامِ الرَّاعِبِيَّةِ، قَالَ: «تَدْعُو عَلَى أَهْلِ الْمَعَازِفِ وَ الْمِزَامِيرِ وَ الْعِيدَانِ.»<sup>۵</sup>

۱. الكافي، ج ۶، ص ۴۳۴.

۲. همان، ص ۴۳۱.

۳ و ۴. همان، ص ۴۳۲.

۵. وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۴۱۳؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۴۶. ترجمه: ↵

روایت دیگر:

عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سُئِلَ عن السَّفِلةِ، فَقَالَ: «مَنْ يَشْرَبُ الحَمْرَ و  
يَضْرِبُ بِالطُّنبُورِ.»<sup>۱</sup>

مطلقاً می فرماید: «يَضْرِبُ بِالطُّنبُورِ!» هیچ نوع قید کیفیتی اصلاً در اینجا نیامده است!

روایت دیگر:

نُوفِ البكالى عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديثٍ قال: «يا نُوفُ، إِيَّاكَ أَنْ  
تَكُونَ عَشَّارًا أَوْ شَاعِرًا أَوْ شُرْطِيًّا أَوْ عَرِيفًا أَوْ صَاحِبَ عَرَطِيَّةٍ (و هي الطُّنبُورُ)  
أَوْ صَاحِبَ كُوبِيَّةٍ (و هو الطُّبَلُ)! [فَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ  
فَقَالَ: أَمَا إِنَّهَا السَّاعَةُ الَّتِي لَا تُرَدُّ فِيهَا دَعْوَةٌ إِلَّا دَعْوَةُ عَرِيفٍ أَوْ دَعْوَةُ شَاعِرٍ أَوْ  
دَعْوَةُ عَاشِرٍ أَوْ شُرْطِيٍّ أَوْ صَاحِبِ عَرَطِيَّةٍ أَوْ صَاحِبِ كُوبِيَّةٍ].»<sup>۲</sup>

روایت دیگر:

وَرَّامُ بْنُ أَبِي فِرَاسٍ فِي كِتَابِهِ قَالَ: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تَدْخُلُ المَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ  
خَمْرٌ أَوْ دَفٌّ أَوْ طُنْبُورٌ أَوْ نَرْدٌ وَلَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ تُرْفَعُ عَنْهُمْ البَرَكَةُ.»<sup>۳</sup>

«امام رضا عليه السلام فرمود: "آن شخص شامی پرسید: کبوتر رابعی (آوازخوان) چه می گوید؟  
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: صاحبان آلات موسیقی و مزار (نی) و عود (نوعی تار) را نفرین  
می کند.» (محقق)

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۱۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۶۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۵؛ الخصال، ج ۱، ص ۳۳۷. ترجمه:

«نوف بکالی می گوید: شبی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بیتوته کردم... پس فرمود: "... ای نوف،  
مبادا که مأمور تعیین مالیات یا شاعر (و خیال باف) یا فرمانده (یا رئیس لشکر، مأمور، پاسبان) یا  
رئیس (یا وزیر) قوم یا اهل عرطیه که همان تار است یا اهل کوبه که همان طبل است، باشی! زیرا  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شبی بیرون آمد و نگاهى به آسمان انداخت و فرمود: این  
ساعتی است که دعای هیچ کس رد نمی گردد مگر دعای رئیس (یا وزیر) قوم یا دعای شاعر (و  
خیال باف) یا دعای مأمور تعیین مالیات یا فرمانده (یا رئیس لشکر، مأمور، پاسبان) یا دعای اهل  
طنبور و تار یا دعای اهل طبل و کوبه!» (محقق)

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۵.

این روایت هم به طور مطلق آمده است.

روایت دیگر:

الجَعْفَرِيَّاتُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الزَّمْرِ وَالْمِزْمَارِ وَالْكُوبَاتِ [وَالْكَيْبَاتِ]»<sup>۱</sup>.

روایت دیگر:

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «تَقَوْمُ السَّاعَةِ... عَلَى قَوْمٍ يَضْرِبُونَ بِالذُّفُوفِ وَالْمَعَازِفِ»<sup>۲</sup>.

روایت دیگر:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّهُ رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَكْسَرُ بَرِيطًا فَأَبْطَلَهُ»<sup>۳</sup> که روایتش قبلاً گذشت.<sup>۶</sup>

روایت دیگر:

أَنَّهُ مَنْ لَقِيَ فِي بَيْتِهِ طُنْبُورًا أَوْ عُوْدًا أَوْ شَيْئًا مِنَ الْمَلَاهِي مِنَ الْمَعْرَفَةِ وَالشُّطْرَنِجِ وَأَشْبَاهِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ! فَإِنْ مَاتَ فِي أَرْبَعِينَ مَاتَ فَاجِرًا فَاسِقًا مَأْوَاهُ النَّارُ وَبَيْتُ الْمَصِيرِ»<sup>۷</sup>.

روایت دیگر:

الْقُطْبُ الرَّاَوْنَدِيُّ فِي لُبِّ اللَّبَابِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ:

۱. ظاهراً تصحیف «کبرات» می باشد به معنای طبل ها. (محقق)

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۵؛ الجعفریات، ص ۱۵۸.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۶؛ الجعفریات، ص ۱۴۵.

۴. خل: کَسَرَ.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۶؛ الجعفریات، ص ۱۵۸.

۶. رجوع شود به ص ۱۷۱ و ۱۷۳.

۷. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ فقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۲۸۲.

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الدَّفَّ وَ الكُوبَةَ وَ المَزَامِيرَ وَ مَا يُلْعَبُ بِهِ»<sup>۱</sup>

روایت دیگر از عوالی اللئالی:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَمَىٰ عَنِ الضَّرْبِ بِالدَّفِّ وَ الرَّقْصِ [وَ عَنِ اللَّعِبِ كُلِّهِ وَ عَنِ حُضُورِهِ وَ عَنِ الإِسْتِجَاعِ إِلَيْهِ. وَ لَمْ يَجِزْ ضَرْبَ الدَّفِّ] إِلَّا فِي الإِمْلَاكِ وَ الدُّخُولِ بِشَرَطِ أَنْ تَكُونَ فِي البِكْرِ وَ لَا تَدْخُلَ الرَّجَالُ عَلَيْهِنَّ.<sup>۲</sup>

مثل اینکه فقط باکره را قبول دارند و ثبته را قبول ندارند! این روایت هم در خصوص این مسئله است که امام علیه السلام متوجه خصوصیات مجلس بوده‌اند [ولی مطلق بیان کرده‌اند و فقط یک مورد را استثناء کرده‌اند] که این نوع مجالس اشکالی ندارد که با شرایطی دف بزند.

روایت دیگر:

قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَدْخُلُ المَمْلَكَةُ بَيْتًا فِيهِ حَمْرٌ أَوْ دَفٌّ أَوْ طُبُورٌ أَوْ نَرْدٌ، وَ لَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ تُرْفَعُ عَنْهُمْ البَرَكَةُ».<sup>۳</sup>

این روایت هم یکی از آن روایات مطلق است.

روایت دیگر:

الشيخ أبو الفتح في تفسيره، عن أبي أمامة عن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «[إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ] أَمَرَنِي أَنْ أَمْحُو المَزَامِيرَ وَ المَعَارِيفَ وَ الأوتارَ وَ الأوثانَ وَ أُمُورَ الجاهلية» [إِلَى أَنْ قَالَ: «إِنَّ آلَاتِ المَزَامِيرِ شِرَاؤُهَا وَ بَيْعُهَا وَ ثَمْنُهَا وَ التَّجَارَةُ بِهَا حَرَامٌ»] - الخبر.<sup>۴</sup>

ببینید، در تمام این موارد هیچ تقيیدی آن طور که در باب غناء می دیدیم، وجود ندارد! مطلق ضرب به دف ذکر شده است إلا اینکه در مورد عروسی باشد؛ آن هم

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹.

عروسی بکر،<sup>۱</sup> نه عروسی غیر بکر که آن فایده ندارد. در عروسی بکر بزن و بکوب خوب است که فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالْأَبْكَارِ!»<sup>۲</sup> که ظاهراً رحمت خدا فقط شامل حال آن مجلس می‌شود و دف زدن در آنجا مُلْهی نیست.

این مجموع روایاتی بود که ما استفاده می‌کنیم. نتیجه رجوع به نفس روایت و شَمّ الفقاهه اقتضا می‌کند که استعمال آلات موسیقی بآی نحوکان حرام است! در مورد استثناء دف در عروسی - همان‌طور که بیان شد<sup>۳</sup> - می‌توانیم بگوییم: خداوند متعال از این جهت که امور به دست او است، بر امت آسان گرفته است؛ یعنی همان‌طور که در نماز می‌گوییم از مَنّت الهی و لطف خداوند است که نماز در حَضَر باید تمام باشد ولی نماز در سفر به صورت قصر می‌باشد، همین‌طور هم در مسئله استعمال آلات موسیقی می‌توانیم بگوییم، بلکه لازم است بگوییم که خداوند در این مسئله بر امت رخصت داده است، گویی آن جنبه رحمت و عطف و رأفت خداوند باعث شده است در خصوص عروسی استفاده دف را سهل و آسان بگیرد، البته در جایی که مردان بر زنان وارد نشوند.

مسئله استثناء دف در عروسی به مسئله ترتّب و مسئله غلبه بعضی از ملاکات بر ملاکات دیگر برمی‌گردد. همان‌طور که در مسئله ترتّب می‌گوییم که یک واجب ممکن است از واجب دیگر مهم‌تر گردد، مثلاً اگر در مقابل انسان دو واجب قرار گیرد، مثل «اتیان نماز واجب» و «انقاذ و نجات غریق»، می‌بینیم یکی از ملاکات بر دیگری غلبه پیدا می‌کند، لذا انسان باید نماز را قطع کند و شخص غریق را نجات دهد؛ همین‌طور در قضیه استثناء دف در عروسی هم می‌گوییم که خداوند به واسطه آن جنبه عطف خود، دف زدن در عروسی را رخصت داده است، گویا آن جنبه رحمانیت

۱. همان، ص ۲۱۸؛ *عوالی اللّئالی*، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. رجوع شود به *مستدرک الوسائل*، ج ۱۴، ص ۱۷۹.

۳. رجوع شود به ص ۱۸۵.

خدا بر جنبه کدورتی که لازمه آن ضرب و نواختن با دف است غالب می‌شود و ملاک عروسی بر ملاک کدورت و ظلمتی که از دف حاصل می‌شود غلبه پیدا می‌کند. اما این ملاک بر دیگر انواع لهو غلبه پیدا نکرده است، بلکه خداوند فقط دف را اجازه داده است، نه گیتار و نه سایر آلات موسیقی را؛ ادله فقط دف را اجازه داده است. ما خودمان هم این مسئله را احساس می‌کنیم، یعنی مسئله دف یک مسئله ساده است که ضرب آن انسان را به طور تام در لهویت وارد نمی‌کند، اما انواع دیگر موسیقی ممکن است در آنها تأثیراتی نفسانی وجود داشته باشد که حتی در مجالس عروسی نیز اثر سوء خود را بگذارد.

بنابراین همان‌طور که گفتیم که غناء و ترجیع و چرخاندن صدایی که به لهو می‌اندازد، حرام است مگر در عروسی؛<sup>۱</sup> همین‌طور در خصوص استعمال آلات موسیقی هم می‌گوییم که نواختن آلات موسیقی حرام است مگر ضرب دف در عروسی به‌طور خاص. در روایت هم به این مطلب اشاره شده است. منتها همان‌طور که بیان شد، در نفس غناء حرمت وجود ندارد، بلکه از آن جهت که در آن إلهاء وجود دارد و به لهو می‌اندازد حرام است. لذا به‌ضمیمه روایات استفاده کردیم که غناء دو قسم است: یک غنای حلال داریم، مثل غنای در قرآن که در روایت داشتیم: «تَعَنَّوْا بِالْقُرْآنِ» و «لِیسَ مَنَّا مَنْ لَمْ یَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ»<sup>۲</sup> و مانند سرودهایی که در موالید ائمه خوانده می‌شود و امثال آن؛ و همین‌طور یک غنای حرام داریم که به گونه‌ای است که انسان در خودش احساس می‌کند که خروج از انسانیت پیدا کرده است و تحرک پیدا می‌کند و بعضی از اموری که مناسب نیست از او صادر می‌شود، مثلاً می‌بینید که می‌رقصند و امثال ذلک، و این دلالت بر خروج از انسانیت می‌کند. لذا این نوع غناء هر چند با آلات موسیقی همراه نباشد، حرام است.

۱. رجوع شود به ص ۱۲۶.

۲. رجوع شود به ص ۲۵ و ۳۷ و ۱۰۵.

بنا بر همین مسئله اگر نسبت به ترجیع صوتی شک کنیم، اگر وقتی به خود نگاه می‌کنیم این معنای خروج از انسانیت را احساس نکنیم، قائل به برائت و حلیت می‌شویم؛ اما اگر در خروج از انسانیت در بعضی اصواتِ ترجیعی شک پیدا کنیم بر حسب شرایط احتیاط، احتیاط می‌کنیم؛ همان‌طور که قبلاً بیان شد.<sup>۱</sup>

اما مسئله نسبت به موسیقی تفاوت دارد و این‌طور نیست، بلکه موسیقی در هر حال حرام است، مگر ضرب به دف در عروسی.<sup>۲</sup>

۱. رجوع شود به ص ۷۲ و ۱۶۰.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۶۳:

«در این دسته‌جاتی که [برای عزاداری] بیرون می‌آیند موسیقی زدن حرام است. استفاده از طبل و موسیقی و شیپور و غیره همه برخلاف رضای الهی است و مخالف با رضای سیدالشهدا علیه السلام است. طبل و شیپور زدن و امثال ذلک چیست؟! ما از این چیزها نداریم! بله، دسته‌جات باید بیرون بیایند! سینه‌زنی و زنجیر زدن هیچ اشکالی ندارد! یا اینکه اصلاً نه سینه بزنند و نه زنجیر، بلکه حرکت کنند و شعارهای مُحیی و شعارهای آزادی و شعارهای واقعی بدهند، نه شعارهایی که چندان معنایی ندارد! نوحه‌هایی که خوانده می‌شود باید نوحه‌هایی باشد که هدف و مکتب حضرت را بیان کند و انسان را زیر و رو کند و حال و هوای او را عوض کند. این‌طور مطالب باید گفته شود.»

سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، درس ۲۹۶:

«نمی‌توانیم بگوییم سنجی که در دسته‌های عزاداری می‌زنند حرام است، ولی تنبک و طبل و امثال ذلک حرام است. سنج فقط یک صدا است. طبل هم اگر محکم زده شود و صدای "دام" بدهد و فقط یک صدا باشد اشکالی ندارد؛ ولی اگر ریتم داشته باشد و روی وزن باشد اشکال پیدا می‌کند. بوق هم همین‌طور است؛ نفس بوق اشکالی ندارد، ولی در سلک موسیقی آوردن اشکال دارد. همه موسیقی‌ها همین‌طور است. اگر شما از هر آلت موسیقی یک صدای خاص بیرون آورید [فارغ از عنوان آلت موسیقی داشتن و خرید و فروش و نگهداری آن، بلکه از حیث صدا] اشکالی ندارد، فقط یک صدای خاص است؛ ولی اگر همین صدا تحت ریتم برود، اشکال پیدا می‌کند... فرقی هم نمی‌کند که حالت حزن به افراد دست بدهد [یا شادی]!»

غنا - موسیقی، مختاری و صادقی، ج ۳، ص ۱۸۳۰:

«[آیه‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی - رحمه‌الله - مؤسس حوزه علمیه قم]: "اقامه تعزیه سیدالشهدا - ارواحنا فداه - از جمله مستحبات مؤکده است به شرط آنکه بر طبل و کوس مشتمل >

این بحث تتمه‌ای دارد و إن شاء الله راجع به این مسئله بحث خواهیم کرد که چرا بعضی از علما این مسئله را حلال می‌دانستند و بعضی از انواع موسیقی را موجب تجرد و انبساط نفس و تسریع در حرکت و سیر به سوی خدا می‌دانستند. لیکن گاهی انسان نمی‌تواند بعضی مسائل را افشاء کند؛ ولی در مسائل اجتهادی باید از همه مسائل صحبت کنیم. روی این حساب إن شاء الله در ادامه راجع به نقل اقوال علما بحث می‌کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

---

﴿ نباشد، و احوط آن است که مشتمل بر تشبیه متداوله هم نباشد. ﴾

همان، ص ۱۹۴۱:

[آية الله خوئی، رحمه الله]: «السؤال: "ما الحكم في استخدامها [أى الآلات الموسيقية، مثل الطبل و المزمار و...] في المجالس و العزيات و المواكب الحسينية؟" الجواب: "لا يجوز، و الله العالم."»

درس دوازدهم:  
اقوال فقها در موسیقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همه روایاتی که مربوط به حرمت استعمال آلات اللهو و المزامیر و البرابط و العود و العیدان و غیر ذلك بود ذکر شد.

اما در مورد کلام فقها در استفاده از روایات می‌توان گفت که بر حرمت استعمال آلات موسیقی 'إلی زماننا هذا اجماع وجود دارد؛ یعنی در میان کلمات فقها احدی از فقها را نمی‌بینیم که بر حلیت استعمال آلات موسیقی در بعضی از ازمه و امکانه و بعضی از مجالس خاص، فتوا داده باشد.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه در قواعد می‌فرماید:

الثانی [من وجوه حرمة التکسب]: کُلُّ مَا یَکُونُ الْمَقْصُودُ مِنْهُ حَرَامًا، کَالْآلَاتِ  
اللَّهُوِ کَالْعُودِ وَ آلَاتِ الْقِمَارِ کَالشُّطْرَنِجِ.<sup>۲</sup>

---

۱. لازم به ذکر است که مؤلف قائل به بطلان اجماع به‌عنوان یک دلیل در کنار سایر ادله اجتهادی می‌باشد و در این مورد کتابی جامع با نام *اجماع از منظر نقد و نظر* تألیف فرموده‌اند. اما استشهاد به اجماع را به‌عنوان یک شاهد و مؤید در کنار سایر قرائن و شواهد، براساس ضوابط و مبانی مقررره که موجب ظن اطمینانی شود بلا اشکال می‌دانند. لذا در اینجا استشهاد به اجماع تأییداً للأدلة المتقنة می‌باشد. رجوع شود به *اجماع از منظر نقد و نظر*، ص ۲۱۶ - ۲۲۰. (محقق)

۲. قواعد الأحکام، ج ۲، ص ۶. ترجمه:

«قسم دوم (از کسب حرام): کسب با هر چیزی است که مقصود (اولی و اصلی) از آن حرام است ⇐»

این کلام ایشان بسیار کلام پرمعنایی است؛ چون آلات موسیقی در اینجا به استعمال حرام و استعمال حلال تقسیم نشده است، بلکه استعمال آلات از اول، استعمال حرام می‌باشد! فرموده است: «المقصودُ منه حراماً» نه اینکه «قسمٌ منه حرامٌ و قسمٌ منه محللٌ!» یا اینکه فرموده است: «المقصود منه حراماً و فی بعض الأوقات حلالاً!»

یعنی نفس استعمال این آلات موسیقی نزد فقها محرم الثبوت بوده است و اصلاً غیر از حرام استفاده حلالی در اینجا متمشی نمی‌شود. و الا این تلقی از فقها که در جمیع از منه و در جمیع این موارد، متوجه نشده‌اند که ممکن است موردی استعمال حلال هم داشته باشد، اصلاً اهانت به آنها است! چطور ممکن است فقیهی مثل علامه در قواعد و در تذکره،<sup>۱</sup> مرحوم محقق در مختصر النافع<sup>۲</sup> و همین‌طور در شرایع،<sup>۳</sup> فرزند علامه، فخرالمحققین در شرح الارشاد،<sup>۴</sup> شهید در دروس<sup>۵</sup> و لمعه،<sup>۶</sup> مرحوم

﴿و به‌عنوان ابزار مخصوص حرام قصد می‌شوند﴾: مانند آلات لهو و لعب مثل تار، و آلات قماربازی مانند شطرنج. «محقق»

۱. تذکره الفقهاء، ج ۱۲، ص ۱۳۹:

«الثانی: کلُّ ما یكون المقصودُ منه حراماً، کآلاتِ اللّهُوِ کالعود، و...»

۲. مختصر النافع، ج ۱، ص ۱۱۶:

«الثانی) الآلاتُ المَحْرَمَةُ کالعودِ و الطبلِ و الزمیر، و...»

۳. شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۳:

«الثانی: ما یجرّم لِتحریمِ ما قُصِدَ به، کآلاتِ اللّهُوِ مثلِ العودِ و المزمرِ، و...»

۴. مفتاح الکرامة، ج ۱۲، ص ۱۰۶:

«و فی شرح الارشاد لفخر الإسلام أنّه یجرّمُ فعلُها و إن کان لغير اللّهُوِ، لأنّه یقصدُ به الحرامُ غالباً.»

۵. الدروس، ج ۳، ص ۱۶۶:

«و ثانیها: ما حُرّمَ لِغایته، کالعودِ و المَلاهی من الدّفِّ و المزمارِ و القَصَبِ و...»

۶. اللّمة الدمشقیة، ص ۱۰۳:

«فالمَحْرَمُ... آلاتُ اللّهُوِ و الصنمُ و الصلیبُ و آلاتُ القمار.»

الروضه البهیة، ج ۳، ص ۲۱۰:

«فالمَحْرَمُ... و آلات اللّهُوِ من الدّفِّ و المزمارِ و القَصَبِ و غیرها.»

سید علی در ریاض،<sup>۱</sup> و تمام فقها بالاتفاق حکم به حرمت استعمال آلات موسیقی کنند و حتی استثنائی هم مطرح نکنند؟! اصلاً یک چنین استثنائی که مثلاً بگویند: «إلا فی العرس» یا «إلا فی مجلس لا یكون لهوا» در هیچ عبارتی از عبارات فقها وجود ندارد. فقط در یک جا استثنا کرده اند و آن هم استفاده از خشب این آلات است!<sup>۲</sup> یعنی از خشب که ماده این آلات است برای احتراق و امثال ذلک استفاده شود.

مرحوم آیه الله خوانساری صاحب جامع المدارک می فرماید:

و الظاهر أن النظر في التحريم إلى صورة البيع و التکسب بالمذکورات بالهيات الموجودة فيها، و أما لو كان النظر إلى خصوص المادة من دون توجه إلى الهیة فلا دلیل على التحريم، نظیر بيع الجارية المَغْنِيَة باعتبار أنها مملوكة لا باعتبار كونها واجدة لوصف التَغْنِي. <sup>۳</sup>

«نظر تحريم به همین هیئت و خصوصیت آنها است.»

یعنی نظر تحريم در آلات موسیقی به این خصوصیت موسیقی است و در آلات قمار هم به این خصوصیت قمار است!

«اما اگر در اینجا نظر روی شخص و ماده آن باشد این مسئله اشکالی ندارد

و صحیح و درست است.»

مثلاً فروشنده مقدار زیادی اخشاب عود و آلات موسیقی داشته باشد و مشتری هم برای آنها ندارد، می گوید: «من کلّ این اخشاب را به تو می فروشم!» مشتری هم همه را برمی دارد و تبدیل به ذغال و فحم می کند و با آن کباب درست می کند!

۱. ریاض المسائل، ج ۸، ص ۱۴۰:

«الثانی: الآلات المَحْرَمَة، كالعود و الطبل و الزمر، و היאكل العبادة المبتدعة، كالصنم و الصلیب، و آلات القمار، كالترد و الشطرنج و غيرها، بإجماعنا المُستفیض التّقل في كلام جماعة من أصحابنا، و هو الحجّة؛ مُضافاً إلى عمومي الرّضوی و تاليه، الهانعين عن التّكسب بِكُلِّ ما فيه وجهٌ من وجوه الفساد.»

۲. کتاب المكاسب، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. جامع المدارک، ج ۳، ص ۸.

«مثلاً در مورد مغنیه به اعتبار مملوکه بودن و کنیز بودن اشکالی ندارد.»  
 شخصی دلش می‌خواهد یک کنیز بخرد، حالا این کنیز اتفاقاً مغنیه درآمده است و شانس او گفته است که برای او هم می‌خواند! ولی شخص درهم خود را به لحاظ تغنی، صرف نمی‌کند؛ یعنی اعطای درهم در ازای تغنی نیست، بلکه می‌خواهد یک کنیز بخرد، اگر گران هم باشد می‌خرد، ولی مقصود اولی در این شراء و اشتراء، نفس جاریه مملوکه است. فرض کنید زنش مدتی است که رفته است و این شخص می‌خواهد یک کنیز بیاورد و فعلاً در خانه بگذارد. به بازار می‌رود و اتفاقاً می‌بیند این کنیزی که می‌خواهد بخرد مغنیه هم هست، می‌گوید: «چه بهتر! گل بود و به سبزه نیز آراسته شد!» لذا خود آن جاریه به وصف تغنی در مقام معامله و بیع قرار نمی‌گیرد و این اشکالی ندارد.<sup>۱</sup>

چنان‌که بیان شد در طول مدت ۱۴۰۰ سال، این فقهایی که این قدر دقیق و ظریف در مسائل نظر می‌دهند، حتی یک درصد هم احتمال استفاده صحیح و حلال از این آلات را نداده‌اند، لذا تمام فتاوا فتوای بر حرمت است؛ مثل شهید در دروس، علامه، محقق، مرحوم شیخ در مکاسب محرمة<sup>۲</sup> و ...

در مکاسب در بحث غناء نگاه کنید: نسبت به غنائی که محصول صوت است اشکال است که آیا صوت ترجیح با طرب است یا صوتی است که منضم به آلات لهو

۱. سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: شخصی مدتی به نواختن موسیقی اشتغال داشته، ولی مدتی است که آن را ترک کرده است و قصد فروش آن را دارد. آیا پولی را که از فروش ساز خود به دست می‌آورد می‌تواند خرج کند یا جایز نیست؟»

جواب: خرید و فروش آلات موسیقی به مسلمان اشکال دارد.»

۲. کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۷:

«الأول ما لا یُقصدُ من وجوده علی نحوِه الخاصِّ إلا الحرامُّ، و هی أُمورٌ... و منها: آلاتُ اللهو علی اختلافِ أصنافِها، بلا خلاف.»

یا دخول الرجال می شود؟<sup>۱</sup> مرحوم فیض کاشانی قائل به این است که نفس غناء حرام نیست، بلکه آن ضمّ ضمائهم مثل دخول رجال و استعمال آلات لهو و امثال ذلك موجب حرمت آن است.<sup>۲</sup>

همین طور روایات دیگری هم در این زمینه وجود دارد: یکی روایت علی بن جعفر است:

سألته (أى موسى بن جعفر عليه السلام) عن الغناء: أ يصلح في الفطر و الأضحى و الفرح يكون؟ قال: «لا بأس ما لم يزر به.»<sup>۳</sup>

یا روایت دیگر:

[علی بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام، قال:] و سألته عن الغناء هل يصلح في الفطر و الأضحى و الفرح؟ قال: «لا بأس به [ما لم يعص به].»<sup>۴</sup>

یا روایت دیگر:

عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «أجر المغنّية التي تزف العرائس ليس به بأس، ليست بالتي يدخل عليها الرجال.»<sup>۵</sup>

۱. رجوع شود به کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۲۸۵ - ۲۹۶.

۲. رجوع شود به الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

۳. مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۱۵۶. ترجمه:

«علی بن جعفر روایت می کند که از برادر امام کاظم علیه السلام پرسیدم: ... آیا غناء (نغمه سرایی و آوازخوانی) در عید فطر و قربان و زمان شادی و خوشی جایز است؟ حضرت فرمود: "اگر به همراه ساز و آلات موسیقی نباشد اشکالی ندارد."» (محقق)

۴. قرب الأستاد، ص ۲۹۴. ترجمه:

«علی بن جعفر روایت می کند که از برادر امام کاظم علیه السلام پرسیدم: ... آیا غناء (نغمه سرایی و آوازخوانی) در عید فطر و قربان و زمان شادی و خوشی جایز است؟ حضرت فرمود: "مادامی که گناهی صورت نگیرد اشکالی ندارد."» (محقق)

معلوم می‌شود صوت محلل هم وجود داشته است؛ یعنی در همان زمان، قسم منه حرام که آن قسمی است که یدخل علیها الرجال است، و قسم منه حلال که مثلاً فی الفطر و الأضحی و الأفراح است؛ هر دو وجود داشته است.

اما در استعمال آلات موسیقی اصلاً یک روایت هم نداریم! یعنی یک روایت هم نداریم که از حضرت سؤال کنند که اگر ما این آلات را در افراح به کار ببریم چه حکمی دارد یا اینکه خود ائمه در روایتی ناظر به این قضیه باشند، اصلاً نداریم! در روایات نه تنها اشاره‌ای به قسم محلل نشده است، بلکه اصلاً قسم محلل، سد شده است، گویا اصلاً قسم محلل وجود ندارد! مثلاً در روایت *تحف العقول* - البته روایت ضعیف است، ولی منجبر به شهرت است - امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الصَّنَاعَةَ الَّتِي حَرَّمَ هِيَ كُلُّهَا الَّتِي يَجِيءُ مِنْهَا الْفَسَادُ مُحَضًّا نَظِيرَ  
الزَّبَابِ وَالْمَزَامِيرِ وَالشُّطْرَنْجِ وَكُلِّ مَلَهُوٍّ بِهِ... وَ مَا يَكُونُ مِنْهُ وَ فِيهِ الْفَسَادُ  
مُحَضًّا وَ لَا يَكُونُ فِيهِ وَ لَا مِنْهُ شَيْءٌ مِنْ وُجُوهِ الصَّلَاحِ.<sup>۱</sup>

یعنی این موارد فقط «الفساد محضاً» هستند! اگر قسمی از شطرنج حلال بود که حضرت نمی‌گفت: *الفساد محضاً* است! یعنی محض فساد در این موارد وجود دارد. بنابراین نفس استعمال این آلات، فساد محض است، چه أخذ و اعطای درهم باشد و چه نباشد! آن وقت در این صورت در ادامه می‌فرماید:

فَحَرَامٌ تَعْلِيمُهُ وَ تَعَلُّمُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ أَخْذُ الْأَجْرِ عَلَيْهِ [ وَ جَمِيعُ التَّقَلُّبِ فِيهِ مِنْ

«امام صادق علیه السلام فرمود: "اجرت و مزد زن آوازه‌خوانی که در مجالس عروسی بخواند اشکالی ندارد به شرط اینکه مردان بر او وارد نشوند."» (محقق)

۱. *تحف العقول*، ص ۳۳۵. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام: ... و این بدان علت است که خداوند همانا صنعتی را حرام نموده است که همه‌اش حرام است و فقط فساد از آن برمی‌خیزد، مانند تارها، نی‌ها، شطرنج و به‌طور کلی هر آلت لهو و لعب... و آنچه از آن یا در آن فقط فساد باشد و در آن یا از آن هیچ جهت صلاحی نباشد.» (محقق)

بِجَمِيعِ وُجُوهِ الْحَرَكَاتِ كُلِّهَا<sup>۱</sup>.

یعنی تمام اینها در این موارد حرام است.

در روایت درباره شطرنج هم دارد:

مُقَلَّبُهَا كَمُقَلَّبِ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ!<sup>۲</sup>

بر این اساس فخرالمحققین در شرح/ارشاد حتی خیلی بالاتر را بیان کرده و گفته است:

أَنَّهُ يَحْرَمُ فِعْلُهَا وَإِنْ كَانَ لَغَيْرِ اللَّهْوِ، لِأَنَّهُ يُقْصَدُ بِهِ الْحَرَامُ غَالِبًا<sup>۳</sup>.

«ولو اینکه برای غیر لهو باشد باز هم حرام است! چون غالباً در آنها قصد

حرام وجود دارد.»

یعنی مثلاً شخصی می خواهد شطرنج را برای خودش بازی کند و نمی خواهد مقامره داشته

باشد یا این آلات را برای غیر مجلس لهو استعمال کند، باز هم استفاده از آنها حرام است!<sup>۴</sup>

۱. تحف العقول، ص ۳۳۶. ترجمه:

«در این صورت تعلیم، یادگیری، مبادرت به آن، اجرت گرفتن بر آن و هر گونه تصرف و حرکتی در رابطه با آن حرام خواهد بود.»

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۹. ترجمه:

«حرکت دادن آن (شطرنج) مانند حرکت دادن گوشت خوک می باشد!» (محقق)

۳. مفتاح الکرامه، ج ۱۲، ص ۱۰۶، به نقل از فخرالاسلام در شرح الارشاد.

۴. مسند الإمام زید، ص ۴۲۲:

«حدثنی زید بن علی عن أبیه عن جدّه عن علیّ علیهم السلام: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ يَلْعَبُونَ بِالنَّرْدِ فَضَرَبَهُمْ بِدِرْتِهِ حَتَّى فَرَّقَ بَيْنَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: "أَلَا وَإِنَّ الْمَلَاعِبَةَ بِهَذِهِ قِمَارًا كَأَكْلِ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ، وَالْمَلَاعِبَةُ بِهَا غَيْرُ قِمَارٍ كَالْمَتَلَطِّخِ بِسَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَبِدُهْنِهِ!" ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "هَذِهِ كَانَتْ مَيْسِرَ الْعَجَمِ وَالْقِدَاحُ كَانَتْ مَيْسِرَ الْعَرَبِ، وَالشُّطْرَنْجُ مِثْلُ النَّرْدِ."» ترجمه:

«زید بن علی از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علی علیهم السلام نقل کرد که آن حضرت از کنار گروهی بازی کننده با نرد عبور کردند، با تازیانه آنها را زده و متفرق ساختند. سپس فرمودند: "آگاه باشید که قماربازی با آن مانند خوردن گوشت خوک است و بازی بدون قمار مانند کسی است که دست خود را داخل چربی و روغن خوک کرده باشد." سپس فرمودند: "نرد آلت قمار عجم است و قیداح (تیرهایی که برای قمار استفاده می شد) آلت قمار عرب است و شطرنج مثل نرد است."» (محقق)

پس معلوم می‌شود که ممکن است برای غیر از موارد غالب هم استفاده شود؛<sup>۱</sup> یعنی این آلات برای غیر از مجالس لهو و غیر از مجالس دخول رجال هم ممکن بود استفاده شود، اما در عین حال هیچ کس فتوا به حلیت آن نداده است. از این معلوم می‌شود که اصلاً استعمال این آلات حرام است؛ سواء اینکه در مجالسی باشد که با ضمّ ضمائهم، موجب حرمت این آلات شود، مثل فتوای مرحوم فیض درباره غناء که فرموده بود: غناء نفساً حرام نیست، بلکه به واسطه مجالسی که شرایط آن موجب حرمت می‌شود حرام است!<sup>۲</sup>

یا اینکه بدون آن حرام باشد، مثل فتوای سایر فقها بر حرمت غناء مطلقاً.<sup>۳</sup> روی این حساب، بر اساس شمه فقاهت و تجربه تاریخ فقه، وقتی به تاریخ فقه نسبت به مسئله استعمال آلات موسیقی و شطرنج و نرد و تمام این مواردی که در روایات وجود دارد نگاه کنیم، این مطلب را به ما افاده می‌کند که از زمان ائمه ایلّی زماننا هذا، با وجود اینکه استعمال این آلات موسیقی در غیر از مجالس لهو و لعب هم ممکن بوده است، مثلاً شخصی در منزل خودش تنها و متفرداً و برای خودش بنخواهد نی بزند و آلات موسیقی استعمال کند؛ ولی در عین حال یک نفر تابه حال فتوای به حلیت نداده است!

در اینجا استفاده فقهی به این کیفیت است: موارد مصادیق یک فتوا را بررسی می‌کنیم که اگر فتوایی بر حرمت یا حلیت داده می‌شود، چه مصادیقی دارد؟ حالا احتمال استفاده از ماده این آلات آمده است با اینکه اگر بخواهید بنا بر حساب احتمالات نگاه کنید شاید یک در میلیون این احتمال وجود داشته باشد که یک نفر شطرنج را برای ماده آن بخرد، یعنی تبدیل به ماده‌ای کند که موجب احتراق

۱. غنا - موسیقی، ج ۲، رسالة الروضة الغناء فی تحقیق معنی الغناء، آیه الله شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی، ص ۱۴۹۸، مکتوب در سال ۱۳۴۹ ه. ق:

«نرد و شطرنج، آلت حرام است ولو آنکه ممکن باشد انتفاع حلال از آنها.»

۲. رجوع شود به الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

۳. أجوبة المسائل المهنية، علامه حلی، ص ۲۵: شرایع الإسلام، ج ۲، ص ۴: الدروس، ج ۳، ص ۱۶۲.

شود! حالا چه کسی عود و طنبور و آلاتی که هر کدام قیمت‌های خیلی عالی دارند، فقط به خاطر ماده‌اش می‌خرد تا مثلاً با آن بخواهد یک خط‌کش درست کند؟! چه کسی چنین کاری انجام می‌دهد؟! حالا فقها این احتمال یک در میلیون را به حساب آورده‌اند با اینکه مصداق حلیت اشتراء عود و آلات موسیقی و شطرنج به خاطر ماده آنها یک در میلیون و حتی بیشتر از میلیون است! الآن در دنیا یک آمار بگیرید و بگویید: «چند نفر آلات موسیقی را به خاطر ماده آن و احتراق با آن می‌خرند؟» یک در میلیارد هم شاید نباشد! ولی به خاطر اینکه آن حکم حلیت به کلیت خودش محفوظ باشد و اگر یک مورد برای حلیت پیدا شود دست انسان بسته نباشد، فقها آن احتمال یک در میلیارد را داخل در فتوا به حساب آورده‌اند.

حالا استفاده در غیر مجالس لهو و لعب چند درصد احتمال وجود دارد؟ اقلان پنج‌جاه درصد! اگر نگوئید پنج‌جاه درصد، دیگر احتمال سی درصد که وجود دارد! آن وقت سؤال ما این است: چطور فقها این احتمال یک در میلیارد را که شخصی بخواهد این آلات موسیقی را به خاطر استفاده محلل آن برای احتراق یا ساختن خط‌کش و امثال ذلک بخرد، داخل در فتوا به حساب آورده‌اند؛ اما با اینکه حدّ اقل سی درصد قضیه ممکن است استفاده محلل در غیر مجالس لهو و لعب داشته باشد، باز در عین حال همه فقها فتوای به حرمت داده‌اند؟! این کیفیت فتوادادن برای چیست؟ به خاطر این است که اصل قضیه حرام است، یعنی اصل استعمال آلات موسیقی در هر زمان و در هر شرایطی موجب حرمت است! اگر فقها این احتمال حلیت را در روایات می‌دادند قطعاً باید استعمال آلات موسیقی را منقسم به قسمین می‌کردند: قِسْمٌ مُحَرَّمٌ و قِسْمٌ مُحَلَّلٌ! من باب مثال همان‌طور که فتوا می‌دادند که تیغ‌های ریش‌تراشی (تیغ‌هایی که با آن در سابق می‌تراشیدند) حرام است و می‌گفتند که چون اغلب استعمال آن برای تراشیدن ریش است، اگر به خاطر تراشیدن ریش باشد موجب حرمت است؛ اما در عین حال همان‌هایی که فتوا به حرمت می‌دادند - مثل مرحوم والد که فتوا بر حرمت این آلت حلاقه برای حلقِ لَحِیَه می‌دادند - همین‌طور اگر برای استفاده محلل بود فتوا

بر حلیت می‌دادند، مثلاً فرموده‌اند:

نوره برای اِبْطین<sup>۱</sup> مکروه است (به خاطر اینکه نوره برای سینه مضر است) و در روایت داریم که اِبْطین مستحب است حلق شود یا مثلاً با چیز دیگری انجام شود؛<sup>۲</sup> ولی همین نوره برای غیر اِبْطین مستحب است!<sup>۳</sup> پس مشخص است که این آلت حلاقه یک استفاده محلل دارد و یک استفاده محرم. همین‌طور الآن نسبت به آلات و ادوات بلاغیه مثل تلویزیون، رادیو، ویدئو و آلات دیگر هم همین مطلب را می‌گوییم که این آلات استفاده محلل هم دارند! وقتی از من نسبت به ویدئو سؤال می‌کنند، می‌گویم: اگر برای استفاده محلل باشد اشکالی ندارد و اگر برای استفاده محرم باشد حرام است! برای رادیو و ضبط هم همین‌طور است و فرقی نمی‌کند؛ هر کدام از اینها یک استفاده محلل هم دارند.

همین‌طور در مورد دم و خون هم همین را می‌گوییم. در زمان سابق دم و خون استفاده محلل نداشته است و آن زمان خون حرام بوده است، لذا فتوا بر حرمت داده‌اند. ولو اینکه فتوا بر حرمت داده شده است و در این مورد هم روایت داریم، ولی چون الآن استفاده محلل دارد اشکالی ندارد. خون را در بیمارستان‌ها و مستشفی و به خاطر مرضی و جراحی مورد استفاده قرار می‌دهند و اشکالی هم ندارد.

بنابراین استفاده عقلایی هیچ‌وقت موجب حرمت نیست و اصلاً معنا ندارد که حرمت روی استفاده عقلایی و صحیح قرار بگیرد. آن‌وقت در خصوص مسئله آلات موسیقی، در تمام این ۱۴۰۰ سال حتی یک فقیه هم فتوا به حلیت آلات موسیقی نداده است، با اینکه قطعاً آلات موسیقی می‌توانست حداقل سی یا چهل درصد در غیر مجالس لهو و لعب استفاده شود و از موارد محلله باشد! اما هیچ‌کسی چنین فتوایی نداده است، در حالی که معلوم است که این فقها در این صورت قطعاً چنین فتوایی می‌دادند!

۱. فرهنگ اجدی: «الابط: زیر بغل.»

۲. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳. همان، ص ۶۴ - ۷۲.

لذا روایات، ناظر به قضیه حرمت این آلات است مطلقاً، یعنی اصلاً کل استعمال آلات را حرام می‌داند؛ روایاتی که «واللّاهی بها» را چنین می‌داند یا «المقلّبها کالمقلّب لحم الخنزیر» می‌داند، و هم نرد و هم شطرنج و هم استعمال آلات و امثال ذلك را شامل است.<sup>۱</sup>

در اینجا ببینید نظر مرحوم صاحب جواهر نسبت به قضیه چیست:

النوع الثانی ممّا یجرّم التکسّب به لِتَحْرِیمِ ما قُصِدَ بِهِ مِنَ الغایاتِ الّتی وُضِعَ لها الشّیءُ کآلاتِ اللّهُوِ مِثْلَ العودِ و الزّمرِ، و هیَاکِلِ العِبَادَةِ الْمُبتَدَعَةِ کالصّلیبِ و الصّنمِ، و آلهِ القهارِ کالنردِ و الشّطرنجِ و نحوِ ذلكِ بلا خِلافٍ أَجِدُهُ فیهِ، بَلِ الإجماعُ بِقَسْمِیهِ عَلَیهِ و النصوصُ، ففی خَبَرِ تحفِ العُقُولِ عن الصادقِ علیه السّلامُ: «إِنَّمَا حَرَّمَ اللهُ الصَّنَاعَةَ الَّتِی حَرَامٌ هِیَ کُلُّهَا الَّتِی یجِئُ مِنْهَا الفَسَادُ مُحَضّاً نَظیرَ البرابِطِ و المزامیرِ و الشّطرنجِ و کُلِّ مَلهُوٍّ بِهِ و الصُّلبانِ و الأصنامِ و ما أشبَهَ ذلكِ» إلی أن قال: «فحرامٌ تعلیمُهُ و العملُ بِهِ و أخذُ الأجرِ عَلَیهِ و جمیعُ التقلّبِ فیهِ مِنْ جمیعِ وجوهِ الحركاتِ.»<sup>۲</sup>

۱. السرائر، ج ۳، ص ۵۷۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۸.

۲. تحف العقول، ص ۳۳۵.

۳. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۲۵. ترجمه:

«نوع دوم از آن چیزهایی است که کسب درآمد از آنها حرام شده است به خاطر اینکه هدفی که اساساً این وسائل برای آن هدف ساخته شده‌اند حرام است؛ مانند آلات لهو و لعب مثل تار و نی، و مانند مجسمه‌هایی که برای عبادت ساخته می‌شوند مثل صلیب و بت، و مانند آلات قماربازی مثل تخته نرد و شطرنج و مانند آنها؛ بدون اینکه در این مسئله هیچ خلاقی بیابم، بلکه اجماع به هر دو قسمش بر آن حاصل و اخبار نیز بر آن دلالت دارد. در خبر تحف العقول از امام صادق علیه السلام آمده است: «و این بدان علت است که خداوند همانا صنعتی را حرام نموده است که همه‌اش حرام است و فقط فساد از آن برمی‌خیزد مانند تارها، نی‌ها، شطرنج و به‌طور کلی هر آلت لهو و لعب، و صلیب‌ها و بت‌ها و مانند آن.» تا اینکه حضرت فرمود: «در این صورت تعلیم، مبادرت به آن، اجرت گرفتن بر آن و هر گونه تصرف و حرکتی در رابطه با اینها حرام خواهد بود.» (محقق)

این روایت، حرمت استعمال این آلات را با این شدت و حدت می گوید! نمی توانیم بگوییم که این اطلاق، حمل بر مورد غالب می شود؛ در حالی که جا برای بیان بود و حضرت می توانست بیان کند که در مواردی که مورد حرمت نیست، استعمالش حلال است و در غیر آن اشکال دارد! بعد دیگر خود مردم می دانستند که به چه نحوی انجام دهند!

و فی خیرِ أبی بصیرِ المروئی عن مُستطرفاتِ السرائرِ عن جامعِ البزنطی عن الصادقِ علیه السلامِ أيضًا: «بیعِ الشطرنجِ حرامًّا و أکلِ ثمنه سُحتًّا و اتِّخاذها کُفْرًا و اللَّعْبُ بِها شِرْکٌ و السَّلَامُ عَلَی اللّاهِی مَعْصِیَةٌ و کَبِیْرَةٌ، و الخائِضُ یَدَه فیها کَالخائِضِ یَدَه فی لحمِ الخنزیرِ، و المرسلُ المُقلَّبُ لها (أی الشَّطرنج) کَالْمُقَلَّبِ لحمِ الخنزیرِ.»<sup>۱</sup>

بعد صاحب جواهر می فرماید:

بل فی شرح الأستاد: أنَّ ظاهرَ الإجماعِ و الأخبارِ عدمُ جوازِ العملِ و الاستعمالِ و الانتفاعِ و الإبقاءِ و الاکتسابِ بجمیعِ وجوهه من غیرِ فرقٍ بینَ قصدِ الجَهِةِ المُحلَّلةِ و غیرها.<sup>۲</sup>

پس معلوم می شود باز جهت محلل غیر ملهو - مثلاً قصد محلل در مورد شطرنج که

۱. السرائر، ج ۳، ص ۵۷۷.

۲. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۲۵. ترجمه:

«و در خبر ابوبصیر که از مُستطرفاتِ کتابِ سرائر از جامعِ بزنطی از امام صادق علیه السلام روایت شده است آمده است: "فروش شطرنج حرام است و مالی که در عوض آن گرفته می شود حرام، و تهیه اش کفر، و بازی با آن شرک به خدا، و سلام کردن به کسی که با شطرنج بازی می کند معصیت و گناهی بزرگ است و کسی که به آن دست یازد مانند کسی است که در گوشت خوک دست فرو برده است و آن کس که (مهره یا صفحه) آن را حرکت دهد پس گویی که گوشت خوک را حرکت داده است!"» (محقق)

۳. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۲۵. ترجمه:

«در شرح استاد (شیخ جعفر کاشف الغطاء، رحمة الله) آمده است: ظاهر اجماع فقها و اخبار، آن است که ساخت این آلات و استفاده از آنها و بهره بردن و نگه داشتن و خرید و فروش آنها مطلقاً حرام است، بدون هیچ تفاوتی بین اینکه قصد جهت حلال بکنند یا جهات دیگر!» (محقق)

استفاده از ماده آن است - در اینجا وجود داشته است، و با توجه به این قضیه باز همه فتوای به حرمت داده‌اند!

و لا یبین قَصِدَ المَادَّةِ و قَصِدَ الصَّوْرَةِ، لکن فی المسالک: «إن أمکنَ الاِنتِفَاعَ بِهَا فی غیرِ الوَجْهِ المَحْرَمِ، علی تِلْکَ الحَالَةِ (یعنی قصد ماده را داشته باشند) منفعَةً مقصودَةً، فَاشْتَرَاهَا لِتِلْکَ المَنْفَعَةِ، لَمْ یَبْعُدْ جَوَازُ بَیْعِهَا إِلَّا أَنَّ هَذَا الفَرَضَ نَادِرٌ؛ فَالظَّاهِرُ أَنَّ ذَلِکَ المَوْضُوعَ المَخْصُوصَ لَا یُنْتَفَعُ بِهِ إِلَّا فی المَحْرَمِ غَالِبًا، و النَادِرُ لَا یَقْدَحُ، و مِنْ ثَمَّ أَطْلَقُوا المَنْعَ مِنْ بَیْعِهَا.» و تَبِعَهُ عَلَیْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ مُتَأَخِّرِی المُتَأَخِّرِینَ.<sup>۱</sup>

بنابراین حتی اگر ادعای اجماع نکنیم، ولی فتوای اکثر فقها مثل صدوق و امثال ایشان إلى زماننا هذا را نسبت به استعمال آلات موسیقی تتبع کرده‌ایم و تمام این فقها فتوا به حرمت داده‌اند و هیچ موردی استثنا نکرده‌اند. اگر هم موردی استثنا شده باشد آنجایی است که استفاده محلل شده باشد، مثل استفاده از ماده آلات برای احتراق یا مثل جاریه مغنیه به اعتبار مملوکه بودن. هیچ کدام از فقها در آن مواردی که [ظاهراً] نفس استعمال می‌توانست محلل باشد فتوا بر حلیت نداده‌اند، بلکه همه قائل به حرمت استعمال شده‌اند.<sup>۲</sup>

۱. همان. ترجمه:

«هم‌چنین تفاوتی وجود ندارد که در خرید و فروش آنها ماده آنها مورد نظر باشد یا هیئتشان؛ ولیکن در مسالک آمده است: "اگر بتوان از این وسائل در جهتی غیر حرام استفاده کرد به این شکل که آن منفعت به‌طور طبیعی مورد قصد واقع شود و هم‌چنین مشتری به‌خاطر آن منفعت اقدام به خرید آنها کند، در این صورت قول به جواز بعید نمی‌نماید؛ إلا اینکه این فرض، فرضی نادر است. بنابراین ظاهر آن است که این وسائل غالباً در حرام مورد استفاده قرار می‌گیرد و یک فرض نادر قادح حکم کلی به حرمت نیست، و به لحاظ همین نکته است که فقها حکم مطلق به منع بیع نسبت به اینها کرده‌اند." و گروهی از متأخرین متأخرین نیز از ایشان تبعیت نموده‌اند.» (محقق)

۲. سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، درس ۶۳۴:

«اگر شما ساز بگیریید و در منزلتان ببرید و از آن استفاده نکنید، باز خرید و فروش آن حرام است. >

⇐ یعنی دو عنوان در اینجا وجود دارد: یکی عنوان حرمت استفاده از شیئی که موجب بروز و ظهور ساز است. در حکایات داریم که فارابی در مجلسی رفت و کدویی برداشت و دوتا نخ به آن آویزان کرد و شروع به زدن کرد. \* کدو که دیگر ساز نیست؛ کدو را خورشت می‌کنند و می‌خورند! حالا اگر شما کدو را به نیت اینکه آن را تبدیل به ساز کنید بگیرید، این معامله باطل است... یعنی همین کدو را انسان به جای اینکه برای خوردن استفاده کند، به عنوان آلت موسیقی استفاده کند، حرام می‌شود. فرض کنید مردم هندوانه یا خربزه یا هر چیزی را به عنوان آلت موسیقی به کار ببرند باز حرام می‌شود. این دیگر بسته به ذوق و ابتکار افراد دارد که این ذوق خلاق او چگونه از این نعمات الهی استفاده بهینه کند! هم چنین شنیده‌ام که خیلی از منازلی که می‌سازند جایی هم برای مشروب درست می‌کنند تا مثلاً این خانه و این طبقه جایی هم برای مشروب داشته باشد! حالا بر فرض هم چیزی دستگیرش نشود که در آنجا بگذارد؛ ولی همین درست کردن این مکان، حرام می‌شود گرچه چیزی هم در آن نیست. همین سنگ و همین گچ حرام می‌شود و پولی که معمار برای این مقدار گرفته حرام است و اکل آن هم حرام است. پول آن شخصی هم که آجر برای همین قسمت داده است حرام می‌شود. همان‌طور که این رسم وجود دارد که شخصی باینکه هیچ سوادى ندارد و چیزی نمی‌فهمد، ولیکن جایی برای کتابخانه درست می‌کند و اصلاً این کتابخانه به عنوان یک دکور، جزء ساختمان حساب می‌شود؛ همین‌طور الآن برای دکور منازل خود سازی می‌خرند و به دیوارشان آویزان می‌کنند، باینکه اهل ساز نیستند و ممکن است سال‌ها بگذرد و دست نگذارند و فقط گرد و خاکش را بگیرند! اما این آلتی است که عنوان محرم روی آن رفته است، گرچه به عنوان قشنگی استفاده شده است. نفس قشنگی هیچ اشکالی ندارد! انسان می‌خواهد یک وسیله قشنگ بگیرد، حالا به جای اینکه یک تابلو آویزان کند یک ساز می‌گذارد که هم قشنگ است و هم یک چیز جدیدی است! ولی این درست نیست و حرام است! چون این وسیله‌ای است که الآن عنوان حرمت را از خود سلب نکرده است، بلکه تا شما نگاه می‌کنی می‌گویی: "این ساز است!" اینکه می‌گوییم: "این ساز است" با خودش مفهوم حرمت و عدم جواز بیع را هم آورده است، گرچه بگوید: "خدایا، من در عمرم حتی به این ساز دست هم نزده‌ام، فقط خادم من آن را تمیز کرده است!" اما همین که این ساز را خریده و در خانه خود آورده است حرام است. مجسمه‌ها هم از همین باب است. همه این مجسمه‌هایی که در منازل وجود دارد حرام است و موجب کدورت است؛ گرچه مثلاً نظر انسان برای مجسمه آوردن نباشد، ولی همین نفس وجود آنچه عنوان مجسمه پیدا کرده و شارع بر صنعت و بیع و حفظ آن، حکم حرمت کرده است به همین‌جا سرایت می‌دهد. اتفاقاً موضوع مجسمه از آن مواردی است که در همان زمان هم مبتلا به بوده است، نه اینکه فقط به حالت معبود بودن آن - چنان‌که خیلی از افراد در منازل خود به عنوان عبادت قرار ⇐

بنابراین صرف نظر از این قضیه، آنچه راجع به قضیه استفاده از آلات موسیقی به دست می‌آید، حرمت استفاده این آلات است مطلقاً، و نسبت به این قضیه وجه محللی به نظر نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

ولی باید در اینجا مطلبی را هم تذکر داد و آن این است: شاید بعضی افراد استناد کنند به اینکه ممکن است در بعضی از موارد، جنبه لهُویتی که مقرون به استفاده از این آلات است وجود نداشته باشد، بلکه مثلاً انسان حالت انبساط و فرح و انشراح و امثال ذلک پیدا کند. این حالات وجود دارد و این طور نیست که وجود نداشته باشد. خود انسان هم این مسئله را احساس می‌کند. حتی بعضی از ریتم‌ها و کیفیات وجود دارد که یک نحوه جریان خاصی در ذهن انسان ترسیم می‌کند و بعضی از معانی را در ذهن انسان پدید می‌آورد؛<sup>۲</sup> یعنی اصلاً خود کیفیت ریتم این موسیقی، القاء معانی

---

می‌دهند یا مثل بودائی‌ها و گاوپرست‌ها که مجسمه‌های گاو را در خانه خود می‌گذارند - اختصاص داشته باشد، بلکه نفس وجود مجسمه اثری دارد که بر اساس آن، شارع حکم به حرمت کرده است و آن حکم با تغییر و تبدلات احوال از بین نمی‌رود و به حال خود باقی است.»  
\* رجوع شود به *وفیات الأعیان*، ج ۵، ص ۱۵۵.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (طهران)، جلسه ۲۶:

«سؤال: فرزندم مرتباً در منزل موسیقی گوش می‌کند و اگر به او اعتراض کنم روترش می‌کند و عصبی می‌شود. لطفاً بفرمایید تکلیف چیست؟»

جواب: موسیقی حرام است و در این مطلب شکی نیست. انسان باید با اخلاق و رفتار خوب، امر به معروف و نهی از منکر کند. البته کوتاه آمدن غلط است، ولی رفتار هم باید رفتار مناسبی باشد تا بهتر بتواند در آن مسئله مؤثر باشد. انسان اگر دید که نسبت به این مسئله هنوز مطلب تغییر پیدا نکرده است باید در رفتار خودش تغییری بدهد که افراد در منزل متوجه بشوند که انسان از کارهای آنها رضایتی ندارد، و انسان نمی‌تواند از این مطالب، بی‌تفاوت بگذرد.»

۲. *الوافی*، ج ۱۷، ص ۲۱۹، تعلیقه آیه‌الله شعرانی:

«قد حُکي عن العارفين بهذا الشأن أحوالاً غريبةً وأعمالاً عجيبةً منها: إنَّ يعقوبَ بنَ إسحاق الكندي لعب بالعود عند مريضٍ مُشرفٍ على الموت فتهيج فيه الحرارة الغريزية وقعد وأوصى بها أراد ثم لما زال»

می‌کند همان‌طوری که برخلاف آن هم خیلی از مسائل وجود دارد، مثل الحان‌ی که مسائل حیوانی را در انسان القاء می‌کند، مانند القاء مسائل شهوانی یا تحریک قوه غضبیّه یا اعتیاد به یک نحوه جمود یا تقلید عن عمیاء<sup>۱</sup>.

﴿ أثرُ الغناء سقط و مات، و روى أن بعضهم كان عنده لحنٌ مُنوّمٌ و بعضهم كان يُغنى بلحنٍ يثير الحماسة و يُجى الغيرة في الحرب و بعضهم يوجد الخوف في العدو فيهرب. و بالجملة لتركيب أنواع النغم على أنحاء مختلفة تأثير في النفوس... و حكى الراغب في كتاب المحاضرات: "أن ماسرجويه بكى من قراءة أبي - رضي الله عنه - فقيل له: كيف تبكى لكتاب لا تُصدق به؟! فقال: أبكاني الشجاء! و قال إسحاق الموصلي: أمر الصوت عجيب؛ منه ما يسر سرورا يُرقيص و منه ما يبكي و منه ما يكمد و منه ما يُزيل العقل حتى يُغشى على صاحبه، و ليس يعترى ذلك من قبل المعاني لأتّهم في كثيرٍ من الأحوال لا يفهمون."﴾ ترجمه:

«از مغنیان و موسیقی‌شناسان، احوال غریب و اعمال شگفت‌انگیز نقل شده است؛ از جمله آنکه یعقوب بن اسحاق کندی نزد یک مریض مُشرف به مرگ، تار نواخت به‌طوری که باعث تحریک حرارت غریزی آن مریض شد و او نشست و به آنچه می‌خواست وصیت کرد، سپس وقتی اثر آن نواختن زوال یافت، افتاد و مُرد. هم‌چنین روایت شده است که بعضی از آنها لحنی خواب‌کننده داشته‌اند و برخی لحنی داشته‌اند که شور حماسی و دلاوری را برمی‌انگیخت و برخی آتش غیرت را در جنگ برمی‌افروخت و برخی ترس در دشمن ایجاد می‌کرد که آنها فرار می‌کردند. به‌طور کلی ترکیب انواع نغمه‌ها به نحوه‌های مختلف، تأثیر زیادی در نفوس دارد... راغب در کتاب محاضرات حکایت می‌کند: "ماسرجویه (طیب مشهور یهودی مسلک در زمان بنی امیه) از قرائت اُبی (بن کعب) به گریه افتاد. به او گفتند: چطور از قرائت کتابی که به آن ایمان نداری گریه می‌کنی؟! گفت: آن حزن (موجود در قرائت او) مرا به گریه واداشت! اسحاق موصلی گوید: مسئله صوت، شگفت‌آور است؛ برخی موارد آن، سرور و شادی رقص‌آوری ایجاد می‌کند، برخی به گریه می‌اندازد، برخی حزن شدید و دردآوری ایجاد می‌کند، برخی عقل را زائل می‌کند به‌طوری که شخص بی‌هوش می‌شود. عروض این احوال به‌خاطر معانی آن آواز نیست، چون آنها در غالب اوقات، معانی آن را نمی‌فهمند."﴾ (محقق)

۱. الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۹، تعلیقه آیه‌الله شعرانی:

«هی (أی بعض الألمان) ما تُرغَب في الحرام و تبعث علیه کتهیج الشهوة و الرغبة في شرب المُسکر و اللهو و الفساد أو یثير الغيرة و الحمیة لقتل نفسٍ محرّمة و إثارة فتنة نائمة.» ترجمه:

«برخی از لحن‌ها انسان را به سمت حرام ترغیب می‌کند و برمی‌انگیزاند؛ مثل اینکه شهوت را ﴿

به‌خصوص امروزه بسیاری از مسائلی که ممکن است به این آسانی و سادگی برای شخص قابل قبول نباشد، در ضمن یک لحن و یک کلاس موسیقی به مستمعین القاء می‌کنند و آن شخص من حیث لایشعراً این معنا را تلقی می‌کند. این مطلب خیلی عجیب است که در ضمن ألحان، آن معانی و مفاهیم خودشان را القاء می‌کنند! این قضیه از همه چیز بدتر است؛ یعنی از آن تحریک شهوت و غضب و امثال ذلک هم خطرناک‌تر است!<sup>۱</sup>

روی این قضیه خیلی کار شده است؛ به‌خصوص در کیفیت استفاده در بعضی

---

تحریک می‌کند و رغبت در شراب‌خواری و انجام امور لهوی و فساد ایجاد می‌کند، یا تعصب برای کشتن یک نفس محترمه و برپا کردن یک فتنه خفته و فروکش کرده را برمی‌انگیزاند.» (محقق) ۱. کمیته ۳۰۰ کانون توطئه‌های جهانی، جان کولمن (مأمور سابق سازمان جاسوسی بریتانیا)، ص ۲۶، ۲۷، ۱۰۲ و ۱۰۳:

«[از اهداف سازمان‌های مخفی و توطئه‌گر این است که] جوانان کشور از طریق گرایش به موزیک راک و مواد مخدر برای عصبان علیه سنت‌های موجود ترغیب شده، و نهایتاً موجب از هم پاشیدن اساس خانواده خواهند گردید... [از دیگر اهداف آنها] به‌وجود آوردن و معرفی فرقه‌های تازه و فعال نمودن فرقه‌هایی [است] که در حال حاضر موجود هستند. از آن جمله می‌توان از گروه‌های طرفدار موزیک راک و... سایر گروه‌های تاویستاک راک که در رأس آنها بیتل‌ها (Beatles) قرار داشتند، نام برد... شیوه زندگی عجیب بیتل‌ها، موجب جلب میلیون‌ها جوان آمریکایی به سوی فرقه تازه آفریده شده آنان گردید... با ورود تعداد زیادی از گروه‌های کنسرت راک بریتانیایی به ایالات متحده، اجرای برنامه‌های موسیقی آنان، به‌صورت یکی از اصول زندگی اجتماعی جوانان آمریکا درآمد. به موازات انجام این کنسرت‌های گسترده، استعمال مواد مخدر در میان جوانان آمریکا افزایش فزاینده‌ای پیدا کرد.»

**جنگ علیه خانواده**، ویلیام گاردنر، ص ۴۲۸؛ هم‌چنین رجوع شود به **کاوشی در معنویت‌های نوظهور**، ص ۲۹۱-۲۹۶، به نقل از **سلاطین فلزی**، اریک آدامز (شاعر مشهور متال)، ص ۱۱۳، و **سپوترا قوم محزون**، ص ۱۸، ۲۰ و ۹۸، و **بلک سبث**، شب را ورق بزن، ص ۲۶۶-۲۶۸ و ۳۹۴. هم‌چنین رجوع شود به **جهان تاریک**، ص ۱۲۱-۱۴۵؛ **شناخت و بررسی شیطان‌پرستی**، ص ۱۳۳-۱۹۱.

از امراض در بين اطباى نفس رايج و دارج است.<sup>۱</sup> هم‌چنين اين مسئله در كيفيت استعباد و تحت تسخير در آوردن نفوس خيلى رايج است. لذا اين مسئله يكي از خطراتى است كه متوجه اين قضيه مى‌باشد!<sup>۲</sup>

على‌كل حال شكى در اين مسئله نيست كه بعضى از انواع كيفيات موسيقى موجب حزن و موجب انبساط غير حيوانى در انسان مى‌شود، ولى صحبت در اين است: با اين تاكيدى كه شارع نسبت به حرمت دارد ما نمى‌توانيم اين احتمال را مبرر عقلايى و مبرر نقلى بدانيم، لعل اينكه اين حالت حزن يا سرور در چنين موقعيتى اثرات سوء جدايى داشته باشد و آن اثرات سوء موجب عدم رشد انسان و سد ارتقاء و تكامل

#### ۱. مفتاح الطب و منهاج الطلاب، ص ۲۳۹:

«علم موسيقى از جهتي داخل در علم طب است و ثاؤن اسكندراني از قول بقراط نقل کرده است كه "قدما، بيماران را با نوای آهنگ موسيقى شفا مى‌بخشيدند."» در تعليقه مى‌نويسد: «حكايه شده كه در جزيره اندلس پزشكانى بوده‌اند كه با موسيقى آشنايى داشتند. آنان نبض بيمار را مى‌گرفتند و آهنگى مطابق ميل او مى‌نواختند و با اين وسيله، بسيارى از دردهاى آن بيمار را نابود مى‌ساختند. (الأحكام النبوية فى الصناعة الطبية، ج ۲، ص ۳۲) على بن عباس مجوسى مى‌گويد: "پزشك بايد آشنا به آهنگ‌هاى موسيقى باشد تا انگشتانش به گرفتن نبض رياضت يابد و بدان وسيله رگ را بشناسد." (كامل الصناعة، ج ۱، ص ۱۲) از جالينوس نقل شده كه گفته است: او از طريق آهنگ‌ها و الحان به مزاج و قوا (نيروهاى بدن) پى مى‌برده است. (مختار من كتاب اللهور و الملاهى، ص ۲۲).»

#### الطب العربى التونسى فى عشرة قرون، ص ۴۴:

«للموسيقى تأثيرٌ على الطبائع و لا شكَّ، فإنَّ أصنافَ الموسيقى لها تأثيرٌ على كلِّ صنفٍ من أصناف الأمراض النفسية كالماليخوليا.» ترجمه:

«موسيقى تأثيرى بر طبائع دارد و شكى نيست كه انواع موسيقى بر هر نوعى از انواع امراض روحى مانند بيمارى ماليخوليا، تأثيرى دارد.» (محقق)

هم‌چنين رجوع شود به اعجاز موسيقى، ص ۱۳۵: پزشکی سنتی و عامیانه مردم ایران با نگاه مردم‌شناختی، ص ۲۶۹: الموسيقى الكبير، فارابى؛ رسائل اخوان الصفا.

۲. رجوع شود به نور ملكوت قرآن، ج ۱، ص ۳۸۶.

انسان شود، و إلا در غیر این صورت شارع می توانست این احتمال را بیان کند. بله، احتمال می دهیم که بعضی از این انواع موسیقی مفید باشد، یعنی برای رشد انسان و برای تجرید و تجرد و تلطیف نفس مفید باشد؛ این حالت انبساط در جای خود! چون مسئله صدا در کیفیت حرکت و سلوک انسان و تجرد نفس بسیار مسئله عجیبی است!<sup>۱</sup> این قضیه، قضیه بسیار مهمی است! ولی صحبت در این است که شارع به لحاظ دفع آن موارد فاسده و عدم وقوع در هلاکات و جلوگیری از مفاسد استفاده از این آلات، به طور کلی سد باب انتفاع از آلات موسیقی را کرده و اصلاً به طور کلی حرام نموده است!<sup>۲</sup>

این مسئله در مورد خیلی از محرمات وجود دارد؛ مثلاً در مورد خمر هم ممکن است این طور باشد، هم چنان که الآن اطباء می گویند: در هر روز مقدار کمی از خمر حدود چند سی سی، قطعاً برای بدن مفید است بدون اینکه موجب اعتیاد یا مستی شود. هم چنین خود الکل هم ماده ای ضد میکروب است و تمام آنها را از بین می برد و می توانیم بگوییم که اصلاً دستگاه کلیه و قلب و سینه و شش و حتی جهاز هاضمه و روده و امثال ذلک را به طور کلی آنالیز می کند.<sup>۳</sup> اما شارع حتی یک قطره از آن را هم حرام کرده است، به خاطر عدم وصول به آن موارد فاسده! اگر راه قضیه را باز بگذارد، طبع و نفس بشر این طور است که در مهلکه واقع می شود؛ لذا شارع از اول سد باب کرده و مثلاً گفته است: *كُلُّ مَا يَحْرُمُ كَلُّهُ يَحْرُمُ جِزْئُهُ*، یا مثلاً: *كُلُّ مَا هُوَ نَجَسٌ كَلُّهُ نَجَسٌ* جزئه، و امثال ذلک که در آن روایت، امام صادق علیه السلام در پیغامی که به شخصی داده بودند، خطاب به بعضی از شیعیان خراسان فرمودند:

۱. رجوع شود به ص ۹۵.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۱، ص ۱۸۸؛ *مهر تابان*، ص ۴۰؛ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (طهران)، جلسه ۱۱ و ۱۴.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *اصول طب داخلی هاریسون*، ترجمه دکتر پورقاضی، فصل ۴۶۷، ص ۵۳۰ و ۵۳۲ و ۵۳۳.

ما أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ؛<sup>۱</sup> «هر چیزی که کثیر آن مست می‌کند، قلیل آن هم حرام است!»

فلهذا می‌بینیم و ادراک می‌کنیم که شارع در بسیاری از مسائل برای عدم وقوع در مفسده اکثر اصلاً سدّ باب انتفاع کرده است و به‌طور کلی راه را بسته است. مسئله موسیقی و استفاده از آلات موسیقی هم همین حکم را دارد؛ یعنی شارع آلات موسیقی را در لهُو داخل کرده است و اصلاً لهُو را از خصوصیات آلات موسیقی شمرده است و آن را مطلقاً حرام دانسته است و حتی در یک مورد هم حکم به حلّیت نکرده است! در حالی که مثلاً راجع به غناء داریم:

وَالَّتِي تُدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِهَبَأْسٍ.<sup>۲</sup>

یا

سَأَلْتَهُ عَنِ الْغِنَاءِ أَيَصْلُحُ فِي الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى وَالْفَرْحِ يَكُونُ؟ قَالَ: «لَا بَأْسَ مَا لَمْ يُزَمَّرْ بِهِ.»<sup>۳</sup>

این شرطها موارد حلال را روشن می‌کند و موارد آن مشخص است، چون افراد داخل در مفسده نمی‌شوند.

اما در جایی که طبع بشر گرایش پیدا می‌کند و من حیث لایشعُر وارد در مفسده می‌شود و وظیفه شارع این است که جلوی باب انتفاع را به‌طور کلی بگیرد. فلهذا نظر ما فتواً و اجتهاداً، از هر دو جهت، بر حرمت استعمال آلات موسیقی است مطلقاً! اگر حتی یک مورد محلل هم وجود داشته باشد باز در آنجا به‌لحاظ عدم اطلاع و اشراف انسان بر آن مورد، حرام می‌باشد.<sup>۴</sup>

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۱۱.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۹. ترجمه:

«زن آوازه‌خوان را اگر برای عروسی‌ها دعوت کنند اشکالی ندارد.» (محقق)

۳. مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۱۵۶.

۴. سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

لذا از اینجا روشن می‌شود آن فتوایی که بعضی از علما و فقها داده‌اند - البته نمی‌دانم که خودشان استعمال می‌کردند یا نمی‌کردند - و بعضی از بزرگان دیگر مانند فارابی که هم فقیه بود و هم فیلسوف<sup>۱</sup> یا مثلاً بوعلی سینا<sup>۲</sup> یا بسیاری از فقها مثل مرحوم سید محمدحسن الهی، برادر مرحوم علامه طباطبائی که خودشان وارد بودند و نسبت به استفاده آلات موسیقی در زمان سابق اطلاع داشته‌اند - البته در زمان سابق

﴿سؤال: چرا بعضی از علما موسیقی را حرام می‌دانند در صورتی که اصوات هم جزء قدرت‌های خداوند هستند و تأثیر الهی روی افراد دارند و اثر نهفته در آن غیر قابل انکار است؟﴾

جواب: گرچه عالم وجود اثر فیض حضرت حق است، ولی هر اثری برای ما موجب کمال و مطلوب نخواهد بود. سمّ مار و عقرب هم اثر فیض حق است، ولی موجب نابودی ما خواهد بود! و همین‌طور در بسیاری از موارد، کیفیت تأثیرات، چه مثبت و چه منفی، برای انسان مکتوم ناشناخته است و برای عدم وقوع در حرام و مفسده، احکام شرع مبین حقیقت آنها و اسرار ناشناخته آنان و تأثیرات آنها بر نفس و روان می‌باشند، گرچه به ذائقه انسان خوشایند باشند. موسیقی نیز از این قسم است. حال ممکن است در بعضی از موارد اثرات مثبتی برای انسان داشته باشد؛ اما از آنجا که اثرات منفی و مانع از رشد و کمال آن موجب به‌هدر رفتن استعداد و ترقی و کمال است شارع مقدّس برای جلوگیری از این مفسده، آن را به‌طور کلی حرام کرده است تا انسان ناخواسته به آن مهالک و خسارت‌ها گرفتار نگردد. این مسئله در بسیاری از احکام دیگر نیز جاری و ساری است.

۱. الفارابی، سعید زائد، ص ۶۷، ملخص:

«برخی آثار فارابی - رحمه الله - عبارت است از: کتاب الموسیقی الکبیر، کلام فی الموسیقی، الموسیقی من کتاب إحصاء العلوم، کتاب فی احصاء الايقاع، کتاب فی النقرة مضافاً إلى الايقاع». و فیات الأعیان، ج ۵، ص ۱۵۵، ترجمه:

«فارابی در مجلس سیف‌الدوله بعد از مباحثه با مجموعه علمای حاضر در مجلس و برتری بر همه، وقتی نوازندگان به نوازندگی می‌پردازند همگی را تخطئه کرده و خود با آلتی مخصوص شروع به نواختن می‌کند: با آهنگی خاص همه را به خنده و با آهنگی دیگر همه را به گریه و با آهنگی دیگر همه را به خواب فرومی‌برد و خود از آن مجلس خارج می‌شود!» (محقق)

۲. الشفاء، الرياضیات، ج ۱، ص ۳۵، مقدمه محقق:

«ألف ابن سینا فی الموسیقی خمسة كتب: الموسیقی من کتاب الشفاء، الموسیقی من کتاب النجاة، موسیقی از کتاب دانش نامه علائی؛ المدخل إلى صناعة الموسیقی (نایاب)، اللواحق (نایاب).»

خود تعلیم موسیقی به عنوان یکی از فنون ریاضی دارج بوده است<sup>۱</sup> - شاید به این لحاظ بوده است که آن جنبه اشراف بر این مطلب را مدنظر داشته‌اند؛ همان‌طور که از کلام مرحوم آقاسید محمدحسن الهی طباطبائی پیدا است که استعمال آلات موسیقی در بعضی از موارد اشکال ندارد، ولی صحبت در این است که این حکم ممکن است دست افراد ناباب و غیر صالح بیفتد و از این قضیه سوء استفاده کنند.<sup>۲</sup> فعلی‌ها مسئله

۱. گلشن اسرار، ج ۱، ص ۳۷۰:

«می‌گویند که ریاضیات چهار علم است: هیئت که عبارت است از علم به تناسب بین اجرام سماوی و حرکت و استقامت و استداره و تقابل آنها؛ و هندسه؛ و حساب که موضوع آن عدد است؛ و موسیقی که موضوع آن اوزان است.

البته منظور از موسیقی، ساز و دنبک و تار و سنتور نیست، اینها آلات موسیقی هستند؛ بلکه علم موسیقی عبارت است از کیفیت اوزانی که نغمات مختلف را به وجود می‌آورد و نت‌هایی که اگر در این دستگاه واقع بشوند، این نوع صداها به وجود می‌آید. من باب مثال اگر این اوزان در تار واقع بشود، این خواص از آنها به وجود می‌آید: ممکن است شخصی به گریه بیفتد، ممکن است شخصی به مسرت و خنده بیفتد، ممکن است شخصی به خواب برود و ...

سابقاً موسیقی علمی بود که آن را جزء فلسفه به حساب می‌آوردند و در ریاضیات از آن بحث می‌کردند. سابقاً ریاضی‌دان‌ها در موسیقی هم وارد بودند؛ چون موسیقی دارای اوزان ریاضی است. من باب مثال این نت باید دو ثانیه طول بکشد و بعد یک مرتبه ارتفاع بگیرد و سه ثانیه ادامه داشته باشد و یک مرتبه تنازل کند و در آنجا در یک نقطه مکث داشته باشد، بعد به عقب یا جلو برگردد. تمام اینها حرکات و نوساناتی در آن آلات است که به واسطه تقدم و تأخر آن، این أعراض به وجود می‌آید، و همه اینها نوعی از عدد است.» همچنین رجوع شود به *الإلهیات من کتاب الشفاء*، ص ۱۸؛ *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج ۱، ص ۵۱.

۲. *مهر تابان*، ص ۴۰:

«[علامه طباطبائی] می‌فرمودند: "برادر ما راجع به تأثیر صدا و کیفیت آهنگ‌ها و تأثیر آن در روح و تأثیر لالائی برای کودکان که آنها را به خواب می‌برد، و به طور کلی از اسرار علم موسیقی و روابط معنوی روح با صداها و طنین‌های وارده در گوش، کتابی نوشتند که انصافاً رساله نفیسی بود و تا به حال در دنیای امروز بی نظیر و از هر جهت بدیع و بی سابقه بود. لیکن بعد از اتمام رساله، خوف آن را پیدا کرد که به دست نااهل از ابناء زمان و حکام جائز بیفتد و از آن، حکومت‌های غیر مشروع دنیای امروز استفاده و بهره‌برداری کنند، لذا آن را به کلی مفقود کردند."»

از تحت قاعده فنی بیرون می آید.

اما خارج از حیطة تخصصی و فنی، مربوط می شود به شخصی که می تواند اشراف و اطلاع داشته باشد و حداقل به ملاکات احکام رسیده باشد. این قضیه دیگر از تحت بحث کلاسیک ما خارج است و حکم آن ممکن است حکم ضرورات ثانویه یا احکام ثانویه را پیدا کند، و دیگر در آن حیطة نمی توانیم بحث کنیم که در چه موردی حلال است و در چه موردی موجب تجرد یا تلطیف است؛ چون که این مسئله دیگر در شأن و تخصص ما نیست!

اما بحث ما که بحث کلاسیک و به همین نحو متعارف و رایج و دارج است، منتهی می شود به حرمت استعمال آلات موسیقی بآی نحوکان!

بله، امام علیه السلام ممکن است بعضی از این امور را در بعضی از احوال نسبت به شخصی اجازه دهد. این قضیه برای هر مسئله ای ممکن است، یعنی در هر حرامی ممکن است فرض حلالی تصور شود؛ ولی چون ما اطلاعی نداریم و نمی توانیم اشراف پیدا کنیم و بگوییم که این مورد حلال است و این مورد حرام است، لذا لازم است بر طبق همان ملاکات عام عمل کنیم.

بله، اگر شخصی باشد که اشراف و اطلاع دارد، مانند ابن سینا یا علامه حلی یا محقق حلی یا شیخ بهائی<sup>۱</sup> یا شیخ انصاری یا علامه طباطبائی، در این صورت می تواند چنین حکمی بکند. البته اگر شخصی مانند ایشان وجود داشته باشد! نه اینکه برای هر کسی که عمامه ای بر سر بگذارد و اطلاعی بر فقه داشته باشد و رساله فقهیه عرضه کند و امثال ذلک که در این زمانه می بینیم، چنین حکمی کنیم! کجا الآن مانند شیخ بهائی یا علامه طباطبائی پیدا می شود؟! الآن مثل ابن سینایی نمی بینیم که چنین بکند! چنین شخصی اگر گاهی به آلات موسیقی گوش بدهد، در مقابل مردم گوش

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون دیدگاه شیخ بهائی در علم موسیقی رجوع شود به کَشکول، ج ۲،

نمی‌دهد، چون حرام است؛ بلکه در خلوت یا امثال‌ذلک چنین می‌کند؛ مثلاً فیض کاشانی به موسیقی گوش نمی‌داد، ولی به صوت غناء توسط جاریه گوش می‌داد، یعنی جاریه مغنیه داشت و برای او اشعاری با صوت زیبا می‌خواند که برای او حالت حزن یا فرح و تغییر حال و امثال‌ذلک ایجاد می‌کرد.<sup>۱</sup> در این موقعیت آیا شخصی مثل شیخ بهائی یا شیخ انصاری در مقابل مردم مثلاً موسیقی گوش می‌دهد یا خمر می‌نوشد؟! حالا اینجا جای این مطلب نیست که این قضیه را بگویم، ولی این قضیه وجود دارد که یک نفر نقل می‌کرد:

یکی از اعظام علماء (اسم نمی‌برم که چه کسی بوده است، ولی اگر بگویم تعجب می‌کنید) در زمان سابق (یعنی زمان شاه) از یکی از شهرستان‌ها به بلد دیگری مسافرت می‌کرد، در اتوبوس که نشسته بودند، راننده رادیو را روشن می‌کند و زنی شروع به خواندن می‌کند ولی اشعار آن عرفانی بوده است و همراه با آن صوت موسیقی هم بوده است. این عالم همین‌طور گریه می‌کرد و حالت التهاب عجیبی برای او پیدا شده بود! همین‌طور گریه می‌کرد تا اینکه به قم یا به جای دیگر می‌رسند.

در حالی که آن شخص هم کنار همین عالم نشسته بود، ولی این عالم اصلاً متوجه این نحوه خواندن نبود! حالا آیا الآن می‌توانیم بگوییم که این عالم در آن موقع، عمل حرامی انجام داده است؟! اصلاً حالش یک حال غیر عادی بوده است!

ملاک در اینجا لهو و لعب است و همه اینها آلات لهو هستند، بلکه لهو غیر از این آلات نیست! ولی اگر قائل به خروج از ملاک شویم باید در این موارد قائل به احکام ثانویه شویم؛ مثلاً شرب خمر از مصادیق لهو است، ولی اگر انسان مضطر شود یا عطشان و تشنه شود به طوری که مشرف بر موت گردد باید شرب خمر بکند! در این قسم هم می‌گوییم که از ملاک خارج شده‌ایم.

روایاتی که به این مسئله اشاره می‌کنند می‌گویند که لهو اساساً این‌طور است،

۱. رجوع شود به *قصص العلماء*، ص ۳۲۳.

نه اینکه یک قسم آن لهُو باشد و قسم دیگر آن غیر لهُو باشد؛ یعنی وقتی به روایات که با این شدت و حدّت است نگاه می‌کنیم آیا می‌توانیم بگوییم مقصود امام این است که اگر استفاده از این آلات همراه با لهُو نباشد جایز است و اگر همراه با لهُو باشد جایز نیست؟!

بله، اگر شخصی متخصص و خبره و مشرف بر ملاکات باشد این مطلب ممکن است و نسبت به او ایرادی ندارد. این مطلب علی‌القاعده خواهد بود و نتیجه همانی است که گذشت. اما نسبت به ما که مشرف بر مصالح نیستیم باید از اطلاعات روایات تبعیت کنیم، فرقی هم بین موارد آن مثل شطرنج و موسیقی و خمر نیست. البتّه حرمت شطرنج در روایات از باب داخل بودن آن در لهُو نیست. اگر به‌خاطر عنوان لهُو باشد، تحت عنوان لهُو حرام می‌شود؛ ولی در روایات نفس عنوان بازی با شطرنج، یعنی خود شطرنج بدون لحاظ لهُو بودن آن حرام شده است.<sup>۱</sup>

ما بنا بر مقتضای استنباط و حیطة تخصصی و فنی، فتوا بر حرمت استعمال آلات موسیقی می‌دهیم. نتیجه بحث ما این شد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون ادله حرمت شطرنج رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۷، ص ۱۹۲ - ۲۰۳.



# فہارس علمہ

آیات  
روایات  
اشخاص  
کتب

اماکن متباہلہ فرق

اصطلاحات و موضوعات

منابع و مصادر